



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

ترازومی حقیقت

ترجمہ منیر الحق

جلد «۳»

علامہ سید جعفر مرتضیٰ عاملی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ترازوی حقیقت ترجمه میزان الحق

نویسنده:

سید جعفر مرتضی حسینی عاملی

ناشر چاپی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۴	ترازوی حقیقت ترجمه میزان الحق جلد ۳
۱۴	مشخصات کتاب
۱۴	اشاره
۱۸	بخش پنجم: امامان شیعه (علیهم السلام اجمعین)
۱۸	اشاره
۱۹	فصل یکم: امامان (علیهم السلام اجمعین)
۱۹	پرسش شماره ۸۸ (۲۰۴): اولی الامر و امامان
۱۹	اشاره
۲۰	پاسخ
۲۳	پرسش شماره ۸۹ (۱۸۱): حکومت امامان و تحقق لطف الهی
۲۳	اشاره
۲۴	پاسخ
۲۶	پرسش شماره ۹۰ (۱۳۱): پشتیبانی خدا از امامان و نابودی دشمنان
۲۶	اشاره
۲۶	پاسخ
۲۸	پرسش شماره ۹۱ (۱۱۷): حکومت امامان و حدیث خلفای دوازده گانه
۲۸	اشاره
۲۸	پاسخ
۳۲	پرسش شماره ۹۲ (۱۱۲): نقص ایمان و کامل شدن تعداد امامان
۳۲	اشاره
۳۲	پاسخ
۳۴	پرسش شماره ۹۳ (۲۴): امامان از نسل امام حسین (علیه السلام)، نه امام حسن (علیه السلام)
۳۴	اشاره

- ۳۴ پاسخ
- ۳۷ پرسش شماره ۹۴ (۴۰): زاده شدن امام از ران راست
- ۳۷ اشاره
- ۳۷ پاسخ
- ۳۹ پرسش شماره ۹۵ (۶۰): خلافت دیگر امامان
- ۳۹ اشاره
- ۳۹ پاسخ
- ۴۰ پرسش شماره ۹۶ (۷۱): استفاده نکردن امامان از قدرت خارق العاده
- ۴۰ اشاره
- ۴۰ پاسخ
- ۴۳ پرسش شماره ۹۷ (۱۱۳): سفارش پیامبر (صلی الله علیه وآله) دلیلی بر عدم امامت اهل بیت (علیهم السلام اجمعین)
- ۴۳ اشاره
- ۴۴ پاسخ
- ۵۲ فصل دوم: امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام)
- ۵۲ پرسش شماره ۹۸ (۸۱): حسن و حسین (علیه السلام) ویژگی متمایز نداشتند
- ۵۲ اشاره
- ۵۳ پاسخ
- ۵۸ سؤال شماره ۹۹ (۹): تناقض در صلح امام حسن (علیه السلام) و جنگ امام حسین (علیه السلام)
- ۵۸ اشاره
- ۵۹ پاسخ
- ۶۶ پرسش شماره ۱۰۰ (۱۴۰): تناقضات شیعه در اعتقادات
- ۶۶ اشاره
- ۶۷ پاسخ
- ۶۷ اشاره
- ۶۹ اجل بهترین نگهبان است
- ۶۹ طرفداری امام حسن (علیه السلام) از عثمان

- داستانی ساختگی ۷۱
- هدف این روایت ۷۶
- پاسخ امام علی(علیه السلام) ۷۶
- امکان تحریف ماجرا ۷۷
- تکفیر عباس و فرزندانش ۷۸
- دختران رسول خدا(صلی الله علیه وآله) ۸۰
- فصل سوم: امام حسن(علیه السلام) ۸۲
- پرسش شماره ۱۰۱ (۲۱): کناره گیری امام حسن(علیه السلام) به نفع معاویه کافر ۸۲
- اشاره ۸۲
- پاسخ ۸۲
- پرسش شماره ۱۰۲ (۱۰۵): مذمت امام حسن(علیه السلام) توسط شیعیان ۸۵
- اشاره ۸۵
- پاسخ ۸۵
- اشاره ۸۵
- ای خوار کننده اهل ایمان ۸۵
- مقایسه امام حسن(علیه السلام) با فرزندانش ۹۰
- فصل چهارم: امام حسین(علیه السلام) ۹۱
- پرسش شماره ۱۰۳ (۶۲): توجه به حسین(علیه السلام) و بی توجهی به ابوبکر بن علی ۹۱
- اشاره ۹۱
- پاسخ ۹۱
- پرسش شماره ۱۰۴ (۶۸): تشنه جان دادن و علم غیب داشتن حسین(علیه السلام) ۹۴
- اشاره ۹۴
- پاسخ ۹۴
- پرسش شماره ۱۰۵ (۱۵۶): کشتن امام حسین(علیه السلام) سبب ارتداد مردم ۹۸
- اشاره ۹۸
- پاسخ ۹۸

- ۹۹ پرسش شماره ۱۰۶ (۱۹۱): ایمان به قضای الهی و اندوه برای امام حسین (علیه السلام)
- ۹۹ اشاره
- ۹۹ پاسخ
- ۱۰۵ پرسش شماره ۱۰۷ (۱۹۲): گریه برای عزت بخش اسلام
- ۱۰۵ اشاره
- ۱۰۵ پاسخ
- ۱۰۷ پرسش شماره ۱۰۸ (۱۹۳): همراه بردن خانواده، دلیلی بر نداشتن علم غیب
- ۱۰۷ اشاره
- ۱۰۷ پاسخ
- ۱۱۰ پرسش شماره ۱۰۹ (۱۹۴): یزید قاتل امام حسین (علیه السلام)
- ۱۱۰ اشاره
- ۱۱۱ پاسخ
- ۱۱۱ اشاره
- ۱۱۳ یزید قاتل امام حسین (علیه السلام)
- ۱۱۳ الف: فرمان یزید به قتل امام حسین (علیه السلام)
- ۱۱۸ یزید مکافات خود را دید
- ۱۲۰ ب: رضایت یزید از کشتن امام حسین (علیه السلام)
- ۱۲۰ محکومیت یزید از سوی علمای اهل سنت
- ۱۲۲ ج: شواهدی از رفتار یزید
- ۱۲۴ جایزه یزید به ابن زیاد
- ۱۲۸ اگر پندار شان صحیح بود
- ۱۲۸ پرسش شماره ۱۱۰ (۱۹۵): علم غیب حسین (علیه السلام) و اقدام به خودکشی
- ۱۲۸ اشاره
- ۱۲۹ پاسخ
- ۱۳۰ پرسش شماره ۱۱۱ (۱۹۶): ولایت تکوینی و خودکشی حسین (علیه السلام)
- ۱۳۰ اشاره

پاسخ ----- ۱۳۱

پرسش شماره ۱۱۲ (۱۹۹): خون خواهی حسین(علیه السلام) ----- ۱۳۳

اشاره ----- ۱۳۳

پاسخ ----- ۱۳۴

فصل پنجم: امام مهدی(عجل الله تعالی فرجه الشریف) ----- ۱۳۸

پرسش شماره ۱۱۳ (۲۶): قدرت گرفتن شیعه و ظهور نکردن حضرت مهدی(عجل الله تعالی فرجه الشریف) ----- ۱۳۸

اشاره ----- ۱۳۸

پاسخ ----- ۱۳۸

پرسش شماره ۱۱۴ (۳۸): قضاوت با قوانین نسخ شده آل داود ----- ۱۴۱

اشاره ----- ۱۴۱

پاسخ ----- ۱۴۲

پرسش شماره ۱۱۵ (۳۹): کشتار اعراب و قریشیان و سازش با یهود و مسیحیان ----- ۱۴۴

اشاره ----- ۱۴۴

پاسخ ----- ۱۴۴

پرسش شماره ۱۱۶ (۴۱): حرمت به زبان آوردن نام مهدی(عجل الله تعالی فرجه الشریف) ----- ۱۴۵

اشاره ----- ۱۴۵

پاسخ ----- ۱۴۵

پرسش شماره ۱۱۷ (۸۹): هم نام بودن پدر مهدی با پدر پیامبر(صلی الله علیه وآله) ----- ۱۴۶

اشاره ----- ۱۴۶

پاسخ ----- ۱۴۶

پرسش شماره ۱۱۸ (۹۰): شک و تردید به خاطر روایات مختلف درباره مهدی(عجل الله تعالی فرجه الشریف) ----- ۱۴۹

اشاره ----- ۱۴۹

پاسخ ----- ۱۵۲

پرسش شماره ۱۱۹ (۱۰۰): وجود مهدی، مستند به گفتار یک زن ----- ۱۵۹

اشاره ----- ۱۵۹

پاسخ ----- ۱۵۹

پرسش شماره ۱۲۰ (۱۱۰): اختلاف میان شیعیان، دلیلی بر عدم ارتباط با مهدی ۱۶۱

اشاره ۱۶۱

پاسخ ۱۶۱

پرسش شماره ۱۲۱ (۱۳۰): منافات غیبت با قاعده لطف - ۱۶۶

اشاره ۱۶۶

پاسخ ۱۶۶

پرسش شماره ۱۲۲ (۱۴۷): اثبات وجود مهدی با ادعای یک مرد ۱۶۸

اشاره ۱۶۸

پاسخ ۱۶۸

پرسش شماره ۱۲۳ (۱۵۰): یاری فرشتگان و هراس و غیبت امام ۱۷۰

اشاره ۱۷۰

پاسخ ۱۷۰

پرسش شماره ۱۲۴ (۱۵۷): کشته شدن مهدی و کشته نشدن امامان پیشین ۱۷۲

اشاره ۱۷۲

پاسخ ۱۷۲

پرسش شماره ۱۲۵ (۱۷۱): تناقض غیبت با لزوم شناخت امام ۱۷۶

اشاره ۱۷۶

پاسخ ۱۷۶

پرسش شماره ۱۲۶ (۱۷۲): عمر طولانی مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و عمر کوتاه پیامبر (صلی الله علیه وآله) ۱۷۷

اشاره ۱۷۷

پاسخ ۱۷۸

پرسش شماره ۱۲۷ (۱۹۰): جاودانگی و طول عمر مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ۱۸۱

اشاره ۱۸۱

پاسخ ۱۸۱

پرسش شماره ۱۲۸ (۲۰۰): چرا مهدی می ترسد؟ ۱۸۳

اشاره ۱۸۳

- ۱۸۳ ----- پاسخ
- ۱۹۳ ----- بخش ششم: شیعه و دشمنانش
- ۱۹۳ ----- فصل اول: شیعه و مذهب تشیع
- ۱۹۳ ----- پرسش شماره ۱۲۹ (۶۹): ظهور تشیع پس از اكمال دين و وفات پیامبر(صلی الله علیه وآله)
- ۱۹۳ ----- اشاره
- ۱۹۳ ----- پاسخ
- ۱۹۵ ----- پرسش شماره ۱۳۰ (۱۱): نام گذاری افراد به نام عمر
- ۱۹۵ ----- اشاره
- ۱۹۵ ----- پاسخ
- ۱۹۶ ----- پرسش شماره ۱۳۱ (۴۴): کثرت مذاهب، دلیلی بر بطلان تشیع
- ۱۹۶ ----- اشاره
- ۱۹۷ ----- پاسخ
- ۱۹۸ ----- پرسش شماره ۱۳۲ (۵۲): تناقض احادیث، دلیلی بر بطلان تشیع
- ۱۹۸ ----- اشاره
- ۱۹۹ ----- پاسخ
- ۲۰۱ ----- پرسش شماره ۱۳۳ (۳۵): شیعه بدون هیچ دستاوردی
- ۲۰۱ ----- اشاره
- ۲۰۲ ----- پاسخ
- ۲۰۳ ----- پرسش شماره ۱۳۵ (۱۰۶): فرقه های مختلف شیعه و تکفیر یکدیگر
- ۲۰۳ ----- اشاره
- ۲۰۴ ----- پاسخ
- ۲۰۵ ----- پرسش شماره ۱۳۶ (۱۴۳): پدید آمدن منابع حدیثی شیعه در قرون اخیر
- ۲۰۵ ----- اشاره
- ۲۰۶ ----- پاسخ
- ۲۰۸ ----- پرسش شماره ۱۳۷ (۱۶۱): جهل شیعیان پیش از امام باقر(علیه السلام)
- ۲۰۸ ----- اشاره

- ۲۰۸ پاسخ
- ۲۱۰ پرسش شماره ۱۳۸ (۱۶۹): دشمنی شیعیان با جمع کثیری از اهل بیت
- ۲۱۰ اشاره
- ۲۱۰ پاسخ
- ۲۱۱ پرسش شماره ۱۳۹ (۱۷۳): پذیرش سخن عثمان بن سعید یا جعفر کذاب؟
- ۲۱۱ اشاره
- ۲۱۱ پاسخ
- ۲۱۲ پرسش شماره ۱۴۰ (۱۷۴): سرشت شیعه و اهل سنت
- ۲۱۲ اشاره
- ۲۱۳ پاسخ
- ۲۱۶ پرسش شماره ۱۴۱ (۱۷۸): مذمت زراره و دیگر بزرگان شیعه
- ۲۱۶ اشاره
- ۲۱۸ پاسخ
- ۲۲۱ فصل دوم: تهمت به شیعیان
- ۲۲۱ پرسش شماره ۱۴۲ (۹۹): دشمنی با صحابه و تکفیر زیدیه
- ۲۲۱ اشاره
- ۲۲۱ پاسخ
- ۲۲۲ پرسش شماره ۱۴۳ (۱۰۴): کمک شیعیان به دشمنان اسلام و مسلمین
- ۲۲۲ اشاره
- ۲۲۲ پاسخ
- ۲۲۲ اشاره
- ۲۲۲ یکم: خواجه نصیر طوسی در دولت مغول
- ۲۲۷ دوم: فتوحات صلاح الدین ایوبی
- ۲۲۸ پرسش شماره ۱۴۴ (۸۷): تناقض در تکفیر توهین کنندگان به قرآن و امامت
- ۲۲۸ اشاره
- ۲۲۸ پاسخ

۲۳۰ پرسش شماره ۱۴۵ (۶۷): دشنام شیعه به صحابه و احترام سنی به اهل بیت

۲۳۰ اشاره

۲۳۰ پاسخ

۲۳۳ پرسش شماره ۱۴۶ (۱۲۲): اعتراف به تلاش های ابوبکر و عمر، و تکفیر آن دو

۲۳۳ اشاره

۲۳۳ پاسخ

۲۳۵ پرسش شماره ۱۴۷ (۲۰۳): دشنام به عایشه و خلفای سه گانه

۲۳۵ اشاره

۲۳۵ پاسخ

۲۳۹ فهرست مطالب

۲۵۲ درباره مرکز

ترازوی حقیقت ترجمه میزان الحق جلد ۳

مشخصات کتاب

سرشناسه: علامه سید جعفر مرتضی عاملی

عنوان و نام پدیدآور: ترازوی حقیقت ترجمه میزان الحق / تألیف: علامه سید جعفر مرتضی عاملی ؛ برگردان: محمود نظری؛
ویرایش: ابراهیم بیگدلی

مشخصات نشر: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ۱۳۹۹

زبان: فارسی

مشخصات ظاهری: ۴ج

موضوع: شبهات و پاسخ به آنها

موضوع: اعتقادات - امامت - خلافت

موضوع: غصب خلافت

موضوع: شیعه و امامان شیعه

موضوع: صحابه - همسران پیامبر

ص: ۱

اشاره

جلد سوم

ترازوی حقیقت

ترجمه میزان الحق

تألیف: علامه سید جعفر مرتضی عاملی

برگردان: محمود نظری

ویرایش: ابراهیم بیگدلی

ص: ۳

بخش پنجم: امامان شیعه (علیهم السلام اجمعین)

اشاره

ص: ۵

اشاره

خداوند متعال می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ؛ (۱) ای مؤمنان! از خدا و پیامبر و اولی الامر اطاعت کنید. اگر به خدا و روز پسین ایمان دارید، هر گاه در امری اختلاف یافتید، آن را به خدا و پیامبر عرضه کنید».

خدای عزوجل، مؤمنان را به اطاعت از خود و پیامبر و اولی الامر دستور داده است؛ اما به هنگام اختلاف، تنها می توانند به خدا و رسولش مراجعه کنند و حق مراجعه به اولی الامر را ندارند؛ چرا که خداوند، پروردگار آدمیان است و پیامبر نیز به عنوان ابلاغ کننده از سوی خداوند، عصمت دارد و در بیان حق، خطا نمی کند؛ اما اولی الامر، ابلاغ کننده از سوی خدا نیستند و مقام عصمت ندارند؛ بلکه مسلمانی همانند دیگر مسلمانان هستند که خداوند با اعطای سلطه و حکومت، بر آنان منت نهاده و به ما فرمان داده که تا وقتی دین را برپا می دارند، از آن ها اطاعت کنیم؛ اما اجازه نداده است که در

ص: ۶

اختلافات، به آن‌ها مراجعه نماییم. اگر آن‌گونه که امامیه می‌پندارد، اولی الامر معصوم بودند و اجازه ابلاغ از سوی خدا داشتند، خداوند اجازه می‌داد که در اختلافات، به آن‌ها مراجعه کنیم؛ ولی چنین نکرده و حقیقت را به روشنی بیان فرموده است.

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

ابتدا لازم است چند مورد روشن شود:

۱. مردم نمی‌توانند برای حل اختلاف شان، به طور مستقیم به خداوند مراجعه کنند. مراجعه به پیامبر صلی الله علیه و آله نیز پس از شهادت آن حضرت، امکان پذیر نمی‌باشد.

۲. این آیه اختصاص به زمان پیامبر صلی الله علیه و آله ندارد؛ چون با وجود آن حضرت، نمی‌توان به دیگری مراجعه کرد.

۳. پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله اختلاف‌هایی پیش می‌آمد و پیوسته نیز پیش می‌آید. گاه این اختلاف‌ها در مورد خود امامت بود و میان امام علی صلوات الله علیه و غاصبان خلافت در می‌گرفت. وقتی مردم در مسائل دینی و دنیوی دچار کشمکش می‌شدند و نیاز به حل اختلاف داشتند، به چه کسی مراجعه می‌کردند؟ به امام علی صلوات الله علیه یا ابوبکر؟

شما می‌گویید که قرآن اجازه مراجعه به امامان معصومین را نداده است. پس مردم در اختلافات خود، به چه کسی مراجعه کنند؟ وقتی اختلافات دینی، به رویارویی و فتنه‌انگیزی می‌انجامد و هستی امت را ویران می‌سازد و شاه‌رگ زندگی را تحت الشعاع قرار می‌دهد، آیا باید شبهات را به حال خود رها کرد؟

۴. این مقدمات، ما را بر آن می‌دارد که از آیه مورد اشاره، چیزی غیر از آنچه شما گفتید، درک نماییم؛ به این معنا که مرجع حل اختلاف امت، قرآن و کلام پیامبر صلی الله

علیه و آله است و ولایت و امامت حضرت علی صلوات الله علیه نیز مورد تأیید آیات قرآن و سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد.

این مطلب را به گونه دیگر نیز می توان توضیح داد:

یکم: این آیه بر عصمت پیامبر صلی الله علیه و آله دلالت دارد؛ چون خداوند به اطاعت مطلق از او امر فرموده است. اگر او خطا و نافرمانی می کرد، خداوند از ما می خواست که از او سرپیچی کنیم. و این با عصمت تناقض داشت.

دوم: این آیه مبارکه، بر عصمت اولی الامر نیز دلالت دارد؛ چرا که دستور الهی در اطاعت از اولی الامر نیز بدون قید و شرط آمده است. اگر آن ها اهل خطا و معصیت بودند، امکان اطاعت بی چون و چرا از آن ها وجود نداشت و در این گونه مواقع، خداوند دستور می داد که از آن ها سرپیچی کنیم. در حالی که امر به اطاعت و امر به نافرمانی، یک جا جمع نمی شوند. (۱).

نباید فراموش کرد که خداوند در این آیه، امر به اطاعت خود را به صورت مستقل آورده و فرموده است: «از خداوند اطاعت کنید»؛ اما اطاعت از رسول و اولی الامر را به صورت جداگانه و با یک امر جدید ذکر کرده و فرموده است: «از رسول و اولی الامر اطاعت کنید».

شاید فرق بین رسول و اولی الامر این باشد که رسول، دو جنبه دارد: یکی این که دین و احکام دین را از سوی خدا ابلاغ می نماید؛ دوم این که با تدبیر و اندیشه خود، نظریه پردازی می کند و مسائل حکومتی و ولایتی را با احکام دین تطبیق می دهد. اما اولی الامر چنین نیستند؛ چرا که از وحی الهی بی نصیبند و تنها حافظ و حامل شریعتی

ص: ۸

۱- یعنی امکان ندارد که در آن واحد، هم مأمور به اطاعت بی چون و چرا باشیم و هم مأمور به عدم اطاعت. اگر فرد مورد نظر به ما دستور بدهد که فلان گناه را انجام بده، ما دچار تناقض می شویم؛ به این معنا که چون دستور داریم بدون چون و چرا از او اطاعت کنیم، باید آن گناه را انجام دهیم، و از سوی دیگر چون گناه است، نباید آن را انجام دهیم. مترجم

هستند که از قرآن و پیامبر صلی الله علیه و آله دریافت کرده اند. پس واجب است که آن ها را تصدیق نماییم و احکام الهی را از آنان بگیریم و در مسائل مربوط به کشورداری و اداره امور جامعه، از آن ها اطاعت کنیم.

سوم: آیاتی که پس از این آیه مبارکه آمده است، روشن می سازد که اختلاف و نزاعی که لازم است مردم به خدا و رسولش ارجاع دهند، مربوط به احکام الهی است. ارجاع احکام الهی به طاغوت جایز نیست؛ چرا که موجب کفر و گمراهی امت می شود. پس لازم است برای حل چنین اختلافاتی، به قرآن و سنت پیامبر مراجعه شود. از آنجایی که اولی الامر، حافظان احکامی الهی هستند و مقام عصمت دارند، مراجعه به آن ها نیز مراجعه به حکم خدا و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

چهارم: آیه شریفه، مصداق اولی الامر را مشخص نفرموده و چگونگی نصب آن ها را بیان ننموده و معلوم نکرده است که چه کسی آن ها را نصب می کند و چنین مقامی را برای آن ها قرار می دهد. بنا بر این باید برای فهم این موضوعات، به دیگر آیاتی که در صدد بیان این امورند، مراجعه شود. پس چرا به حدیث غدیر و آیات مربوط به آن مراجعه نمی کنید؟ خداوند متعال به رسول خود دستور می دهد: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» (۱) ای پیامبر! آنچه را که از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است، [به مردم] برسان. اگر چنین نکنی، رسالت او را به جا نیاورده ای. خداوند تو را از [گزند] مردمان حفظ می کند و کافران را هدایت نمی کند». همچنین می فرماید: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ» (۲) سرور شما خداوند است و پیامبرش و مؤمنانی که نماز را بر پا می دارند و در حال رکوع، زکات

ص: ۹

۱- . سوره مائده، آیه ۶۷.

۲- سوره مائده، آیه ۵۵.

می دهند». این رکوع کنندگان که خداوند پس از خود و رسولش، برای آن‌ها ولایت قرار داده است، چه کسانی هستند؟ در خانه اگر کس است، یک حرف بس است.

و الحمد لله و الصلاة و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۸۹ (۱۸۱): حکومت امامان و تحقق لطف الهی

اشاره

شیعیان می گویند: «امامت لازم است؛ چون امام در حفظ شریعت اسلام و نگه داشتن مسلمانان در مسیر درست و جلوگیری از کم و زیاد شدن احکام، نایب پیامبر صلی الله علیه و سلم هستند».(۱).

و معتقدند: «باید امامی منصوب از سوی خدا وجود داشته باشد. نیاز مردم نیز چنین حکم می کند و هیچ مفسده ای هم در آن نیست. پس نصب امام، واجب است».(۲).

همچنین: «امامت واجب است؛ چون لطف الهی است. از آن رو لطف است که اگر مردم رئیسی داشته باشند که اطاعت شود و مردم را به راه راست ارشاد نماید، ظالم را از ستم باز می دارد و به کار خیر دعوت می کند و جلوی شر را می گیرد. مردم نیز به صلاح نزدیک تر می شوند و از فساد دور می گردند. این معنای لطف الهی است».(۳).

اما باید به شیعیان گفت که غیر از علی رضی الله عنه، هیچ یک از امامان دوازده گانه به ریاست دینی و دنیوی دست نیافتند و مانع از ظلم ظالمان نشدند و نتوانستند مردم را به کارهای خیر وادارند و جلوی شر را بگیرند. پس چگونه در مورد آن‌ها، اموری خیالی را ادعا می کنید که واقعیت ندارند؟ اگر خوب فکر کنید، می فهمید که طبق نظر شما، اصلاً آن‌ها امام نبودند؛ چون آن لطف الهی که شما می پندارید، هیچ گاه از سوی آنان تحقق نیافت.

ص: ۱۰

۱- . الشیعه فی التاریخ، ص ۴۴ _ ۴۵.

۲- . منهاج الکرامه، ص ۷۲ _ ۷۳.

۳- . اعیان الشیعه، ۲۱، ص ۶.

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

در شماره ۱۳۰ و ۱۳۱، پرسش هایی با همین مضمون مطرح گردید که مراجعه به آن ها خالی از لطف نیست. در اینجا نیز باید اضافه کنم:

یکم: وقتی با دلایل متعدد ثابت گردید که امام از طریق نص الهی به این مقام نصب شده است، دیگر سخن گفتن دربارهٔ اموری که بر عهده او است، در درجهٔ دوم قرار می گیرد و اهمیت چندانی ندارد؛ چرا که نصوص الهی و امکان اعتماد و استدلال به آن ها، وظایف محوله به امام را تحت الشعاع قرار می دهد. (۱).

دوم: ریاست و حاکمیت، اختصاص به پیامبران و امامان صلوات الله علیهم دارد و ستمگران طاغوت، هیچ سهمی از آن ندارند. پس اگر ستمگران به حق ایشان تجاوز کردند و آن ها را از مقام اختصاصی شان خلع نمودند، چنین کاری باعث ابطال منصب اعطا شده از سوی خداوند نمی شود و حقی را برای ستمگران ایجاد نمی کند؛ بلکه همچنان غاصب و تجاوزگر به شمار می آیند. خداوند متعال می فرماید: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» (۲) پیامبران مان را همراه با پدیده های روشننگر روانه کردیم و همراه آنان، کتاب آسمانی و میزان فرستادیم تا مردم به دادگری برخیزند». با این حال، به خاطر کوتاهی مردم در یاری رساندن به پیامبران، این هدف برای بسیاری از انبیا محقق نشد؛ ولی دست نیافتن به این هدف، نبوت آنان را باطل نساخت.

ص: ۱۱

- ۱- با این توضیح که اگر امامت کسی با نص قطعی ثابت گردد، ولی او به هر دلیلی نتواند حکومت تشکیل دهد یا وظایف امام را به انجام برساند، از امامت ساقط نمی شود. تشکیل حکومت، دلیل امامت نیست تا با عدم آن، شخص از امامت ساقط شود. حدیث الحسن و الحسين امامان قاما أو قعدا، بر همین موضوع دلالت دارد. (مترجم)
- ۲- سوره حدید، آیه ۲۵.

البته اگر این مقام، به صورت انتخابی بود، به این معنا که جایگاه ریاست را مردم به پیامبر و امام اعطا می کردند، سخن پرسش گر صحیح می نمود؛ و ادعای این که پیامبر و امام، دارای مقام حاکمیت و ریاست هستند، یک ادعای خیالی به شمار می آمد. اما چنین نیست.

سوم: مقصود از لطف در نصب امام، همان لطف خداوند به انسان ها است؛ به این معنا که خداوند متعال برای هدایت و سرپرستی مردم، برترین آن ها را انتخاب می فرماید و انسان ها را به سوی او راهنمایی و ارشاد می نماید. بر افراد بشر نیز واجب است که به انتخاب الهی رضایت دهند و از پیامبر و امام اطاعت کنند و اداره امور را به او بسپارند و در کوتاه کردن دست طمع کاران و ستم پیشگان، به او یاری رسانند. و اگر چنین نکنند، کوتاهی کرده اند و گناهکار به شمار می آیند. پس بر خلاف چیزی که پرسش گر توهم کرده است، منظور از لطف، لطف مردم به خودشان نیست.

چهارم: کارها و مسئولیت های امامان، به ریاست و حکومت خلاصه نمی شود تا در صورت سلب، بی کار بمانند و دیگر فایده ای نداشته باشند؛ بلکه در کنار مسئولیت خطیر ریاست، امور مهمی نیز بر عهده دارند؛ از جمله: مرجعیت علمی در مسائل پیش آمده برای امت اسلامی، هدایت و ارشاد، دعوت به کارهای خیر، یاری مسلمانان در سختی ها و گرفتاری ها، حفاظت از ترازوی سنجش حق و باطل در امور دینی و اعتقادی و مسائل ارزشی و معنوی و احکام و شریعت و هر آنچه که در قرآن و روایات بیان شده است. از این رو سرکشان و ستمگران، در ایجاد اغتشاش و ناآرامی در مسیر زندگی امامان و در تنگنا قرار دادن آنان و آزار و اذیت ایشان، از هیچ کوششی دریغ نمی کردند.

و الحمد لله و الصلاة والسلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

اشاره

شیعیان می گویند: «بنا بر قاعده لطف، فرستادن پیامبران و نصب امامان، بر خدا واجب است». خداوند پیامبرانش را فرستاد و آن ها را با معجزات، پشتیبانی کرد و تکذیب کنندگان ایشان را نابود فرمود. سؤال ما از شیعیان این است که در مورد پشتیبانی خداوند از امامان و خشم و غضب الهی بر تکذیب کنندگان و قاتلان ایشان، چه دلیلی وجود دارد؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

پرسش شماره ۱۳۰ و ۱۸۱ نیز همین مضمون را دارند و بد نیست به آنجا هم مراجعه فرمایید. آنچه که در اینجا به آن می پردازیم، بدین شرح است:

یکم: بارها معنای لطف مورد نظر در نصب امام را بیان کرده ایم و باز می گوئیم که مقصود از لطف، آن است که خداوند متعال، بندگانش را می شناسد و لازم است همه وسایل سعادت و هدایت و اصلاح امور آن ها را فراهم آورد. برای تحقق این امور، لازم است از سوی خود، علمی برافرازد که مردم را هدایت کند و از نور دانش خود بهره مند سازد و به خوبی ها ارشاد نماید و تربیت و تزکیه آنان را به عهده بگیرد و کارهای شان را زیر نظر داشته باشد و پناه گاه و تکیه گاه و یاور آن ها باشد. بر خداوند متعال لازم است که چنین علمی را با دلایل محکم پشتیبانی کند تا بهانه ها را از بین ببرد؛ و به او کرامات و نشانه هایی عطا فرماید تا مردم بفهمند که او منصوب از سوی خداوند است. البته تأثیر مطلوب چنین اسبابی، نیاز به پذیرش و اطاعت و رضایت مردم دارد.

دوم: مقتضای قاعده لطف، نابودی دشمنان و عذاب مخالفان و مجبور کردن آنان به اجرای دستور فرد مبعوث شده و منصوب شده از سوی خدا نیست؛ بلکه مقتضای این قاعده، اتمام حجت بر مردم است تا روشن سازد که آن فرد، از سوی خدا منصوب گردیده و مورد راهنمایی و تأیید الهی است و صاحب مقام ولایت و ارشاد می باشد و بر مردم واجب است که از او اطاعت کنند و یاری اش نمایند و اگر این کار را نکنند، از فرمان خدا سرپیچی کرده اند و سزاوار عقوبت و رانده شدن از درگاه الهی هستند.

سوم: امامان صلوات الله علیهم ادامه دهند راه پیامبری هستند که پناه و رحمتی بر همه جهانیان بود. پس دیگر معنا ندارد که عذابی ویران گر فرود آید و همه را در بر گیرد؛ اگر چه خداوند، ستم کنندگان در حق امامان را عقوبت می کند. چنین اتفاقی در عالم واقع نیز محقق شده است و خداوند در مورد منکر ولایت علی صلوات الله علیه که درخواست عذاب کرد، می فرماید: «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ * لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ» (۱) درخواست کننده ای عذابی را طلب کرد که برای کافران رخ می دهد و بازدارنده ای ندارد». این همان چیزی بود که عبدالملک بن مروان، از آن واهمه داشت و او را واداشت که به حجاج نامه بنویسد و از خون فرزندان عبدالملک بر حذر نماید؛ چرا که می دانست پادشاهی فرزندان حرب، پس از کشتن امام حسین صلوات الله علیه متلاشی شد. (۲)

چهارم: برای بینایان و اندیش وران، دلایل و نشانه های فراوانی وجود دارد که حاکی از لطف خداوند به امامان معصوم صلوات الله علیهم می باشد؛ از جمله: کندن دروازه خبیر توسط امام علی صلوات الله علیه و آشکار شدن علومی که پیامبر صلی الله علیه و آله به طور ویژه به وی

ص: ۱۴

۱- .سوره معارج، آیه ۱ - ۲.

۲- . ترجمه الامام الحسین از الطبقات ابن سعد، ص ۹۲؛ تذکره خواص الامه، ص ۲۷۲ به نقل از ابن سعد؛ الفصول المهمه، ابن صباغ، ج ۲، ص ۸۶۳؛ ینابیع الموده، ج ۳، ص ۱۰۶؛ بصائر الدرجات، ص ۴۱۷؛ الاختصاص، ص ۳۱۵؛ الثاقب فی المناقب، ص ۳۶۱؛ مدینه المعاجز، ج ۴، ص ۳۴۳ و ۳۴۴ و ۳۴۶ و ۳۴۷ و ۳۴۸ و ۴۰۳ و ۴۰۴؛ ینابیع المعاجز، ص ۱۱۳؛ بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۴۴ و ۱۱۹؛ مناقب اهل البیت علیهم السلام، شیروانی، ص ۲۵۷؛ کشف الغمه، اربلی، ج ۲، ص ۳۲۳؛ شرح احقاق الحق، الملحقات، ج ۱۲، ص ۹۹؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۷۹.

آموزش داده بود؛ آموزش هزار باب از دانش که از هر باب آن، هزار باب گشوده می شد. و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۹۱ (۱۱۷): حکومت امامان و حدیث خلفای دوازده گانه

اشاره

شیعیان برای اثبات امامت امامان دوازده گانه، به این حدیث پیامبر احتجاج می کنند که «این امر همواره عزتمند است تا دوازده خلیفه بیایند که همگی از قریش هستند». و در روایت دیگر فرمود: «دوازده امیر خواهد آمد». و فرمود: «امور مردم پیوسته در گذر است تا دوازده مرد بر آنان حکومت کند».^(۱)

این حدیث با همه نقل هایش تصریح دارد که این دوازده نفر، بر مردم خلافت و حکومت خواهند داشت. روشن است که غیر از علی و فرزندش حسن، دیگر امامان شیعه به خلافت نرسیدند. پس این حدیث چیزی می گوید و شیعیان چیز دیگری می گویند. علاوه بر این که در روایات مذکور، حتی نام یک تن از این خلفا به میان نیامده است.

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله الطیبین الطاهرین. السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

پرسش شماره ۶۰ نیز چنین مضمونی داشت که پاسخ داده شد و می توانید به آنجا مراجعه کنید. باز هم در اینجا پاسخ می دهیم که:

ص: ۱۵

یکم: حدیثی که درباره امامان دوازده گانه ذکر شد، توسط بیست و اندی از صحابه، روایت گردیده و در برخی منابع آمده است.^(۱)

این حدیث با نقل های مختلفش تصریح ندارد که حتماً باید این دوازده تن حاکم باشند و حکومت و فرمان روایی کنند.

قرآن می فرماید: «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»^(۲) وقتی پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی می گمارم، گفتند: آیا کسی را می گماری که در آن فساد می کند و خون می ریزد؟ و حال آن که ما تو را شاکرانه نیایش می کنیم و به پاکی یاد می نمایم. فرمود: من چیزی می دانم که شما نمی دانید». این در حالی است که حضرت آدم، سلطان و پادشاه و حاکم نبود؛ بلکه پیامبری بود که خدا او را به عنوان پدر و هدایتگر بشر برگزید.

همچنین در آیه دیگر آمده است: «ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ»^(۳) سپس شما را در این سرزمین جانشین گردانیدیم». مراد از این آیه، رسیدن به سلطنت و حکومت نیست؛ چون به دور از عقل است که همه افراد یک گروه، شاه و سلطان باشند؛ بلکه به این معنا است که برخی از شما، به جای برخی دیگر و پشت سر هم می آید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در زمان حیات خود، امام علی صلوات الله علیه را امیرالمؤمنین نامید؛^(۴) در حالی که او سلطان و حاکم نبود. همچنین وقتی که عمر از ام کلثوم دختر امام

ص: ۱۶

۱- ر.ک: مقدمه کتاب سلیم بن قیس الهلالی، محمدباقر انصاری خوئینی، ج ۱، ص ۱۷۲ تا ۱۸۰.

۲- سوره بقره، آیه ۳۰.

۳- سوره یونس، آیه ۱۴.

۴- تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۳۰۳؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۹۲؛ الامالی، صدوق، ص ۴۳۶؛ الخصال، ص ۴۶۴؛ روضه الواعظین، ص ۹۹؛ مصباح البلاغه، مستدرک نهج البلاغه، ج ۱؛ ص ۳۳۶ و ج ۲، ص ۳۴۲ و ۳۴۳؛ کتاب سلیم بن قیس، تحقیق محمد باقر انصاری، ص ۱۴۸ و ۲۰۵؛ الهدایه الکبری، ص ۱۰۲ و ۱۰۳ و ۴۱۲؛ المسترشد، ص ۵۸۴ و ۵۸۶؛ الارشاد، مفید، ج ۱، ص ۴۸؛ الامالی، مفید، ص ۱۹۹؛ رساله فی معنی المولی، مفید، ص ۳۵ و ۳۸ و ۳۹؛ الاحتجاج، طبرسی، ج ۱، ص ۸۳ و ۱۰۸ و ۲۱۹ و ۲۳۰؛ الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۸۰۶؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۲۵۲ و ۲۵۳؛ بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۹۲ و ۹۳ و ۹۴ و ۱۲۴ و ۲۱۲ و ۲۲۱ و ۲۶۶ و ج ۲۹، ص ۲۳؛ بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۱۴۸ و ۱۵۷ و ۱۶۹؛ شرح احقاق الحق، الملحقات، ج ۱۵، ص ۲۲۳ به نقل از ترجمه الامام علی علیه السلام، تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، چاپ بیروت، ج ۲، ص ۲۵۹.

علی صلوات الله علیه خواستگاری کرد، امام به او فرمود: «من دو امیر دارم»^(۱) که منظورش امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهما بود؛ در حالی که آن دو، هیچ گونه سلطنت و حکومتی نداشتند.

دوم: حدیثی که می گوید: «ما ولیهم اثنا عشر رجلاً؛ تا وقتی که دوازده مرد بر آنان حکومت کنند»، بنا بر قاعده «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»^(۲).

می باشد که می فرماید: «سرور شما خداوند است و پیامبر او و مؤمنانی که نماز را بر پا می دارند و در حال رکوع، زکات می دهند». همانند سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله که در غدیر خم فرمود: «آیا من نسبت به مؤمنان، سزاوارتر از خودشان نیستم؟». گفتند: «آری». فرمود: «پس هر کس که من مولای او هستم، این علی

مولای او است. خدایا دوست بدار کسی که او را دوست بدارد و دشمن بدار کسی که او را دشمن بدارد و یاری کن کسی را که یاورش باشد و خوار کن کسی را که خوارش سازد. و حق را بر مدار او بگردان، هر گونه که او بگردد».

سوم: در مورد سخن پرشش گر که گفت: «در روایات مذکور، حتی نام یک تن از این خلفا به میان نیامده است»، باید بگویم که پیامبر صلی الله علیه و آله در روز انذار خویشاوندان نزدیکش، و در روز غدیر و ده ها جای دیگر، نام امام علی صلوات الله علیه را به میان آورد و حسن و حسین صلوات الله علیهما را امام نامید و فرمود: «حسن و حسین امام هستند، چه برخیزند و چه بنشینند». در این باره، احادیث دیگری نیز از پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شده است که به نام امامان تصریح می فرماید و شیعیان و بسیاری از علمای اهل سنت آن ها را روایات کرده اند.

ص: ۱۷

۱- ذخائر العقبی، ص ۱۶۹.

۲- .سوره مائده، آیه ۵۵.

چهارم: حدیث نمی خواهد از تحقق رویدادی در آینده خبر دهد، بلکه می خواهد مردم را به سوی کسانی که وصی و خلیفه پیامبر صلی الله علیه و آله هستند، ارشاد و راهنمایی کند و به پذیرش و اطاعت از ایشان تشویق نماید. اگر چه حدیث به صورت خبر و گزارش می باشد، اما انشاء و دستور و راهنمایی و تشویق به اطاعت است.

شاهد ما بر این مطلب آن است که پیامبر صلی الله علیه و آله برای نخستین امام _ یعنی امیرالمؤمنین علی صلوات الله علیه _ بیعت گرفت، ولی پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله، مردم از او اطاعت نکردند و به بیعتش وفادار نماندند. آیا کار آنان، امامت او را باطل کرد و لقب امیرالمؤمنین را که خدا و رسولش به او بخشیده بودند، از او باز ستاند؟ یا کسانی که وفا نکردند و بیعت شکستند، به خاطر رفتارشان گناه کار هستند و باید به عهدی که با خدا بستند، باز گردند و به تعهدات خود عمل نمایند؟

شاهد روشن تر، سخن پیامبر صلی الله علیه و آله است که فرمود: «حسن و حسین امام هستند، چه برخیزند و چه بنشینند».(۱) کلمه «بنشینند» نشان می دهد که مقصود، انشاء و قرار دادن مقام امامت برای آن دو است، نه خبر دادن از کاری که تحقق می یابد. اگر از حاکمیت و سلطنت آن دو خبر می داد، خبری کذب و دروغ بود؛ چون امام حسین صلوات الله علیه به حکومت نرسید.

ص: ۱۸

۱- ر.ک: علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۱۱؛ الارشاد، مفید، ج ۲، ص ۳۰؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۳۹۴؛ کشف الغمه، اربلی، ج ۱، ص ۵۳۳؛ روضه الواعظین، ص ۱۵۶؛ الفصول المختاره، شریف مرتضی، ص ۳۰۳؛ مجمع البیان، ج ۲، ص ۴۵۲ و ۴۵۳ و ۳۱۱؛ غنیه النزوع، حلبی، ص ۲۹۹؛ السرائر، ابن ادریس، ج ۳، ص ۱۵۷؛ جامع الخلاف و الوفاق، قمی، ص ۴۰۴؛ المسائل الجارودیه، مفید، ص ۳۵؛ النکت فی مقدمات الاصول، مفید، ص ۴۸؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۴۱ و ۳۶۸؛ بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۳۰۷؛ جوامع الجامع، طبرسی، ج ۳، ص ۷۰؛ اعلام الوری، ج ۱، ص ۴۰۷؛ شرح احقاق الحق، الملحقات، ج ۲۶، ص ۴۸ به نقل از الرساله فی نصیحه العامه، ابن کرامه بیهقی، نسخه عکسبرداری کتابخانه امپروزی ایتالیا، ص ۱۸. مرعشی در ج ۱۹، ص ۲۱۷ به نقل از کتاب اهل البیت، استاد توفیق ابوعلم، چاپ مطبعه السعاده قاهره، ص ۱۹۵ آورده است: به تواتر از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: «این دو فرزند من، هر دو امام هستند؛ چه بایستند و چه بنشینند. این دو، ریحانه های من در دنیا هستند».

و الحمد لله و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله.

پرسش شماره ۹۲ (۱۱۲): نقص ایمان و کامل شدن تعداد امامان

اشاره

شما شیعیان معتقدید که «شناخت امامان، شرط صحت ایمان است». درباره کسانی که پیش از کامل شدن تعداد امامان دوازده گانه از دنیا رفتند، چه می گوئید؟ اگر آن فرد میت، خود امام باشد، چه پاسخی برای گفتن دارید؟ چون برخی از امامان شما نمی دانستند که امام بعدی کیست. پس چگونه چنین شرطی برای ایمان قرار داده اید؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: مردم مکلف بودند که به قرآن و رسالت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و آنچه که می آورد و بدان اعتقاد دارد، بدون چون و چرا ایمان آورند. از این رو، گاه به آنچه که بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده بود و آن حضرت با واسطه یا بی واسطه برای مردم تشریح می کرد، ایمان داشتند؛ و گاه به آنچه که نازل شده بود و هنوز پیامبر ابلاغ نکرده بود، یا آنچه که قرار بود در آینده نازل شود، به طور کلی و اجمالی ایمان می آوردند.

به طور مثال: کسی که به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آورده بود و در جنگ بدر یا احد به شهادت می رسید، ایمانش ناقص نبود؛ اگر چه پیش از نزول کامل قرآن و ابلاغ کامل احکام دین، از دنیا می رفت؛ چون به آنچه که پیامبر در گذشته آورده بود و در آینده می آورد، ایمان اجمالی داشت و تکلیفش همین بود. مگر این که بگوییم او می خواسته برخی از چیزهایی را که پیامبر در آینده می آورد، تصدیق نکند. البته آگاهی از چنین

امری، جز برای خدا که دانای نهان‌ها است، میسر نیست و او خود به حساب بندگانش می‌رسد.

دوم: پیامبر صلی الله علیه و آله به همه مردم ابلاغ کرده بود که پس از او، دوازده خلیفه یا امام خواهد آمد. اگر کسی در زمان برخی از ائمه زندگی می‌کرد و به مابقی آن‌ها، به طور اجمالی ایمان داشت، در مورد تعداد امامان، تصدیق‌کننده رسول خدا صلی الله علیه و آله به حساب می‌آمد و ایمانش کاملاً صحیح بود؛ همانند شهدای صدر اسلام که به همه آنچه که پیامبر آورده بود و در آینده می‌آورد، ایمان داشتند و تصدیق می‌کردند.

سوم: ما امامی را سراغ نداریم که از دنیا رفته باشد و امام پس از خود را نشناخته باشد. اگر منظور شما امام صادق صلوات الله علیه است که هنگام شهادت، به همسر و دو فرزندش موسی صلوات الله علیه و عبدالله افطح و والی مدینه و خلیفه وقت وصیت کرد، باید بگوییم که این کار امام، علت داشت؛ چون منصور عباسی به والی مدینه دستور داده بود که وصی امام جعفر صادق صلوات الله علیه را به قتل برساند. او با دیدن وصیت امام، حیران شد و گفت: «کشتن این افراد ممکن نیست».

روشن است که امام صادق صلوات الله علیه می‌خواست با چنین وصیتی، حقیقت را از منصور و والی مدینه پوشیده بدارد و آن‌ها را از کشتن امام بعدی، منصرف سازد. نتیجه نیز چنین شد و خواسته امام محقق گردید. البته اهل بینش و آگاهی، به محض خواندن وصیت نامه، امام بعدی را شناختند؛ چون می‌دانستند که منصور و والی مدینه، صلاحیت امامت ندارند و زن نمی‌تواند به امامت برسد و عبدالله افطح که ناقص الخلقه است، بهره‌ای از امامت ندارد. پس امامت در امام موسی کاظم صلوات الله علیه منحصر می‌شود.

به نظر می‌رسد که پرسش‌گر، به خاطر ناتوانی در فهم این گونه مسائل، دچار توهم شده است و خیال می‌کند که امام، امام بعدی را نمی‌شناسد؛ در حالی که حقیقت، چیز دیگری بود و این کار، برای مخفی ماندن امام حقیقی از چشم ظالمان انجام گرفت.

چهارم: اگر میت خود امام باشد، وضعیتی نسبت به امامان بعدی، همانند وضعیت حضرت عیسی علیه السلام است که می دانست که پس از او، پیامبری به نام احمد خواهد آمد. او به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ایمان داشت و فاصله زمانی، هیچ مشکلی پیش نیاورد و در ایمان و نبوت حضرت عیسی علیه السلام خللی به وجود نیامد.

و الحمد لله و الصلاة و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۹۳ (۲۴): امامان از نسل امام حسین (علیه السلام)، نه امام حسن (علیه السلام)

اشاره

حسن رضی الله عنه، پسر علی و فاطمه رضی الله عنهما بود و شیعیان او را از آل عبا(۱).

و امامان معصوم به شمار می آورند و در این مسائل، با برادرش حسین رضی الله عنه فرقی ندارد. با این که پدر و مادر هر دو یکی بود و هر دو سید بودند و حسن، امتیاز دیگری هم داشت و فرزند نخست به شمار می آمد و بزرگ تر از حسین بود، پس چرا امامت از فرزندان حسن قطع شد و در فرزندان حسین ادامه یافت؟ آیا پاسخ قانع کننده ای در این باره وجود دارد؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله الطیبین الطاهرین. السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

یکم: اگر چه نسب دارای ارزش است، ولی میزان و معیار در استحقاق امامت نیست؛ بلکه معیار آن است که خداوند از میان آفریدگان پاکش که باطن ایشان را می داند و از

ص: ۲۱

۱- اشاره به حدیثی دارد که مسلم در فضائل الصحابه آورده است و بر اساس آن، پیامبر در حالی که عیابی بافته شده از موی سیاه بر تن داشت، علی و فاطمه و حسن و حسین رضی الله عنهم را فرا خواند و داخل عبا نمود و آیه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا (احزاب ۳۳) را تلاوت نمود.

احوال آنان خیر دارد، افرادی را برگزیند و با الطاف غیبی اش، آنان را برای مقام نبوت و امامت پرورش دهد؛ همچنان که ایشان را از خاندانی برگزید که طبق نظر او زندگی می کردند و طهارت و پاکی، با همه مراتب و جمیع حالاتش، در سراسر زندگی آنان جریان داشت. حال اگر شما اعتراض و سؤالی در این باره دارید، آن سؤال و اعتراض، متوجه شیعیان نمی شود، بلکه اعتراض به خدای سبحان است که در آیه مبارکه می فرماید: «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ» (۱) خدا بهتر می داند که رسالتش را در کجا [و چه کسی] قرار دهد».

دوم: ما می توانیم همین پرسش را درباره حضرت اسحاق و اسماعیل علیهما السلام مطرح کنیم و از شما پرسیم که چرا خداوند، حضرت اسماعیل را بر حضرت اسحاق برتری داد و سرور کائنات و برترین مخلوقات، یعنی حضرت محمد صلی الله علیه و آله را نه از نسل اسحاق علیه السلام، بلکه از نسل اسماعیل علیه السلام قرار داد؟ با این که بسیاری از پیامبران _ به استثنای پیامبر اسلام و پدران بزرگوارش صلوات الله علیهم _ از نسل حضرت اسحاق علیه السلام بودند!

همچنین نبوت تنها در نسل یکی از دوازده فرزند یعقوب علیه السلام ادامه یافت. پسر حضرت نوح علیه السلام نیز همان طور که خداوند عزوجل در کتابش می فرماید، اهل نجات نبود و هلاک گردید، چه رسد به این که دارای مقام نبوت یا امامت شود! برخی از فرزندان نوح علیه السلام به پیامبری رسیدند و برخی نرسیدند. این موضوع در مورد حضرت موسی و هارون علیهما السلام نیز وجود داشت و نبوت در نسل هارون قرار گرفت، نه در نسل موسی.

آیا این ها نشان دهنده آن نیست که خداوند، پیامبران و اوصیا را بر اساس نسب بر نمی گزیند، بلکه این کار بر اساس معیارها و عوامل دیگری انجام می گیرد که نسب،

ص: ۲۲

تأثیر ناچیزی در آن دارد و تنها می تواند محیطی ویژه برای پاکی، و زمینه ای مناسب برای وزیدن نسیم قدسی و سرمستی از معانی و ارزش های روحانی فراهم آورد.

سوم: خود این پرسش، اشاره ای به پاسخ دارد و یادآور آن است که امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهما، هر دو از اهل کساء بودند. اهل سنت با سند های صحیح، حدیث کساء را نقل کرده اند و این حدیث برای بیان مصادیق آیه تطهیر صادر شده است که می فرماید: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»^(۱) خداوند می خواهد هر پلیدی را که از شما اهل بیت بزدايد و شما را چنان که باید و شاید، پاکیزه گرداند».

این آیه، تطهیر و پاکی پنج تن آل کساء _ یعنی: پیامبر و علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم _ را در بر می گیرد. با این که اهل سنت معتقدند که رقیه و ام کلثوم (همسران عثمان)، نه دختر خوانده پیامبر صلی الله علیه و آله، بلکه دختران واقعی آن حضرت بودند، باز هم مشمول آیه نمی شوند. عباس عموی پیامبر و فرزندان او و دیگر عموزادگان پیامبر نیز جزو مصادیق این آیه به شمار نمی آیند. البته امام علی صلوات الله علیه که پسر عموی پیامبر بود، جزو مصادیق این آیه می باشد؛ اگر چه عمو از پسر عمو به انسان نزدیک تر است؛ مگر در صورتی که پسر عموی پدر یا مادر با عمو پدری جمع شوند که در این حالت، بنا بر احادیث اهل بیت علیهم السلام، پسر عمو نسبت به ارث و میراث، سزاوارتر از عمو می باشد.

چهارم: سخن پرسش گر درباره امام حسن صلوات الله علیه که می گوید: «در نظر شیعیان، او از اهل کساء است»، این پندار را به وجود می آورد که اهل سنت، آن حضرت را از اهل کساء نمی دانند. به طور حتم، این سخن صحیح نیست و شیعه و سنی، او را از اهل کساء به شمار می آورند.

ص: ۲۳

پنجم: بزرگ تر و کوچک تر بودن سن و از نسل این و آن بودن فرد، اثری در گزینش امام ندارد؛ بلکه معیار گزینش، امور دیگری است که موجب اهلیت فرد در نزد خدا می شود و نسلی را شایسته مقام امامت و نبوت می بیند.

و الحمد لله و الصلاة و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۹۴ (۴۰): زاده شدن امام از ران راست

اشاره

شیعه معتقد است که امامان در پهلوی مادران شان حمل می شوند و از ران راست به دنیا می آیند! (۱).

مگر حضرت محمد صلی الله علیه و سلم که برترین پیامبر و شریف ترین فرد بشر بود، در شکم مادرش حمل نشد و از رحم مادرش خارج نگردید؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله الطیبین الطاهرین. السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

یکم: بر اساس آنچه که ما می دانیم، نظریه زاده شدن امام از ران چپ و راست، تنها سخن حسین بن حمدان خصیبی است (۲).

که از سران غلات است. موضع شیعیان در برابر غالیان معروف است و به شدت با آنان مخالفند و از کارهای خصیبی، با بدترین اوصاف توهین آمیز یاد می کنند؛ همچنان که با مراجعه به کتاب های مربوطه، این امر فهمیده می شود. ما هرگز ندیده ایم که شیعیان چنین چیزی را در عقایدشان ذکر کنند، یا در مجالس خود مطرح سازند. اگر بتوان عقاید غالیان را به شیعه نسبت داد، بدون شک می توان عقاید خوارج را نیز به اهل سنت منتسب نمود. حال آیا صحیح است که

ص: ۲۴

۱- اثبات الوصیه، مسعودی، ص ۱۹۶.

۲- الهدایه الکبری، ص ۳۵۵ و ۱۸۰.

بگوییم: اهل سنت به سخنان ازارقه _ طایفه ای از خوارج _ اعتقاد دارند و می گویند: «عثمان و طلحه و زبیر و ابن عباس و علی صلوات الله علیه و دیگر مسلمانان، کافر هستند و در آتش جاودان می مانند... و جایز است خدا پیامبری را مبعوث نماید که می داند پس از بعثتش کافر می شود و ...».

دوم: حتی اگر شیعیان این دیدگاه را در کتاب های خود نقل کرده باشند، به این معنا نیست که آنچه مؤلف در کتاب خود آورده، جزو عقاید او یا هم مذهب او است؛ به ویژه اگر مطلب نقل شده، در شمار عجایب و غرایب باشد. معیار در اعتقادات آن است که استوانه های یک مذهب، بر آن اتفاق نظر داشته باشند و در کتاب های کلامی قید کنند. روایات شاذ و نادر و خبرهای واحد که مشتمل بر مطالب عجیب و غریب است، جزو عقاید به شمار نمی آید.

سوم: بر فرض این که سخنان خصیسی، پایه و اساسی داشته باشد، باز هم جای مناقشه و گفت و گو دارد. چه بسا تعبیری که او به کار می برد، بنا بر ادب و مجاز باشد؛ یا اشاره به یک کرامت الهی داشته باشد تا برخی به هنگام زاده شدن، به مردم شناسانده شوند. البته این بدان معنا نیست که انتساب چنین عقیده ای به شیعیان صحیح است و آنان چنین اعتقادی دارند.

حقیقت هر چه که باشد، در برخی از احادیث آمده است: دختران انبیاء دچار عادت ماهیانه نمی شدند؛ امام به دنیا می آمد و مادرش خونی نمی دید؛ مریم بنت عمران یا آسیه بنت مزاحم، به هنگام تولد پیامبر یا امام حضور داشتند؛ حاملگی مادر حضرت موسی علیه السلام و مادر حضرت ابراهیم علیه السلام مخفی بود؛ و مطالبی از این دست که دلالت بر ویژگی هایی دارد که دیگران فاقد آن هستند.

چهارم: به دین داران و پرهیزکاران و غیرت مندان دینی یاور آور می شوم که مبادا دون نگری، آنان را به چنین اموری وادارد که موجب جسارت و بی ادبی به محضر پیامبر

صلی الله علیه و آله می شود و کرامت ائمه طاهرین را زیر سؤال می برد و ناموس ایشان را بر سر زبان ها می اندازد و در معرض اوهام و تصورات زشت و نابه جا قرار می دهد.

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۹۵ (۶۰): خلافت دیگر امامان

اشاره

تنها دو تن از کسانی که به اصطلاح شما امام هستند، به خلافت رسیدند: علی و فرزندش حسن. پس اتمام نور خدا به وسیله ده امام دیگر چه می شود؟ حدیثی که از رسول خدا صلی الله علیه و سلم نقل گردیده و شیعیان برای اثبات امامت امامان دوازده گانه به آن استناد می کنند، دارای لفظ «خلفا» و «امیران» و «والیان امر» می باشد. [از آنجایی که جمع، دلالت بر سه یا بیشتر دارد] خلافت و امارت ده امام دیگر چه می شود؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحیم. و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله الطیبین الطاهرین. السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

یکم: امامت منصبی است که خداوند به هر یک از بندگان که بخواهد، اختصاص می دهد؛ همچنان که نبوت این گونه است. نبوت زمینه برای دست یابی امام به خلافت، باعث بطلان امامت او نمی شود؛ همان گونه که نبوت زمینه برای هارون و یحیی و زکریا و هود و لوط و یونس و دیگر پیامبران، نبوت ایشان را باطل نکرد؛ چرا که نبوت به معنای حاکمیت نیست و با گزینش مردم حاصل نمی شود؛ همچنان که امامت به معنای حکومت نیست و با گزینش مردم به دست نمی آید.

دوم: وظیفه امام، منحصر در حکومت و فرمان رویی نیست؛ بلکه دامنه آن تا پاسداری از دین و شریعت و احکام الهی و انتشار آن، گسترش دارد. امام، مرجع مردم در همه

اموری است که در آن، نیاز به همراهی و سرپرستی و راهنمایی دارند. وظایف دیگری نیز بر عهده امام است که باید به آن ها اقدام کند؛ خواه امکان برپایی حکومت برایش فراهم شود و خواه فراهم نشود.

و الحمد لله و الصلاة و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۹۶ (۷۱): استفاده نکردن امامان از قدرت خارق العاده

اشاره

اگر به راستی علی و دو فرزندش، دارای آن قدرت های خارق العاده ای بودند که در کتاب های شیعه نقل شده است و اکنون نیز با آن که مرده اند، هنوز به شیعیان سود می رسانند، پس چرا در زمان زنده بودن، به خودشان نفعی نرساندند؟ به طوری که امر خلافت در علی استقرار نیافت و بعدها به قتل رسید؛ حسن خلافت را به معاویه واگذار کرد؛ حسین در تنگنا قرار گرفت و کشته شد و به خواسته خود نرسید؛ و امامان بعدی نیز چنین سرگذشتی داشتند. پس آن قدرت های خارق العاده ای که داشتند، کجا رفت؟

به بیان دیگر، چرا علی و فرزندانش حسن و حسین، در برابر رخداد های زندگی شان، از قدرت های خارق العاده _ که رافضیان حتی پس از مرگ شان برای آن ها قائل هستند _ استفاده نکردند و در نتیجه، علی به شهادت رسید و حسن خلافت را به معاویه واگذار کرد و حسین از نیرنگ رافضیان شهید شد و آرزوهایش محقق نگردید.

آیا در این بین، تناقضی آشکار دیده نمی شود؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله الطیبین الطاهرین. السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

ص: ۲۷

یکم: اثبات این که پیامبر صلی الله علیه و آله معجزه داشت و اوصیاء و اولیاء الهی کرامت داشتند، به این معنا نیست که حتماً باید امور را با معجزه و کرامت پیش ببرند. در غیر این صورت، همین اشکال بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله و دیگر پیامبران نیز وارد است. کارهای خارق العاده ای که از آنان سر زده، بی شمار و غیر قابل توصیف می باشد؛ از جمله: آوردن تخت بلقیس، شکافته شدن دریا برای موسی، شق القمر و عروج پیامبر صلی الله علیه و آله به آسمان. پس پیامبر نیز باید با معجزه، در برابر مشرکان می ایستاد و بدون جنگ و از دست دادن شهدایی همچون حمزه سیدالشهدا، جعفر طیار، عبیده بن حارث، سعد بن معاذ و دیگران، شوکت مشرکان را در هم می کوبید و خود نیز مجروح نمی شد و دندان مبارکش نمی شکست؛ و هنگامی که ابوجهل ملعون، پیامبر صلی الله علیه و آله را در حال سجده دید و کمر آن حضرت را لگدمال کرد، باید به وسیله معجزه از او انتقام می گرفت؛ و هنگامی که در بیماری منجر به وفاتش گفتند: «این مرد هذیان می گوید»، باید آنان را با معجزه به سزای عمل شان می رساند؛ و باید بدون نیاز به جنگ و کشورگشایی، پادشاه روم و فارس را مغلوب می کرد و کشور آن ها را به تصاحب در می آورد؛ و باید جلوی زن خیبری را می گرفت تا او را مسموم نسازد و هنگام مرگ، رگ های پشتت در اثر سم پاره نشود. اما حقیقت این است که معجزه و کرامت، برای اداره امور مربوط به مردم نیست؛ بلکه برای اثبات نبوت و امامت و کارهای دیگر است که ویژگی خاص خود را دارند.

دوم: پیش از آن که شیعیان و رافضیان، چنین کرامات و کارهای خارق العاده ای را به امام علی و امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهم نسبت دهند، خود اهل سنت چنین اموری را در مورد آن ها نقل کرده اند.

سوم: اهل سنت کارهای خارق العاده عجیب و بزرگی را به ابوبکر و عمر و دیگر صحابه نسبت داده اند. حال آیا صحیح است که بگوییم چرا آنان مشکلات خود را از

راه های غیرعادی و خارق العاده حل نکردند؟ اهل سنت در حدیثی آورده اند: عمر در حال خواندن خطبه بود که گفت: «ای ساریه! به طرف کوه برو». ساریه که در بلاد فارس می جنگید، صدای عمر را شنید و به کوه پناه برد و از خطر نجات یافت. (۱) عمر بن خطاب که چنین کارهای خارق العاده ای انجام می داد، پس چرا ابولؤلؤ را از خود دور نساخت؟

چهارم: پرسش گر اشاره کرد که رافضیان به امام حسین صلوات الله علیه نیرنگ زدند و در انتهای کار، آن حضرت در کربلا شهید شد و به آرزویش نرسید. این سخن نیز به دلایلی نادرست است:

۱. کسانی که با امام حسین صلوات الله علیه جنگیدند، پیروان و شیعیان ابوسفیان بودند؛ همان گونه که خود امام با صراحت به آنان فرمود: «ای شیعیان آل ابوسفیان». (۲).

۲. آرزوی امام حسین صلوات الله علیه، خلافت و امارت نبود؛ چون می دانست که کشته خواهد شد. پیامبر صلی الله علیه و آله برای هشدار و روشن گری، خبر شهادت امام حسین صلوات الله علیه را به امت داده بود تا جایگاه حق و باطل روشن شود و نابودشوندگان، با دلیلی روشن نابود گردد و زندگی خواهان، با برهانی آشکار زنده بمانند. امام حسین صلوات الله علیه پیش از آن که به کربلا برسد، بارها از شهادت خود خبر داده بود. کسی که می داند کشته می شود، آرزوی خلافت را در سر نمی پروراند.

۳. حق مداران باید آرزوی این را داشته باشند که توفیق الهی شامل حال شان شود و بتوانند با برپایی حق و نابودی باطل، امور مسلمانان را اصلاح نمایند. این بدون در نظر

ص: ۲۹

۱- ر.ک: کتاب الفتوح، ابن اعثم، چاپ دار الایضواء، ج ۵، ص ۱۱۷؛ عمدہ الطالب، ص ۷؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵۱؛ اللهوف، ابن طاووس، ص ۷۱؛ العوالم الامام الحسين عليه السلام، بحرانی، ص ۲۹۳؛ لواعج الاشجان، ص ۱۸۵.

۲- ر.ک: مختصر تاریخ مدینه دمشق، ج ۹، ص ۱۸۴ و ۱۸۵؛ تهذیب تاریخ مدینه دمشق، ج ۶، ص ۴۶ به نقل از بیهقی؛ کتر العمال، ج ۱۲، ص ۵۷۱؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۰، ص ۲۴ و ۲۵؛ الاصابه، ج ۳، ص ۵؛ تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۱، ص ۳۸۴؛ البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۱۴۷.

گرفتن سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله است که طبق روایت اهل سنت فرمود: «حسن و حسین هر دو امام هستند؛ چه برخیزند و چه بنشینند» و خبر داد که «حسن و حسین، سرور جوانان اهل بهشت و ریحانه های من در دنیا هستند». و فرمود: «حسین از من است و من از حسینم. کسی که حسین را دوست دارد، خداوند دوستش بدارد». و سخنان دیگری که دلالت بر حقانیت امام حسین صلوات الله علیه و مسئولیت وی در برابر هدایت امت دارد. کسی که امام است، چرا نباید آرزوی گسترش حقیقت در میان امت را داشته باشد و خواستار نابودی باطل گردد؟ آیا باطل به خودی خود نابود می شود؟

و الحمد لله و الصلاة و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۹۷ (۱۱۳): سفارش پیامبر (صلی الله علیه و آله) دلیلی بر عدم امامت اهل بیت (علیهم السلام اجمعین)

اشاره

مؤلف نهج البلاغه روایت کرده است که وقتی انصار ادعا کردند که امامت حق آن ها است و خبر به علی رسید، گفت: «آیا با آن ها احتجاج نکردید که رسول خدا صلی الله علیه و آله سفارش فرمود که به خوبان انصار احسان کنید و از گنه کاران ایشان درگذرید؟». گفتند: «این سخن، چه حجتی علیه آن ها دارد؟». گفت: «اگر امامت حق انصار بود، پیامبر در مورد آنان سفارش نمی کرد». (۱).

حال باید به شیعیان گفت که پیامبر در مورد اهل بیت سفارش کرد: «در مورد اهل بیت، خدا را به شما یادآور می شوم». اگر امامت حق اختصاصی اهل بیت بود و دیگران در آن حقی نداشتند، در مورد آنان سفارش نمی شد.

ص: ۳۰

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد انصار، با سفارش در مورد اهل بیت، تفاوت دارد؛ به دلیل این که:

یکم: این گونه نبود که پیامبر صلی الله علیه و آله انصار را به عنوان والیان و هادیان امت نصب کند و سپس درباره آن ها سفارش نماید؛ اما از میان اهل بیت صلوات الله علیهم، امام علی صلوات الله علیه را به امامت نصب کرد و در این باره، به آیاتی از جمله آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ»^(۱).

استناد نمود که می فرماید: «سرور شما خداوند است و پیامبر او و مؤمنانی که نماز به پا می دارند و در حال رکوع، زکات می دهند». و فرمود: «پس از من، علی ولی شما است»، «جایگاه علی نسبت به من، همانند جایگاه هارون نسبت به موسی است؛ جز این که پس از من پیامبری نیست». و در روز غدیر که برای او بیعت گرفت، فرمود: «حسن و حسین (یا این دو فرزند من) امام هستند؛ چه برخیزند و چه بنشینند». و با این سخن، حسن و حسین صلوات الله علیهما را به امامت منصوب کرد.^(۲)

همچنین فرمود: «اهل بیت من در میان

ص: ۳۱

۱- .سوره مائده، آیه ۵۵.

۲- ر.ک: مجمع البیان، ج ۲؛ ص ۴۵۲ و ۴۵۳ و ۳۱۱؛ غنیه النزوع، حلبی، ص ۲۹۹؛ السرائر، ابن ادریس، ج ۳، ص ۱۵۷؛ جامع الخلاف و الوفاق، قمی، ص ۴۰۴؛ ارشاد، مفید، ج ۲، ص ۳۰؛ الفصول المختاره، شریف مرتضی، ص ۳۰۳؛ المسائل الجارودیه، مفید، ص ۳۵؛ النکت فی مقدمات الاصول، مفید، ص ۴۸؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۴۱ و ۳۶۸؛ بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۳۰۷؛ جوامع الجامع، طبرسی، ج ۳، ص ۷۰؛ اعلام الوری، ج ۱، ص ۴۰۷؛ شرح احقاق الحق، الملحقات، ج ۲۶، ص ۴۸ به نقل از الرساله فی نصیحه العامه، ابن کرامه بیهقی، نسخه عکسبرداری شده در کتابخانه امپروزیانا ایتالیا، ص ۱۸. مرعشی در ج ۱۹، ص ۲۱۷ به نقل از کتاب اهل البیت، استاد توفیق ابو علم، چاپ مطبعه السعاده قاهره، ص ۱۹۵ آورده است: به تواتر از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: «این دو فرزند من، هر دو امام هستند؛ چه بایستند و چه بنشینند. این دو، ریحانه های من در دنیا هستند».

شما، همانند کشتی نوح هستند. هر کس بر آن سوار شد، نجات یافت و هر که از آن تخلف کرد، غرق و نابود شد.» (۱)

سپس با عنایت به چنین منصب و جایگاهی که اهل بیت داشتند، در مورد آن ها سفارش نمود که به آن ها تمسک جویند و امور را به ایشان واگذارید و از ایشان بپرسید و تحت تعلیم آنان درآیید و از ایشان پیشی نگیرید؛ در حالی که وضعیت انصار این گونه نبود.

دوم: در مورد اهل بیت صلوات الله علیهم سفارش نشد که از گناه کاران ایشان درگذرید؛ چون قرآن در آیه تطهیر، عصمت ایشان را به اثبات رسانده و فرموده است: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» (۲) خداوند می خواهد هر پلیدی را از شما اهل بیت بزدايد و شما را چنان که باید و شاید، پاکیزه بدارد». رسول خدا صلی الله علیه

ص: ۳۲

۱- ر.ک: عیون الاخبار، ابن قتیبه، ج ۱، ص ۲۱۱؛ المعارف، چاپ مصر، ص ۸۶؛ الصواعق المحرقة، ص ۱۸۴؛ تاریخ الخلفاء، ص ۵۷۳؛ الخصائص الكبرى، ج ۲، ص ۲۶۶؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۸؛ المعجم الصغير، ج ۱، ص ۱۳۹ و ج ۲، ص ۲۲ و چاپ دهلی، ص ۷۸؛ المعجم الاوسط، ج ۴، ص ۱۰ و ج ۵، ص ۳۵۵ و ج ۶، ص ۸۵؛ المعجم الكبير، ج ۳، ص ۴۵ و ۴۶ و ج ۱۲، ص ۲۷؛ مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۳۴۳ و ج ۳، ص ۱۵۰ و ۱۵۱؛ نظم درر السمطين، ص ۲۳۵؛ الجامع الصغير، سیوطی، ج ۱، ص ۳۷۳ و ج ۲، ص ۵۳۳؛ کتر العمال، ج ۱۲، ص ۹۴ و ۹۵ و ۹۸؛ مسند الشهاب، ابن سلامه، ج ۲، ص ۲۷۳ و ۲۷۴؛ فیض القدیر، ج ۲، ص ۶۵۸ و ج ۵، ص ۶۶۰؛ الدر المنثور، ج ۳، ص ۳۳۴؛ الکامل، ابن عدی، ج ۲، ص ۳۰۶ و ج ۶، ص ۴۱۱؛ علل، دار قطنی، ج ۶، ص ۲۳۶؛ تهذیب الکمال، ج ۲۸، ص ۴۱۱؛ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۴۸۱ و ج ۴، ص ۱۶۷؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۱۰، ص ۴۹۰؛ تفسیر القرآن العظیم، ج ۴، ص ۱۲۳؛ ینایع الموده، ج ۱، ص ۹۳ و ۹۴ و ج ۲، ص ۹۰ و ۱۰۱ و ۱۱۸ و ۲۶۹ و ۳۲۷ و ۴۲۷ و ۴۴۳ و چاپ استامبول، ص ۲۸ و ۲۷ و ۱۸۳ و ۱۶۱؛ النهایه، ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۹۸. ر.ک: کفایه الاثر، قمی، ص ۳۴ و ۳۸ و ۳۱۰؛ خصائص الاثمه، شریف رضی، ص ۲۷؛ العمده، ابن بطریق، ص ۳۵۹ و ۳۶۰؛ الهدایه، صدوق، ص ۳۶؛ الاحکام، یحیی بن الحسین، ج ۱، ص ۴۰ و ج ۲، ص ۵۵۵؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۳۰؛ الخصال، صدوق، ص ۵۷۳؛ تحف العقول، ص ۱۱۳؛ کتاب سلیم بن قیس، ص ۱۲۷؛ مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، کوفی، ص ۱۴۷ و ۱۴۸؛ المسترشد، طبری، ص ۵۷۸؛ شرح الاخبار، ج ۲، ص ۴۰۶؛ کتاب الغیبه، نعمانی، ص ۴۴؛ مسألتان فی النص علی علی علیه السلام، مفید، ج ۲، ص ۲۵؛ امالی، مفید، ص ۱۴۵؛ التعجب، کراجکی، ص ۶۵؛ امالی، طوسی، ص ۶۰ و ۳۴۹ و ۴۵۹ و ۴۸۲ و ۵۱۳ و ۷۳۳؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۲۹ و ج ۲، ص ۱۴۷؛ الثاقب فی المناقب، ص ۱۳۵؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۱۸۴ و ۲۵۴؛ ذخائر العقبی، ص ۲۰؛ بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۰۴ و ج ۲۳، ص ۱۰۵ و ۱۱۹ و ۱۲۰ و ۱۲۱ و ۱۲۳ و ۱۲۴ و ۱۵۵ و ج ۲۶، ص ۲۶۲ و ج ۲۹، ص ۳۴۱ و ج ۳۰، ص ۴۰؛ خلاصه عباة الانوار، ج ۱، ص ۲۰ و ج ۲، ص ۱۹۶ و ج ۴، ص ۱۲ تا ۳۲۲.

۲- .سوره احزاب، آیه ۳۳.

و آله در ماجرای اصحاب کساء، اهل بیت را مشخص فرمود و اجازه نداد کسی جز پنج تن آل عبا، در جرگه اهل بیت قرار گیرد؛ چه همسرانش و چه عمویش عباس و فرزندان عباس.

پس هیچ گونه بدی از اهل بیت علیهم السلام صادر نمی شد که در مورد عفو گناهان شان نیازمند سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله باشند. ولی انصار ممکن بود مرتکب خطا و بدی شوند. از این رو نیاز به سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله داشتند تا بدکاران آن ها، مورد گذشت واقع گردند. به همین خاطر، پیامبر صلی الله علیه و آله از جمله «اذکرکم الله فی اهل بیته» استفاده کرد؛ به این معنا که حقوق و مقام آن ها را رعایت کنید و به آن ها بدی نکنید، نه این که از بدی آن ها در گذرید.

سوم: معنایی که ذکر کردیم، با مراجعه به اصل حدیث، مورد تأکید قرار می گیرد. در حدیث شماره ۲۴۰۸ صحیح مسلم، از زید بن ارقم روایت شده است: پیامبر صلی الله علیه و آله در غدیر خم، برای مسلمانان خطبه خواند و از جمله سخنانش این بود که فرمود: «نزدیک است فرستاده پروردگارم بیاید و من او را اجابت کنم. من در میان شما دو چیز گران بها باقی می گذارم: اولین آن ها، کتاب خدا است که در آن، نور و هدایت است. پس کتاب خدا را بگیرید و به آن چنگ زنید». سپس نسبت به کتاب خدا، ترغیب و تشویق نمود. آن گاه فرمود: «دومین آن ها، اهل بیت من است. در مورد اهل بیتم، خدا را به شما یاد آور می شوم. در مورد اهل بیتم، خدا را به شما یاد آور می شوم...». احادیثی از این دست، بسیار است. (۱).

ص: ۳۳

۱- صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۳؛ تیسیر الوصول، ج ۱، ص ۱۶؛ النهایه فی اللغه، ابن اثیر، ج ۳، ص ۱۷۷؛ الصواعق المحرقة و الجامع الصحیح، ترمذی، ج ۵، ص ۶۲۱ و ۶۲۲؛ الطرائف، ص ۱۱۴ - ۱۲۲؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۱۸۲ و ۱۸۹ و ۱۹۰ و ج ۴، ص ۳۷۱ و ۳۶۶ و ج ۳، ص ۱۷ و ۲۶ و ۱۴ و ۵۹؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۴۸ و ۱۱۰ و ۱۰۹ و ۵۵۳؛ تلخیص مستدرک، ذهبی، چاپ شده در حاشیه مستدرک؛ الدر المنثور، ج ۲، ص ۶۰؛ المعجم الکبیر، ج ۵، ص ۱۸۶ و ۱۸۷ و ج ۳، ص ۶۳ و ۶۶؛ نوادر الاصول، ص ۶۸؛ کنز العمال، چاپ اول، ج ۱، ص ۴۸؛ تهذیب الکمال، ج ۱۰، ص ۵۱؛ تحفه الاشراف، ج ۲، ص ۲۷۸؛ مشکاه المصابیح، ج ۳، ص ۲۵۸؛ سنن دارمی، ج ۲، ص ۳۱۰؛ السنه، ابن ابی عاصم، ص ۶۲۹ و ۶۳۰؛ السنن الکبری، ج ۲، ص ۱۴۸؛ مصابیح السنه، ج ۲، ص ۲۰۵؛ البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۲۰۶ و ۲۰۹ و ج ۷، ص ۹؛ کشف الاستار عن زوائد البزار، ج ۳، ص ۲۲۱؛ سمت النجوم العوالی، ج ۲، ص ۵۰۲؛ تهذیب اللغه، ازهری، ج ۹، ص ۷۸؛ لسان العرب، ج ۴، ص ۵۳۸؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۵۶ و ۱۶۳؛ ترجمه الامام امیر المؤمنین از تاریخ مدینه دمشق، تحقیق محمودی، ج ۱، ص ۴۵؛ السیره الحلبیه، ج ۳، ص ۳۰۸؛ نظم درر السمطین، ص ۲۳۱ و ۲۳۲؛ المنهاج فی شرح صحیح مسلم، ج ۱۵، ص ۱۸۰؛ فیض القدر، ج ۳، ص ۱۴؛ شرح المواهب اللدنیه، ج ۷، ص ۵ و ۸؛ المرآه فی شرح المشکاه، ج ۵، ص ۶۰۰؛ نسیم الریاض فی شرح الشفاء، ج ۳، ص ۴۱۰؛ اشعه اللمعات فی شرح المشکاه، ج ۴، ص ۶۷۷؛ ذخائر العقبی، ص ۱۶؛ غرائب القرآن، ج ۱، ص ۳۴۷؛ الفصول المهمه، ابن صباغ، ص ۲۴؛ الخصائص، نسائی، ص ۳۰؛ کفایه الطالب، ص ۱۱ و ۱۳۰؛ الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۹۴؛ اسد الغابه، ج ۲، ص ۱۲ و ج ۳، ص ۱۴۷؛ حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۳۵۵؛ تذکره الخواص، ص ۳۳۲؛ العقد الفرید و السراج المنیر فی شرح الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۳۲۱؛ شرح الشفاء قاری، چاپ در حاشیه نسیم الریاض، ج ۳، ص ۴۱۰؛ منتخب کنز العمال، چاپ شده با مسند احمد، ج ۱، ص ۹۶ و ۱۰۱ و ج ۲، ص ۳۹۰ و ج ۵، ص ۹۵؛ تفسیر رازی، ج ۳، ص ۱۸؛ تفسیر

نيسابوري، ج ١، ص ٣٤٩؛ تفسير الخازن، ج ١، ص ٢٥٧ و ج ٤، ص ٩٤ و ٢١؛ تفسير القرآن العظيم، ج ٤، ص ١١٣ و ج ٣، ص ٤٨٥؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابي الحديد معتزلي، ج ٦، ص ١٣٠؛ فضائل الصحابه، ص ٢٢؛ تحفه الاشراف، ج ١١، ص ٢٦٣ و ٢٥٥؛ السنن الكبرى، بيهقي، ج ٧، ص ٣٠ و ج ١٠، ص ١١٤؛ مسند ابن الجعد، ص ٣٩٧؛ منتخب مسند عبد بن حميد، ص ١١٤؛ السنن الكبرى، نسائي، ج ٥، ص ٥١؛ مسند ابي يعلى، ج ٢، ص ٢٩٧ و ٣٠٣؛ مسند ابن خزيمة، ج ٤، ص ٦٣؛ المعجم الصغير، ج ١، ص ١٣١ و ١٣٥؛ المعجم الاوسط، ج ٣، ص ٣٧٤ و ج ٤، ص ٣٣؛ الغدير اميني، ج ١، ص ٣٠ و ١٧٦ و ج ٣، ص ٢٩٧ و ج ١٠، ص ٢٧٨؛ فذك في التاريخ، ص ٩٨؛ مستدرک سفينه البحار، ج ١، ص ٥٠٨ و ج ٣، ص ٨٦؛ امان الامه من الاختلاف، ص ١٢٦ و ١٣٠ و ١٣٢ و ١٣٥؛ نهج السعاده، ج ٣، ص ٩٦ و ج ٨، ص ٤١٧؛ مسند الامام الرضا عليه السلام، ج ١، ص ١٠٦ و ١٠٨؛ درر الاخبار، ص ٤٠؛ مكاتيب الرسول، ج ١، ص ٣٥٨ و ٥٥٣؛ مواقف الشيعة، ج ١، ص ٣٣ و ج ٣، ص ٤٧٤؛ تفسير ابي حمزه ثمالى، ص ٥؛ تفسير عياشى، ج ١، ص ٥؛ تفسير قمى، ج ١، ص ١٧٣ و ج ٢، ص ٣٤٥؛ التبيان، ج ٩، ص ٤٧٤؛ تفسير مجمع البيان، ج ٧، ص ٢٦٧ و ج ٩، ص ٣٤٠؛ كشف اليقين، ص ١٨٨ و ٤٢٦؛ سبل الهدى والرشاد، ج ١١، ص ٦ و ج ١٢، ص ٢٣٢ و ٣٩٦؛ تفسير جوامع الجامع، ج ١، ص ٤١١؛ تفسير صافى، ج ١، ص ٢١ و ج ٢، ص ٦٩؛ تفسير الميزان، ج ١، ص ١٢ و ج ٣، ص ٨٦ و ج ١٦، ص ٣١٩ و ج ١٧، ص ٤٥؛ الكنى واللقاب، ج ١، ص ٢٦٢؛ شواهد التنزيل، ج ٢، ص ٤٢؛ اختيار معرفه الرجال، ج ١، ص ٨٥ و ج ٢، ص ٤٨٤ و ٤٨٥؛ الدرجات الرفيعه، ص ٤٥١؛ الضعفاء، عقيلى، ج ٢، ص ٢٥٠ و ج ٤، ص ٣٦٢؛ الكامل، ج ٦، ص ٦٧؛ تاريخ مدينه دمشق، ج ١٩، ص ٢٥٨ و ج ٤١، ص ١٩ و ج ٥٤، ص ٩٢؛ سير اعلام النبلاء، ج ٩، ص ٣٦٥؛ كشف الغمه، اربلى، ج ٢، ص ١٧٢؛ نهج الايمان، ص ٢٠٢؛ حياه الامام الحسين عليه السلام، قرشى، ج ١، ص ٧٩؛ حياه الامام الرضا عليه السلام، قرشى، ج ١، ص ٩؛ اللمحات فى الكتاب والحديث والمذهب، صافى، ص ١٣٧؛ مجموعه الرسائل، ج ١، ص ٥٦ و ١٨٩ و ج ٢، ص ٤٧ و ٤٩ و ٥١. و ر.ك: بصائر الدرجات، ص ٤٣٣ و ٤٣٤؛ دعائم الاسلام، ج ١، ص ٢٨؛ عيون اخبار الرضا عليه السلام، ج ١، ص ٣٤ و ٦٨؛ الخصال، ص ٦٦؛ الامالى، صدوق، ص ٥٠٠؛ كمال الدين و تمام النعمه، ص ٥٤ و ٢٣٤ و ٢٣٥ و ٢٣٦ و ٢٣٨ و ٢٣٩ و ٢٤٠ و ٢٧٨؛ معانى الاخبار، ص ٩٠؛ شرح اصول الكافى، ج ١، ص ٣٤ و ج ٥، ص ١٦٦؛ الوسائل، ج ١، ص ٢ و ج ١٨، ص ١٩؛ مستدرک الوسائل، ج ٣، ص ٣٥٥ و ج ٧، ص ٢٥٥ و ج ١١، ص ٣٧٤؛ كتاب سليم بن قيس، ص ٢٠١؛ مسند الرضا عليه السلام، ص ٦٨ و ٢١٠؛ مناقب امير المؤمنين عليه السلام، ج ١، ص ١٤٨ و ج ٢، ص ١١٢ و ١١٥ و ١١٦ و ١١٧ و ١٣٥ و ١٣٦ و ١٣٧ و ١٤٠؛ المسترشد، طبرانى شيعه، ص ٥٥٩؛ دلائل الامامه، ص ٢٠؛ الهداياه الكبرى، ص ١٨؛ شرح الاخبار، ج ١، ص ٩٩ و ج ٢، ص ٣٧٩ و ٥٠٢ و ج ٣، ص ١٢؛ مأه منقبه، ص ١٦١؛ الارشاد، ج ١، ص ٢٣٣؛ الامالى، مفيد، ص ١٣٥؛ الامالى، طوسى، ص ١٦٢ و ٢٥٥ و ٥٤٨؛ الاحتجاج، ج ١، ص ١٩١ و ٢١٦ و ٣٩١ و ج ٢، ص ١٤٧ و ٢٥٢؛ مناقب آل ابي طالب، ج ١، ص ٣؛ العمده، ابن بطريق، ص ٦٨ و ٦٩ و ٩٨ و ١٠٢ و ١١٨؛ التحصين، ص ٦٣٦؛ سعد السعود، ابن طاووس، ص ٢٢٨؛ اقبال الاعمال، ج ٢، ص ٢٤٢؛ الطرائف، ابن طاووس، ص ١١٤ و ١١٥؛ مشكاه الانوار، ص ١١؛ الصراط المستقيم، ج ٢، ص ٣٢؛ كتاب الاربعين، شيرازى، ص ٣٦٣ و ٣٦٤ و ٣٦٥ و ٣٦٧؛ الفصول المهمه فى اصول الائمه، ج ١، ص ٥٤٩؛ حليه الابرار، ج ٢، ص ٣٢٨؛ مدينه المعاجز، ج ٢، ص ٣٨٢؛ بحار الانوار، ج ٢، ص ١٠٠ و ١٠٤ و ٢٢٦ و ٢٨٥ و ج ٥، ص ٢١ و ج ١٠، ص ٣٦٩ و ج ١٦، ص ٣٣٧ و ج ٢٢، ص ٣١١ و ٤٧٦ و ج ٢٣، ص ١٠٧ و ١٠٨ و ١٠٩ و ١١٣ و ١١٧ و ٥٢٦ و ج ٢٣، ص ١٣٣ و ١٣٤ و ١٣٦ و ١٤٠ و ١٤١ و ١٤٥ و ١٤٦ و ١٤٧ و ج ٢٤، ص ٣٢٤ و ج ٢٥، ص ٢٣٧ و ج ٢٨، ص ٢٦٢ و ٢٨٧ و ج ٣٠، ص ٥٨٨ و ج ٣١، ص ٣٧٦ و ٤١٥ و ج ٣٥، ص ١٨٤ و ج ٣٦، ص ٣١٥ و ٣٣١ و ٣٣٨ و ج ٣٧، ص ١١٤ و ١٢٩ و ج ٤٧، ص ٣٩٩ و ج ٨٦، ص ١٣ و ٢٧؛ نور البراهين، ج ١، ص ٣٨٤؛ كتاب الاربعين، ماحوزى، ص ٤١ و ٦٨؛ العوالم الامام الحسين عليه السلام،

ص ۶۰۵ و ۷۳۴؛ مناقب اهل البيت عليهم السلام، ص ۸۲ و ۱۷۳ و ۱۷۱؛ خلاصه عبقات الانوار، ج ۱، ص ۲۷ و ۲۸ و ۳۰ و ۵۸ و ج ۲، ص ۳ و ۸ و ۴۷؛ النص و الاجتهاد، ص ۱۳؛ المراجعات، ص ۷۲ و ۷۳ و ۲۶۲؛ السقيفه، مظفر، ص ۱۸۸؛ القاموس المحيط و تاج العروس، مادة ثقل؛ المناقب المرتضويه، ص ۹۶ و ۹۷ و ۱۰۰ و ۴۷۲؛ مدارج النبوه، عبدالحق دهلوی، ص ۵۲۰؛ حديث الثقلين، شيخ محمد قوام الدين بشنوی، به نقل از منابع گذشته؛ العبقات، به نقل از ده ها منبع ديگر؛ الصواعق المحرقة، ص ۷۵ و ۷۸ و ۹۹ و ۹۰ و ۱۳۶؛ ينابيع الموده، ص ۱۸ و ۲۵ و ۳۰ و ۳۲ و ۳۴ و ۹۵ و ۱۱۵ و ۱۲۶ و ۱۹۹ و ۲۳۰ و ۲۳۸ و ۳۰۱؛ اسعاف الراغبين، حاشيه نور الابصار، ص ۱۰؛ حديث الثقلين، ص ۲۲ _ ۲۹.

البته مسلم بن حجاج در صحیح خود، ثقل دوم را به صراحت ذکر نکرده، بلکه عبارت «اهل بیت من» و «در مورد اهل بیت، خدا را به شما یادآور می شوم» را حذف نموده است؛ در حالی که دیگران، این فقره را ذکر کرده اند. (۱).

از این حدیث به دست می آید که پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد اهل بیتش صلوات الله علیهم سفارش فرموده است که مقام و حقوق آنان رعایت شود و در حق آن ها کوتاهی نگردد

ص: ۳۵

۱- سنن دارمی، ج ۲، ص ۴۳۱؛ فضائل الصحابه، نسائی، ص ۲۲؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۷، ص ۳۰؛ منتخب مسند عبد بن حمید، ص ۱۱۴؛ السنن الکبری، نسائی، ج ۵، ص ۵۱؛ صحیح، ابن خزیمه، ج ۴، ص ۶۳؛ المعجم الکبیر، ص ۱۸۳؛ کنز العمال، چاپ مؤسسه الرساله، ج ۱۳، ص ۶۴۱؛ تفسیر بغوی، ج ۱، ص ۳۳۲؛ تفسیر القرآن العظیم، ج ۴، ص ۱۲۲؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۹، ص ۲۵۸ و ج ۴۱، ص ۱۹؛ امتاع الاسماع، ج ۵، ص ۳۷۶؛ مطالب السؤل، ص ۲۵؛ معارج الوصول، ص ۷؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۱۲، ص ۳۹۶؛ ینابیع الموده، ج ۱، ص ۹۶ و ج ۲، ص ۸۹ و ۱۱۲ و ۴۳۶.

و مورد توهین و بی احترامی واقع نشوند؛ به اعتبار این که آنان ثقل دوم هستند و همان طور که تمسک به قرآن واجب است، تمسک به ایشان نیز واجب می باشد.

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

ص: ۳۶

اشاره

شیعیان معتقدند که علی از همه مردم به امامت سزاوارتر بود؛ زیرا برتر از دیگر صحابه بود و فضایل بیشتری داشت. گیریم که شما در مورد او، فضایی همچون سابقه در اسلام و جهاد در رکاب پیامبر صلی الله علیه و سلم و گستردگی علم و زهد را سراغ داشته باشید، اما آیا چنین فضایی را از حسن و حسین نیز سراغ دارید؟ کسی نمی تواند در برابر انصار و مهاجرانی همچون سعد بن ابی وقاص و عبدالرحمن بن عوف و عبدالله بن عمر، چیزی برای حسن و حسین ادعا کند. تنها می ماند ادعای نص که دیگران هم می توانند چنین ادعایی داشته باشند. اگر بنی امیه در مورد معاویه، به دروغ ادعای نص کنند، ادعای آنان از ادعای شیعه قوی تر خواهد بود؛ چون خداوند می فرماید: «وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنصُورًا» (۱) کسی که مظلومانه کشته می شود، برای ولی و وارث او، حق و حجتی مقرر داشته ایم. او نباید در قتل (قصاص) زیاده روی کند؛ چرا که [از سوی شرع] یاری شده است». بنی امیه می توانند

ص: ۳۷

بگویند که عثمان بن عفان مظلوم کشته شد و خداوند، معاویه را در خون خواهی عثمان یاری کرد.

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: پرسش گر با نگاه شک آمیز، فضایل امام علی صلوات الله علیه را مورد اشاره قرار می دهد؛ به طوری که گویا می خواهد با اعتراف به فضایل آن حضرت، از موضع خود کوتاه بیاید. گویا اگر شیعیان فضیلتی برای او یافتند، کاری سخت و دشوار و غیر عادی انجام داده اند که بدون تجاوز و تعدی، امکان پذیر نیست. این در حالی است که عالمان بزرگ اهل سنت، به خوبی می دانند فضایل صحیحی که در مورد امام علی صلوات الله علیه مورد اجماع است، تاکنون در مورد هیچ کس نقل نشده است. این چیزی است که احمد بن حنبل بدان اعتراف دارد(۱).

و شافعی در این باره می گوید: «در باره مردی که دشمنانش

ص: ۳۸

۱- ر.ک: مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۰۷؛ الرياض النضرة، ج ۳، ص ۱۶۵؛ ینابیع الموده، ج ۱، ص ۸ و ۹ و ج ۲، ص ۳۸۵؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۴۱۸؛ المناقب، خوارزمی، ص ۳۴؛ مطالب السؤل، ص ۱۷۲؛ الاربعون حدیثاً، ابن بابویه، ص ۸۸؛ الطرائف، ابن طاووس، ص ۱۳۶؛ کشف الغمه، ج ۱، ص ۱۶۶؛ بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۱۲۴؛ المراجعات ص ۲۵۴؛ الامام علی بن ابی طالب، همدانی، ص ۱۳۴؛ فرائد السمطین، ج ۱، ص ۷۹. و ر.ک: شرح احقاق الحق، الملحقات، ج ۵، ص ۱۲۲ (به نقل از حاکم) و ج ۵، ص ۱۲۳ (به نقل از مناقب خوارزمی) و ج ۱۵، ص ۶۹۵ (به نقل از ترجمه الامام علی از تاریخ مدینه دمشق، چاپ بیروت، ج ۳، ص ۶۳) و ج ۱۵، ص ۶۹۷ (به نقل از مستدرک) و ج ۲۱، ص ۵۰۵ و ج ۳۰، ص ۴۲ (به نقل از آلانی کردی در کتاب رفع الخفاء شرح ذات الشفاء، چاپ عالم الکتب و مکتبه النهضه العربیه، ج ۲، ص ۲۷۴) و ج ۳۱، ص ۵۵۴ (به نقل از جزری در اسمی المناقب فی تهذیب اسنی المطالب، چاپ بیروت، ص ۱۹) و ج ۳۱، ص ۵۷۳ (به نقل از شیخ حسام الدین حنفی در آل محمد، نسخه کتابخانه آقای اشکوری، ص ۴۶) و ج ۳۱، ص ۵۸۰ (به نقل از الاستیعاب).

از روی حسد، و دوستانش از روی ترس، فضایل او را کتمان کردند و باز هم فضایلش شرق و غرب عالم را فراگرفت، من چه بگویم؟» (۱).

دوم: فضایل امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهما نیازی به اثبات ندارد؛ زیرا فضایل ایشان، به خورشید تابان در میان آسمان می ماند که آیه تطهیر و مباحله و هل اتی و «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» (۲).

و چندین آیه دیگر در شأن ایشان نازل شده است و سرور جوانان اهل بهشت و ریحانه های رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند و چه برخیزند و چه بنشینند، امام می باشند و فضایل فراوان دیگری دارند.

سوم: درباره آن سه نفری که به گفته پرسش گر، امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهما در فضایل به پای آن ها نمی رسند، باید بگویم:

الف: در مورد عبدالله بن عمر، همین بس که عده ای درباره جانشینی اش با عمر صحبت کردند و او گفت: «وای بر شما! چگونه مردی را جانشین خود کنم که از طلاق دادن همسرش عاجز است؟» (۳).

امیرالمؤمنین علی صلوات الله علیه نیز او را این گونه توصیف

ص: ۳۹

۱- الروضه فی فضائل امیرالمؤمنین، شاذان بن جبرئیل قمی، ص ۱۹؛ حلیه الابرار، ج ۲، ص ۱۳۶؛ الانوار البهیة، ص ۷۱؛ مشارق انوار الیقین، بررسی، ص ۱۷۱؛ غایه المرام، ج ۵، ص ۱۴۵؛ الکنی و الالقاب، ج ۲، ص ۳۴۹.

۲- بگو برای آن از شما مزدی نمی خواهم، مگر دوستی در حق نزدیکانم. سوره شوری، آیه ۲۳.

۳- تاریخ الامم و الملوک، ج ۴، ص ۲۲۷ و ۲۲۸ و چاپ مؤسسه اعلمی ج ۳، ص ۲۹۲ و ۲۹۳. و ر.ک: الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۳، ص ۲۴۸ و ۳۴۳؛ تاریخ الخلفاء، ص ۱۴۵؛ بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۳۸۳ و ۳۸۴ و ج ۳۱، ص ۷۷ و ۷۸ و ۳۵۴ و ۳۵۶ و ۳۸۵ و ۳۹۴ و ج ۴۹، ص ۲۷۹؛ الغدیر، امینی، ج ۵، ص ۳۶۰ و ج ۱۰، ص ۳۹؛ الشافی فی الامامه، ج ۳، ص ۱۹۷؛ الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۲۰ و چاپ دار النعمان، ج ۲، ص ۱۵۴؛ الکامل فی تاریخ، ج ۳، ص ۶۵؛ نیل الاوطار، ج ۶، ص ۱۶۴؛ خلاصه عبقات الانوار، ج ۳، ص ۳۳۰ و ۳۳۴؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۵۴؛ کنز العمال، ج ۲، ص ۶۸۱؛ تقریب المعارف، ص ۳۴۹؛ قرب الاسناد، ص ۱۰۰؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۷، ص ۳۲۴ و ۳۲۵؛ الايضاح، ابن شاذان، ص ۲۳۷؛ تاریخ المدینه، ابن شبه، ج ۳، ص ۹۲۲؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۰؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱، ص ۱۹۰.

کرده است: «در کودکی و بزرگ سالی، بد اخلاق بود»، (۱) «او احمق است»، (۲).

«عبدالله بن عمر و سعد بن ابی وقاص، حق را یاری نمودند و از یاری رساندن به باطل، خودداری نکردند»، (۳).

«عبدالله بن عمر سست است و سعد بن ابی وقاص حسود می باشد»، (۴).

آن حضرت، هر دوی آن ها را از فیء محروم کرد. (۵).

در مورد او همین کافی است که بدانیم او از یاری امام حسین صلوات الله علیه امتناع کرد و با یزید بیعت نمود و با پای حجاج به یوسف پیمان بست، (۶) ولی با امام علی صلوات الله علیه بیعت نکرد.

ب: سعد بن ابی وقاص، افزون بر آنچه گذشت، در زمانی که استاندار کوفه بود، اموالی را از بیت المال برداشت و دیگر باز نگرداند. (۷).

عمر نیز او را از فرمانداری عراق برکنار کرد و اموالش را تقسیم نمود. (۸).

ص: ۴۰

۱- تاریخ الامم و الملوك، ج ۴، ص ۴۲۸ و چاپ مؤسسه اعلمی، ج ۳، ص ۴۶۶؛ الكامل فی التاريخ، ج ۳، ص ۳۱۲؛ اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۴۴۸؛ شرح احقاق الحق، الملحقات، ج ۳۲، ص ۴۶۰؛ انساب الاشراف، تحقیق محمودی، ج ۲، ص ۲۰۶ و ۲۰۷.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۴، ص ۱۰؛ الغدیر، امینی، ج ۱۰، ص ۲۵؛ جواهر الاخبار، ج ۵، ص ۷۱.

۳- نهج البلاغه، شرح عبده، ج ۴، ص ۶۳؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۹، ص ۱۴۷؛ بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۲۴۴ و ج ۳۴، ص ۳۱۱.

۴- الامامه و السياسه، تحقیق زینی، ج ۱، ص ۷۲ و تحقیق شیری، ج ۱، ص ۷۳؛ خلاصه عبات الانوار، ج ۳، ص ۲۷؛ شرح احقاق الحق، الملحقات، ج ۳۲، ص ۴۶۱.

۵- اختیار معرفه الرجال، کشی، ص ۱۳۹ و چاپ نعمان، سال ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۱۹۷؛ صفین، منقری، ص ۵۵۱؛ رجال ابن داود، ص ۴۸؛ التحریر، طاووسی، ص ۷۴؛ نقد الرجال، تفرشی، ج ۲، ص ۳۰۴؛ جامع الرواه، اردبیلی، ج ۱، ص ۳۵۳؛ الدرجات الرفیعه، ص ۴۴۵؛ طرائف المقال، ج ۲، ص ۱۳۷؛ الکنی و الالقاب، ج ۱، ص ۳۰۷؛ نهج السعاده، ج ۴، ص ۱۲۸.

۶- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۳، ص ۲۴۲؛ العثمانیه، جاحظ، ص ۳۰۱؛ الايضاح، ابن شاذان، ص ۷۳؛ التعجب، کراجکی، ص ۱۵۲ و ۱۵۳؛ الصوارم المهرقه، ص ۹۶؛ القول الصراح فی البخاری و صحیحه الجامع، ص ۱۶۹؛ الکنی و الالقاب، ج ۱، ص ۳۶۳؛ احقاق الحق، الاصل، ص ۱۹۵.

۷- الغانی، چاپ بولاق، ج ۴، ص ۱۷۸؛ الكامل فی التاريخ، ج ۳، ص ۸۲؛ تاریخ الکوفه، سید براقی، ص ۲۹۸؛ تاریخ الامم و الملوك، چاپ مؤسسه اعلمی، ج ۳، ص ۳۱۱؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۵۴؛ المعجم الکبیر، طبرانی، ج ۱، ص ۱۳۹ و ۱۴۰.

تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۰، ص ۳۴۳؛ سیر اعلام النبلاء، ذهبی، ج ۱، ص ۱۱۴.
۸- رجوع کنید به: قاموس الرجال، ج ۴، ص ۴۱۴ به نقل از الاغانی و نیز از انساب سمعانی، و رجوع کنید به: الطبقات الكبرى
ابن سعد، ج ۳، ص ۱۴۹ و رجوع کنید به: ص ۳۰۷ و کنز العمال (چاپ مؤسسه الرساله)، ج ۴، ص ۴۷۷.

ج: عمر، عبدالرحمن بن عوف را این گونه توصیف می کرد: «او فرعون این امت است»^(۱). او کسی بود که نگذاشت خلافت به امام علی صلوات الله علیه برسد، به هوای این که پس از عثمان، خود به خلافت دست یابد^(۲).

چهارم: بنی امیه چنان در مورد امام علی صلوات الله علیه دروغ پردازی کردند که مردم پنداشتند آن حضرت نماز نمی خواند^(۳).

معاویه با هم دستی سمره بن جندب، حدیثی جعل کرد که می گفت: آیه «وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَ هُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ»^(۴) در شأن امام علی صلوات الله علیه نازل شده است و آیه «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَ اللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ»^(۵).

درباره ابن ملجم می باشد^(۶) و دیگر احادیث دروغین که از شمار خارج است.

ص: ۴۱

۱- ر.ک: الامامه و السياسه، ج ۱، ص ۲۴ و تحقیق زینی، ج ۱، ص ۲۹ و تحقیق شیری، ج ۱، ص ۴۳؛ فلك النجاه، علی

محمد فتح الدین حنفی، ص ۱۲۷؛ حياه الامام الحسين عليه السلام، قرشی، ج ۱، ص ۳۰۸؛ دلائل الصدق، ج ۳، ق ۱، ص ۱۱۷.

۲- ر.ک: السقیفه و فدک جوهری، ص ۸۹؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۹، ص ۵۵ و ج ۱، ص ۱۹۶؛ کتاب

الاربعین، شیرازی، ص ۲۱۶ و ۲۱۷.

۳- ر.ک: المعیار و الموازنه، ص ۱۶۰؛ الفتوح، ابن اعثم، ج ۳، ص ۱۹۶؛ وقعه صفین، منقری، ص ۳۵۴؛ شرح نهج البلاغه، ابن

ابی الحدید معتزلی، ج ۸، ص ۳۶؛ الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۳۱۳؛ تاریخ الامم و الملوک، چاپ مؤسسه اعلمی، ج ۴، ص

۳۰؛ الغدیر، امینی، ج ۹، ص ۱۲۲ و ج ۱۰، ص ۲۹۰ به نقل از برخی از منابع؛ بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۳۶؛ الدرجات الرفیعه،

ص ۳۷۹؛ الامام علی بن ابی طالب، همدانی، ص ۷۵۱.

۴- در میان مردم، کسی است که سخنش درباره زندگی دنیا، تو را به شگفتی وا می دارد. خدا را بر آنچه در دل دارد، گواه

می گیرد و حال آن که بسیار کینه توز است. سوره بقره، آیه ۲۰۴.

۵- در میان مردم، کسی است که برای خشنودی خداوند، از جان خود می گذرد و خدا نسبت به بندگانش رؤوف است. سوره

بقره، آیه ۲۰۷.

۶- ر.ک: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۴، ص ۷۳؛ کتاب الاربعین، شیرازی، ص ۸۹؛ خلاصه عباقت الانوار،

ج ۳، ص ۲۶۲ و ۲۶۳؛ الغدیر، امینی، ج ۱۱، ص ۳۰؛ اکیل المنهج، کرباسی، ص ۲۹۰؛ احقاق الحق، الاصل، ص ۱۹۶.

پنجم: معاویه اصلاً ولّی دم عثمان نبود. پس این همه تلاش برای خارج کردن معاویه از دایرهٔ یاغیان و سرکشان نسبت به امام زمانش _ یعنی امام علی صلوات الله علیه _ چه معنایی دارد؟ اگر کسی در کشور چین ادعا کند که ولّی دم عثمان است، آیا از او پذیرفته می شود و حق دارد ده ها هزار مسلمان را بکشد؟ اگر بدانیم که معاویه در کشتن عثمان دخیل بوده است، مسأله چگونه می شود؟ مدارکی که این موضوع را به اثبات می رساند، در پاسخ به پرسش ۱۰۷ آمده است که می توانید مراجعه کنید.

حتی اگر معاویه، ولّی دم عثمان بود، مگر امام علی صلوات الله علیه عثمان را به قتل رسانده بود که معاویه بخواهد از او خون خواهی کند؟ آیا ولّی دم بودن و خون خواهی عثمان، حق خلافت به وجود می آورد و دلیلی برای خلافت او می شد؟ اصلاً آیا معاویه در مقابل امام علی صلوات الله علیه پیروزی شد؟ و بر فرض پیروزی، آیا خدا او را در برابر امام علی صلوات الله علیه پیروز کرد، یا شیطان مداران و یاغیان در برابر امام، معاویه را یاری کردند؟ و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

سؤال شماره ۹۹ (۹): تناقض در صلح امام حسن (علیهم السلام) و جنگ امام حسین (علیهم السلام)

اشاره

حسن بن علی رضی الله عنه با این که یاوران و لشکریان زیادی داشت و می توانست جنگ را ادامه دهد، با معاویه صلح کرد. در مقابل، برادرش حسین رضی الله عنه با این که یاران کمی داشت و می توانست صلح کند و جنگ را رها سازد، در برابر یزید قیام کرد.

پس کار یکی از دو برادر، درست بوده و دیگری اشتباه کرده است؛ چون اگر صلح و سازش حسن که توان جنگیدن داشت، به جا باشد، پس قیام حسین که قدرتی نداشت و می توانست صلح کند، اشتباه است؛ و اگر قیام حسین که توان جنگیدن نداشت، به حق و درست بوده باشد، پس صلح و سازش حسن که قدرت جنگیدن داشت، اشتباه بوده است.

این مسأله، شیعه را در وضعیت دشواری قرار می دهد. اگر بگویند که هر دو بر حق بوده اند و کارشان به جا بوده است، دو چیز متناقض را با هم جمع کرده اند که اصول آنان را متلاشی می سازد. و اگر بگویند کار حسن نادرست و باطل بوده است، باید امامت او را هم باطل بدانند. بطلان امامت او، بطلان عصمت و امامت پدرش را نیز در پی دارد؛ چرا که پدرش او را جانشین خود کرد و طبق مذهب شیعه، امام معصوم، تنها معصومی همانند خود را جانشین قرار می دهد. و اگر بگویند کار حسین نادرست و بی جا بوده است، باید عصمت و امامت او را نیز باطل بدانند که این مسأله، بطلان عصمت و امامت همه فرزندان او را در پی دارد؛ چون عصمت و امامت، از طریق حسین به فرزندان رسیده است و وقتی اصل باطل شود، فرع نیز باطل می گردد.

به بیان دیگر، حسین رضی الله عنه از رفتن به کربلا و مردن در آنجا چه سودی برد؟ اگر بگویید که علیه ظلم قیام کرد، من هم می گویم که چرا پدرش علی بن ابی طالب، علیه آنان که به او ستم کردند، قیام نکرد؟ آیا حسین از پدرش داناتر بود، یا پدرش نسبت به ظلم بی تفاوت بود، یا شجاعت لازم برای مقابله با ظلم را نداشت؟ اصولاً چرا برادرش حسن علیه معاویه قیام نکرد؟ چرا با معاویه سازش کرد و زمام مردم و حکومت را به دست او سپرد؟ کدام یک از این سه نفر، کار درست را انجام دادند؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: این مسأله ربطی به شیعه ندارد، بلکه به خود امام حسین صلوات الله علیه مربوط است. او خود می دانست که چرا به کربلا می رود و چه سودی از این کار می برد.

دوم: شما می خواهید یکی از این سه بزرگوار _ یعنی امام علی و امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهم _ را که آیه تطهیر در شأن شان نازل شده است، به چالش بکشید. اگر

یکی از آنان اشتباه کرده است، چگونه خداوند آن ها را از پلیدی های ظاهر و باطن پاک فرموده است؟ پس باید خدا را مورد مؤاخذه قرار دهید که چرا به پاکی و طهارت کسانی حکم کرده است که به گمان شما، از پلیدی و خطا پاک نبوده اند!

اگر بخواهید امام علی صلوات الله علیه را به خاطر قیام نکردن علیه کسانی که بر او ظلم کردند، خطا کار بدانید، باید ابتدا خدا و رسولش صلی الله علیه و آله را _ که از روی هوا و هوس سخن نمی گفت _ خطا کار بدانید که فرمود: «علی با حق است و حق با علی است».(۱).

و اگر امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهما را خطا کار بدانید، باید خدا و رسولش صلی الله علیه و آله را _ که از روی هوا و هوس سخن نمی گفت _ خطا کار بدانید که فرمود: «حسن و حسین امام هستند، چه برخیزند و چه بنشینند». اگر هر دو یا یکی از آن ها تا این حد خطا کار بودند، چگونه پیامبر صلی الله علیه و آله آن دو را به فرمان خدا، امام مردم قرار داد؟ چگونه ممکن است سروران جوانان اهل بهشت، واکنش های ضد و نقیضی نسبت به یک موضوع داشته باشند؟ آیا این مطالب، شما را بر نمی انگیزد که کنکاش کنید و علت را جويا شوید که چه چیزی امام علی صلوات الله علیه را به سکوت واداشت و امام حسن صلوات الله علیه را وادار به صلح کرد و امام حسین صلوات الله علیه را به کربلا کشاند؟

سوم: امام حسین صلوات الله علیه در حالی به طرف کربلا حرکت کرد که هیچ گروه و لشکری نداشت و تنها فرزندان و چند ده تن از یارانش او را همراهی می کردند.

کجای این کار گناه بود که مجوزی برای یزید و دیگران باشد تا راه را بر او ببندند و سی هزار

ص: ۴۴

۱- . ر.ک: دلائل الصدق، ج ۲، ص ۳۰۳؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۸، ص ۷۲؛ عبقات الانوار، ج ۲، ص ۳۲۴؛ دراسات الیب، ص ۲۳۳؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۵ و ج ۱، ص ۱۴۱ _ ۱۴۶؛ الجمل، ابن شدقم، ص ۱۱؛ الجمل، مفید، ص ۳۶ و ۲۳۱؛ تاریخ بغداد، ج ۱۴، ص ۳۲۱؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۱۹ و ۱۲۴؛ ربیع الابرار، ج ۱، ص ۸۲۸ و ۸۲۹؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۳۴؛ نزل الابرار، ص ۵۶؛ کنوز الحقائق، ص ۶۵؛ کنز العمال، ج ۶، ص ۱۵۷؛ شرح احقاق الحق، الملحقات، ج ۵، ص ۷۷ و ۲۸ و ۴۳ و ۶۲۳ و ۶۳۸ و ج ۱۶، ص ۳۸۴ و ۳۹۷ و ج ۴، ص ۲۷ به نقل از مصادر مختلف.

لشکر برای محاصره او گسیل دارند و به ریختن خون او و خاندانش کمر ببندند و یارانش را به قتل برسانند و حتی از کشتن طفل شیره خواره اش چشم نپوشند.

چهارم: آیا مشرکان مکه و در رأس آن ها ابوجهل، به رسول خدا صلی الله علیه و آله و یارانش ستم نکردند؟ پس چرا پیامبر صلی الله علیه و آله با آنان نجنگید؟ به نظر شما، آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت به ظلم بی تفاوت بود، یا شجاعت لازم برای مقابله با ظلم را نداشت؟ با این که عمر بن خطاب به طور آشکار و علنی هجرت نمود و مشرکان را تهدید کرد که اگر بخواهند مانع از هجرتش شوند، آن ها را خواهد کشت، پس چرا پیامبر صلی الله علیه و آله و ابوبکر به طور پنهانی مهاجرت کردند و خود را در غار مخفی ساختند؟ آیا عمر شجاع تر از پیامبر صلی الله علیه و آله و ابوبکر بود؟ چرا پیامبر صلی الله علیه و آله آشکارا هجرت نفرمود؟ چرا او نیز همانند عمر، مشرکان را تهدید نکرد؟

پنجم: در مورد سکوت امام علی صلوات الله علیه در آغاز کار و جنگیدن با شورشیان در زمان خلافتش باید گفت که چرا پیامبر صلی الله علیه و آله در مکه، نسبت به ظلم مشرکان سکوت کرد و پس از هجرت به مدینه، سال ها با آنان جنگید و سپس در حدیبیه با آن ها صلح کرد و به شروط آن ها تن داد؛ شروطی که مورد رضایت ابوبکر بود و عمر به آن اعتراض داشت! آیا به پندار شما، سکوت پیامبر صلی الله علیه و آله در مکه، همانند سکوت علی صلوات الله علیه در برابر ظلم به خود، خطا بود؟ آیا پیامبر صلی الله علیه و آله در جنگ با مشرکان بدر و احد و دیگر جنگ ها اشتباه کرد، یا در حدیبیه و هنگام صلح با مشرکان خطا نمود؛ خطایی همچون خطای امام حسین صلوات الله علیه در رفتن به کربلا و خطای امام حسن صلوات الله علیه در صلح با معاویه! به نظر شما در کدام یک از این سه موقعیت، رسول خدا صلی الله علیه و آله اشتباه کرد؟

نظر ما این است که بدون هیچ تردیدی، پیامبر صلی الله علیه و آله در همه کارهایش درست عمل کرد و کردار او برای ما و جهانیان حجت است. زمانی که درخت اسلام نوپا بود و

هنوز مردم با جاهلیت انس داشتند و دشمنان قدرتمند بودند و می توانستند بر مسلمانان مسلط شوند، سکوت امام علی صلوات الله علیه درست و به جا بود. امام حسن صلوات الله علیه نیز در صلح با معاویه، درست عمل کرد؛ چون در حضور سران و بزرگان، از او اعتراف کتبی گرفت که پس از مرگ معاویه، خلافت به امام حسن و سپس امام حسین صلوات الله علیهما برسد. (۱)

با این کار، معاویه فرصت کشتن دو امام و قتل عام بنی هاشم را از دست داد و امام حسن صلوات الله علیه معاویه را وادار ساخت که با دست خود، خط بطلان بر خلافت فرزندش یزید و دیگر افراد بنی امیه بکشد.

در برخی مصادر آمده است که قرار شد بعد از مرگ معاویه، خلیفه را شورای مسلمانان انتخاب کند. اگر چه ما معتقدیم که این سخن جعلی است، اما آنان به همین نیز ملتزم نشدند و سوار شدن بنی امیه بر مرکب خلافت و گرده امت، منتفی نگردید. هنگامی که صلح به پایان رسید، معاویه پیمان شکنی کرد؛ ولی امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهما بر پیمان خود باقی ماندند. اگر ایشان نیز همانند معاویه پیمان شکنی می کردند، اکنون شما می گفتید: «چون هر دو طرف، صلح را نقض کردند، پس خلافت یزید مشروع بود».

زمانی که معاویه از دنیا رفت، باید به پیمان عمل می شد؛ چون معاهدات، با عهدشکنی یک سویه از بین نمی رود. پس به اعتراف خود معاویه در مفاد صلح نامه، امام حسین صلوات الله علیه خلیفه بود و یزید، غاصب خلافت به شمار می رفت. در نتیجه، او بود که بر امام زمانش شورید و او را به قتل رساند.

ص: ۴۶

۱- ر.ک: عمده الطالب، ابن عنبه، ص ۶۷؛ تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۴، ص ۵؛ الوافی بالوفیات، صفدی، ج ۱۲، ص ۶۸؛ فتح الباری، ج ۱۳، ص ۵۶؛ الاستیعاب، چاپ دار الجیل، ج ۱، ص ۳۸۶؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۳، ص ۲۶۱؛ تهذیب الکمال، ج ۶، ص ۲۴۳ و ۲۴۴؛ تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۲۵۹؛ الجوهره فی نسب الامام علی و آله، ص ۲۸؛ البدایه و النهایه، چاپ دار احیاء التراث، ج ۸، ص ۴۵؛ ترجمه الامام الحسن، ابن عساکر، ص ۱۷۱.

امام حسین صلوات الله علیه وظیفه داشت به احکام الهی عمل کند و امور را برای مردم روشن سازد و امر به معروف و نهی از منکر نماید و همان گونه که در سخنانش تصریح می فرمود، در پی اصلاح امت جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله بود تا کسی نتواند ادعا کند که حکومت یزید و بنی امیه، شرعی و قانونی است و با موافقت امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهما و بر اساس مفاد صلح نامه حکومت می کنند.

با این بیان، روشن می شود که پیامبر صلی الله علیه و آله در همه کارها و تصمیمات خود، به درستی عمل کرد و معصوم بود. همچنین امام علی صلوات الله علیه در سکوتش و امام حسن صلوات الله علیه در صلحش و امام حسین صلوات الله علیه در حرکتش به سوی کربلا، درست عمل کردند.

هفتم: سخن پرسش گر که می گوید: «امام حسن صلوات الله علیه سپاهیان داشت که با وجود آن ها می توانست جنگ را ادامه دهد» صحیح نیست. در این باره کافی است به سخن خود آن حضرت در بیان وضعیت یارانش اشاره کنیم. ابن اثیر جزری می گوید:

امام حسن صلوات الله علیه به هنگام شهادت پدرش، در مدائن بود که معاویه پیشنهاد صلح را برای او فرستاد. حضرت خطبه ای ایراد کرد و پس از حمد خداوند عزوجل فرمود: «به خدا سوگند که تردید و پشیمانی، ما را از شامیان باز نداشت. ما با یکپارچگی و شکیبایی می جنگیدیم. یکپارچگی، با دشمنی جایگزین شد و شکیبایی، با بی تابی رخت بر بست. هنگامی که به صفین لشکر کشیدید، دین تان پیش تر از دنیای شما حرکت می کرد و امروز، دنیای شما بر دین تان مقدم شده است.

آگاه باشید که ما برای شما همان هستیم که بودیم؛ ولی شما برای ما، همان نیستید که بودید. شما میان دو کشته قرار گرفته اید: کشته ای در صفین که برایش گریه می کنید و کشته ای در نهروان که می خواهید انتقامش را بگیرید. آن که باقی ماند، ترک یاری کرد و آن که می گریست، کینه جو گردید. معاویه ما را به کاری

فراخوانده است که بی تردید در آن انصاف و سربلندی نیست. اگر طالب شهادت باشید، خواسته اش را به او باز می گردانیم و با تیزی شمشیر، او را به سوی حکم خداوند عزوجل می آوریم؛ و اگر طالب زندگی باشید، پیشنهاد او را می پذیریم و برایتان رضایت می گیریم».

حاضران از هر طرف فریاد زدند: «ما از باقی ماندگانیم! ما از باقی ماندگانیم!». وقتی او را تنها گذاشتند، امام حسن صلوات الله علیه صلح را امضا کرد. (۱).

در اینجا چند نکته را باید یادآور شویم:

۱. این نقل که «امام حسن صلوات الله علیه به هنگام شهادت پدرش، در مدائن بود که معاویه پیشنهاد صلح را برای او فرستاد و حضرت خطبه ای ایراد کرد» اشکال دارد؛ چون امام علی صلوات الله علیه در کوفه شهید شد و معاویه چند ماه پس از شهادت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه، پیشنهاد صلح را برای امام حسن صلوات الله علیه فرستاد که در آن زمان، امام در مدائن بود. در نتیجه، روایت ابن طاووس رحمه الله صحیح تر است که می گوید: «وقتی حسن بن علی صلوات الله علیهما در یارانش سستی دید و معاویه درخواست صلح را برای او و یارانش فرستاد، حضرت خطبه ای ایراد کرد و فرمود: به خدا سوگند که تردید و پشیمانی، ما را از شامیان باز نداشت. بی تردید ما با یکپارچگی و شکیبایی

ص: ۴۸

۱- اسد الغابه، ج ۲، ص ۱۳؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۱؛ طرائف، ص ۱۹۸ با اندکی تفاوت؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۳، ص ۲۶۸؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۶۹؛ شرح احقاق الحق، الملحقات، ج ۲۶، ص ۴۷۲؛ ترجمه الامام حسن، ابن عساکر، ص ۱۷۹ و مصادر دیگر از شیعه و اهل سنت.

می جنگیدیم...» (۱). روشن تر از آن، چیزی است که ذهبی ذکر می کند و تصریح می نماید که پیشنهاد صلح، در مدائن صورت گرفت. (۲).

۲. سپاهی که از دستور فرمانده خود شانه خالی کند و به عهد و بیعتی که با رهبرش بسته عمل ننماید، چه فایده ای دارد؟

هشتم: پرسش گر می گوید: «چرا امام حسین صلوات الله علیه با این که یاران کمی داشت، به جنگ رفت؟». پیش تر گفتیم که آن حضرت، نه سپاهی جمع کرد و نه برای جنگیدن رفت؛ بلکه از بیم آن که بنی امیه او را در مکه ترور کنند و حرمت خانه خدا را بشکنند، حج را رها ساخت و از حجاز به سوی عراق حرکت کرد. سپاهیان یزید، راه را بر او بستند و از ورودش به کوفه جلوگیری کردند و تحت فشار قرار دادند تا به کربلا-رسید. در حالی که آن حضرت را چند ده نفر از خاندان و یارانش همراهی می کردند، یزید برای جنگیدن با او، سی هزار سرباز جمع کرد و آنان را به روشی جانکاه به شهادت رساند. همان گونه که قبلاً گذشت، از جمله شروط امام حسن صلوات الله علیه در صلح با معاویه، این بود که حکومت پس از معاویه، به امام حسن صلوات الله علیه و سپس برادرش امام حسین صلوات الله علیه برسد. در نتیجه، یزید بر امام زمان خود ستم کرد و بر او شورید و وی را به قتل رساند.

در مورد امام حسن صلوات الله علیه نیز گفتیم که آن حضرت، به پا خاست و برای عقب راندن ستمکار اقدام کرد تا این که سپاهیان او را تنها گذاشتند و او امکان یافت که از ریختن خون بیشتر جلوگیری کند. وقتی از معاویه اعتراف گرفت که حکومت، حق او و

ص: ۴۹

-
- ۱- الملاحم و الفتن، ابن طاووس، ص ۳۶۲. و ر.ک: اسد الغابه، ج ۲، ص ۱۳؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۶۹؛ ترجمه الامام الحسن، ابن عساکر، ص ۱۷۸؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۷، ص ۳۵-۳۶؛ اعلام الدین، ص ۲۹۲-۲۹۳؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۱ به نقل از اعلام الدین؛ شرح احقاق الحق، الملحقات، ج ۲۶، ص ۴۷۲ و ج ۳۳، ص ۵۰۷.
 - ۲- تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۴، ص ۶؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۱۴۵ و ۲۶۳.

برادرش می باشد و معاویه متعهد شد که پس از مرگش، حکومت به او و برادرش برسد، امام حسن صلوات الله علیه صلح را پذیرفت؛ اگر چه راضی به این کار نبود و می دانست که معاویه، قصد اجرای تعهدات خود را ندارد.

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۱۰۰ (۱۴۰): تناقضات شیعه در اعتقادات

اشاره

حسن رضی الله عنه، علی رغم یاران بسیاری که داشت، به نفع معاویه از خلافت کناره گرفت و برادرش حسین رضی الله عنه با یاران اندک، به جنگ یزید رفت و بر او شورید؛ در حالی که نزد شیعیان، هم حسن و هم حسین رضی الله عنهما امام معصوم به شمار می آیند! بنا بر این، اگر کناره گیری حسن با وجود یاران بسیار، درست و حق باشد، پس قیام حسین بدون هیچ یآوری، باطل و نادرست است؛ همچنین بر عکس!

شیعیان برخی از سران اهل بیت را تکفیر می کنند؛ مثلاً ادعا می کنند که آیه «وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَ أَضَلُّ سَبِيلًا» (۱).

درباره عباس عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شده است. (۲).

همچنین کتاب کافی، روایاتی را در بر دارد که ابن عباس _ دانشمند امت و ترجمان قرآن _ را تکفیر می کند و می گوید: «او سبک عقل بود». (۳) در رجال کشی آمده است: «خدایا! دو پسر فلانی را لعنت کن و چشمان شان را کور نما؛ همان گونه که دل های شان را کور کردی». (۴) شیخ شان حسن مصطفوی در توضیح این عبارت می گوید: «منظور از آن دو، عبدالله بن عباس و عبیدالله بن عباس هستند». (۵).

ص: ۵۰

۱- هر کس که در اینجا کور دل باشد، در آخرت نیز کور دل و گمراه است. سوره اسراء، آیه ۷۲.

۲- رجال الکشی، ص ۵۳.

۳- اصول الکافی، ج ۱، ص ۲۴۷.

۴- رجال کشی، ص ۵۳؛ معجم رجال الحدیث، خوبی، ج ۱۲، ص ۸۱.

۵- رجال کشی، ص ۵۳.

غیر از فاطمه، همه دختران پیامبر صلی الله علیه و آله مشمول کینه توزی شیعیان شده اند و حتی برخی از شیعیان، انکار می کنند که آن ها دختر پیامبر صلی الله علیه و آله بوده اند! (۱) پس محبت خیالی اهل بیت کجا می رود؟

به بیان دیگر: آیا اختلاف حسن با برادرش حسین در ماجرای صلح با معاویه، اعتقاد به عصمت آن دو را باطل نمی کند؟ حسن و حسین که هر دو از نظر شیعیان، امام معصوم هستند، کدام یک اشتباه کرد و کدام یک درست رفت؟ همچنین در مورد جنگ با خون خواهان عثمان که حسن با پدر خود مخالفت کرد، بی تردید یکی از آن دو، کار درستی کرد و دیگری به خطا رفت؛ در حالی که هر دو از نظر شیعیان معصوم بودند. آیا این ناسازگاری، پایه های اعتقاد به عصمت را ویران نمی کند؟

پاسخ

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: در ماجرای صلح با معاویه، امام حسین صلوات الله علیه با برادرش امام حسن صلوات الله علیه اختلاف نداشت؛ بلکه مؤید برادرش بود. بعد از این که امام حسن صلوات الله علیه به فرمان معاویه و توسط همسرش جعد بن اشعث، مسموم شد و به شهادت رسید، عده ای از امام حسین صلوات الله علیه خواستند که علیه معاویه قیام کند. امام نپذیرفت و موضع برادرش را مورد تأیید قرار داد و فرمود: «ابومحمد _ یعنی امام حسن صلوات الله علیه _ راست می گفت. تا زمانی که این مرد (معاویه) زنده است، باید مردان شما ملازم خانه

ص: ۵۱

۱- . کشف الغطاء، جعفر نجفی، ص ۵؛ دائره المعارف الشيعه، محسن امين، ج ۱، ص ۲۷.

خود باشند» (۱).

همچنین در نامه ای که به اهل کوفه نوشت و به آن ها دستور داد که تا مرگ معاویه آرام باشند، از موضع برادرش در مورد صلح، دفاع کرد (۲).

دوم: اختلاف موضع معصومین در مسائل، به جا و درست بوده و هیچ خللی به عصمت آن ها وارد نمی سازد؛ چون اگر دو موضع، از لحاظ زمانی با هم تفاوت داشته باشند و شرایط جدیدی پیش آید و اموری رخ دهد که موجب اختلاف موضع شود، هیچ اشکالی ندارد که دو موضع گیری مختلف، هر دو درست باشند؛ بلکه گاه معصومی مانند پیامبر صلی الله علیه و آله نیز به خاطر تغییر شرایط پیش آمده، موضع گیری اش تغییر می کند و مثلاً در بدر و احد، با مشرکان می جنگد و در حدیبیه، با آن ها صلح می نماید. پس هر دو موضع گیری درست است و هیچ ضرری به عصمت پیامبر یا عصمت امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهم نمی رساند.

سوم: در مورد جنگ با ناکثان و مخالفت امام حسن صلوات الله علیه با پدرش باید بگویم: امام حسن صلوات الله علیه در این ماجرا، هیچ مخالفتی با پدرش نداشت؛ بلکه پرچم دار پدر در جنگ جمل بود و امام علی صلوات الله علیه برای عزل ابوموسی از کوفه، او را فرستاد و او به کمک مالک اشتر و عمار یاسر، دوازده هزار تن از کوفیان را به سوی پدر گسیل داشت تا به کمک آن ها، با ناکثان بیعت شکن بکنند.

چهارم: از توجیحات معاویه برای جنگ با امام علی صلوات الله علیه این بود که خود را خون خواه عثمان معرفی می کرد. جان فشانی امام حسن صلوات الله علیه در جنگ با معاویه، به جایی رسید که امام علی صلوات الله علیه فرمود: «این جوان را دریابید که از من جلو

ص: ۵۲

-
- ۱- الاخبار الطوال، ص ۲۲۰ و ۲۲۱. و ر.ک: الامامه و السياسه، تحقیق زینی، ج ۱، ص ۱۴۲ و تحقیق شیری، ج ۱، ص ۱۸۷؛ شرح احقاق الحق، الملحقات، ج ۲۶، ص ۵۳۲ به نقل از الامامه و السياسه.
 - ۲- الاخبار الطوال، ص ۲۲۲؛ شرح احقاق الحق، الملحقات، ج ۲۷، ص ۱۵۲ به نقل از الوثائق السياسیه و الاداریه العائده للعصر الاموی، دکتر محمد ماهر حماده، چاپ مؤسسه الرساله بیروت، ص ۱۵۱.

نیفتد؛ چرا که من نسبت به مرگ این دو _ یعنی حسن و حسین صلوات الله علیهما _ بسیار بخیل هستم تا مبادا با مرگ آن دو، نسل پیامبر صلی الله علیه و آله منقطع شود» (۱).

اجل بهترین نگهبان است

ممکن است کسی بگوید: «مگر مرگ دست خدا نیست؟ مگر امام علی صلوات الله علیه نفرمود: اجل بهترین نگهبان است؟ مگر این گونه نیست که اگر حسن و حسین صلوات الله علیهما چه بنشینند و چه برخیزند، امام هستند و خداوند در حفاظت از آن ها کوتاهی نمی کند تا جانشین پدرشان شوند؟ مگر نمی گوید کارهایی که هر امام باید در زمان خود انجام دهد، رسول خدا صلی الله علیه و آله برایش نوشته بود و وعده داده بود که حسن علیه السلام با زهر کشته می شود و حسین علیه السلام با شمشیر به قتل می رسد؟». در پاسخ باید گفت:

الف: امام علی صلوات الله علیه با تکیه بر غیب الهی، اما بر اساس ظواهر و بنا بر عرف مردم، با امور برخورد می کرد.

ب: حدیث «الحسن و الحسین امامان قاما او قعدا» طول عمر و زمان وفات دو امام را مشخص نکرده است. ممکن بود امامت و خلافت ایشان، در حد وزارت و خلافت هارون برای برادرش موسی علیهما السلام باشد.

طرفداری امام حسن (علیه السلام) از عثمان

برخی پنداشته اند که امام حسن صلوات الله علیه در جنگ با ناکثان (بیعت شکنان) به پدرش امام علی صلوات الله علیهما اعتراض کرد. این از آن دروغ هایی است که به امام حسن صلوات الله علیه بسته اند و باید مورد بررسی قرار گیرد.

ص: ۵۳

۱- نهج البلاغه، شرح عبده، ج ۲، ص ۱۸۶؛ بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۵۶۲ و ج ۴۳، ص ۲۳۴؛ موسوعه احادیث اهل البیت، نجفی، ج ۱۱، ص ۳۳۷؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۱، ص ۲۵؛ ینایع الموده، ج ۳، ص ۴۴۳؛ اللمعه البیضاء، ص ۴۲.

شیخ مفید از کاتب، او از زعفرانی، او از ثقفی، او از فضل بن دکین، او از قیس بن مسلم روایت کرده است:

از طارق بن شهاب شنیدم که می گفت: وقتی حضرت علی صلوات الله علیه در ربنده (و به نقلی در ذی قار) اردو زد، خواستم از سبب آمدنش بپرسم. مردم می گفتند: طلحه و زبیر و عایشه، به مخالفت با او برخاسته اند و به بصره لشکر کشیده اند و او در پی آنان آمده است. نزد وی رفتم و نشستم تا نماز ظهر و عصر را به جا آورد. از نماز که فارغ شد، پسرش حسن بن علی صلوات الله علیهما نزد وی رفت و در حضورش نشست و گریست. گفت: «ای امیرالمؤمنین! من نمی توانم با شما سخن بگویم». و باز گریه کرد. امیرالمؤمنین به او فرمود: «پسرم گریه نکن. سخن بگو و همانند کنیزان ناله نکن». گفت: «ای امیرالمؤمنین! مردم در پی خواسته هایی که داشتند، خواه ظالم و خواه مظلوم، عثمان را محاصره کردند. من از تو خواستم [و به تو امر کردم] که از مردم کناره بگیری و به مکه بروی تا عرب آرام گیرد و نمایندگان نزد تو بفرستد. به خدا سوگند اگر تو در سوراخی می خزیدی، عرب در پی ات می آمد تا تو را بیرون بکشد. وقتی طلحه و زبیر به مخالفت با تو برخاستند، از تو خواستم [و به تو امر کردم] که آنان را رها کنی و به دنبال شان نروی؛ که اگر امت به گرد تو جمع شدند که شدند و اگر اختلاف کردند، به قسمت الهی رضایت بده. امروز نیز خدا را به یادت می آورم و از تو می خواهم که به عراق نروی و با تباهی کشته نشوی». امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود:

«محاصره عثمان چه ارتباطی به من داشت؟ من در محاصره او دخالت نداشتم. در مورد رفتن به مکه نیز به خدا سوگند دوست نداشتم حرمت مکه را بشکنم. در مورد دوری جستن از عراق و رها کردن طلحه و زبیر، به خدا سوگند نمی توانم همانند کفتار باشم که منتظر می نشیند تا صیاد به سراغش بیاید و بند در

پایش نهد و از لانه اش بیرون کشد و تکه تکه اش نماید. پسر! پدرت تا زنده است، همواره با یاری جویندگان حق، به نبرد با پشت کنندگان به حق می پردازد و به کمک افراد گوش به فرمان، با سرکشان مخالف می جنگد. به خدا سوگند از زمانی که خدا جان پیامبرش را گرفت تا به امروز، همواره پدرت از حقش رانده شده است و دیگران را به او ترجیح داده اند».

هر گاه طارق بن شهاب این حدیث را بازگو می کرد، می گریست. (۱).

داستانی ساختگی

بدون هیچ تردید، این قصه ساختگی است. مگر این که بگوییم: امام حسن صلوات الله علیه می خواسته حرف ها و نظرات برخی از مردم را به پدرش منتقل نماید تا سستی این نظرات را از زبان امام بشنوند و به اشتباه خود پی ببرند. اصلاً چه بسا گوینده این سخنان، شخص دیگری بوده و به دروغ یا اشتباه، آن را به امام حسن صلوات الله علیه نسبت داده اند. همچنین ممکن است در آن زمان، دشمن برای تحت تأثیر قرار دادن مردم سست عنصر، چنین نظراتی را شایع کرده بود و امام حسن صلوات الله علیه می خواست با این روش، مردم را از شایعات رها سازد. برای نادرست بودن انتساب این سخنان به آن حضرت، می توانیم ده ها دلیل از سخنان و نظرات خود امام حسن صلوات الله علیه بیاوریم؛ اما در اینجا، به چند مورد بسنده می کنیم:

یکم: چرا امام حسن صلوات الله علیه صبر کرد تا پدرش در پی طلحه و زبیر، به ربنده برسد؟ بهتر نبود پیش از آن که از مدینه خارج شود، این نصیحت ها را ارائه می کرد؟

ص: ۵۵

۱- . بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۱۰۳ و ۱۰۴ به نقل از امالی طوسی، حدیث شماره ۳۷ از جزء دوم، چاپ یکم، ص ۳۲، و چاپ دار الثقافة، قم، ص ۵۲ و ۵۳. و ر.ک: نهج السعاده، چاپ دوم، ج ۱، ص ۸۲ و چاپ مؤسسه اعلمی، ج ۱، ص ۲۵۲ تا ۲۵۴؛ انساب الاشراف، تحقیق محمودی، ج ۲، ص ۲۱۶ و ۲۱۷؛ تاریخ الامم و الملوک، چاپ الاستقامه، ج ۳، ص ۳۷۴؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱، ص ۲۲۶ تا ۲۲۷ و ج ۱۹، ص ۱۱۷؛ حلیه الابرار، ج ۲، ص ۲۹۹ و ۳۰۰؛ غایه المرام، ج ۶، ص ۱۱؛ تاریخ المدینه، ابن شبه، ج ۴، ص ۱۲۵۶.

اگر قبلاً پدرش را نصیحت کرده بود و او نپذیرفته بود، چه معنا داشت که دوباره این کار را تکرار کند؟

دوم: چرا امام حسن صلوات الله علیه زمانی را برای نصیحت انتخاب کرد که امام علی صلوات الله علیه از نماز فارغ شده بود و اطرافش شلوغ بود؟ آیا بهتر نبود آن حضرت را در خلوت نصیحت کند یا دست کم در حضور خواص این کار را انجام دهد؟

سوم: چرا امام حسن صلوات الله علیه در ابتدا گریه می کرد و نمی توانست با پدرش صحبت کند؟ اگر از ترس بود، ما سراغ نداریم که امام علی صلوات الله علیه کسی را به خاطر سخن گفتن مجازات کرده باشد؛ و اگر به خاطر حفظ حرمت پدر بود، گفت و گو موجب حرمت شکنی نمی شود؛ و اگر حرمت شکنی بود، پس چرا سرانجام مرتکب چنین کاری شد؟ مگر این که بگویید: «دیگر حرمت پدر شکسته شده بود و کرامتش از بین رفته بود!». اما آیا امام حسن صلوات الله علیه و دیگران، در مورد امور مختلف، با امام علی صلوات الله علیه صحبت نمی کردند؟ آیا خود امیرالمؤمنین از یارانش و عموم مردم نمی خواست که سخن حق و مشاوره عادلانه را از او دریغ ندارند؟

چهارم: چرا امام حسن صلوات الله علیه نزد پدرش گریه می کرد؟ با سخنانی که او بیان کرد، نیازی نبود که همانند کنیزان، ناله و زاری کند.

پنجم: امام حسن صلوات الله علیه از کجا می دانست که اگر پدرش به عراق برود، با تباهی کشته می شود؟ از کجا می دانست که مدینه برای پدرش، امن تر از عراق است؟ مگر در مدینه، برای عملی کردن وصیت عمر در مورد شورا _ همان شورایی که طراحی شده بود تا کسی غیر از عثمان بر سر کار نیاید _ امام علی صلوات الله علیه از سوی ابن عوف و دار و دسته اش تهدید به قتل نشد؟

ششم: آیا امام حسن صلوات الله علیه نمی دانست که رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر داده است که امام علی صلوات الله علیه به دست کسی به شهادت می رسد که شقاوت مندترین فرد در میان اولین و آخرین است؟

هفتم: چرا امام علی صلوات الله علیه با لحن نیش دار به پسرش گفت: «همانند کنیزکان ناله و زاری نکن». آیا احتمال نداشت که گریه و ناله او، به خاطر مطلبی مهم باشد؟

هشتم: ما نفهمیدیم در زمان محاصره عثمان، رفتن امام علی صلوات الله علیه به مکه چه مصلحتی داشت؟ آیا باعث نمی شد که کارها از دست برود و فتنه ای پیش آید و در درگیری بنی امیه با مردم، ده ها نفر کشته شوند؟ آیا این احتمال وجود نداشت که حضور امیرالمؤمنین در مدینه، سودمند باشد و مشکلات و دردها را کم کند و جلوی مصیبت ها را بگیرد؟

نهم: به نظر نمی رسد که ماندن امام علی صلوات الله علیه در مدینه، مشکلی برای او پیش می آورد. در مورد خلافت او، اجماع امت تحقق یافته بود و همه مردم به سوی او باز می گشتند و دسته دسته نزد او می رفتند؛ جز کسانی که می ترسیدند به خاطر کردار بدشان عقوبت شوند و اموالی که از بیت المال چپاول کرده بودند، از آنان پس گرفته شود، یا عده ای که او را دوست نداشتند، یا کسانی همچون ابن عمر و سعد بن ابی وقاص و ابوموسی اشعری که به او حسادت می کردند. برای اینان که موضعی جز موضع دشمنی نداشتند، فرقی نمی کرد که امام علی صلوات الله علیه در مدینه بماند یا به مکه برود. اگر آن حضرت از مدینه دور می شد، طلحه این فرصت طلایی را غنیمت می شمرد تا خود را به مردم تحمیل کند و خلافت را به دست گیرد؛ و چه بسا فتنه ای بزرگ و خطرناک رخ می داد و بلایی بدتر و مصیبتی بزرگ تر بر سر مردم فرود می آمد.

دهم: اگر امام حسن پدرش صلوات الله علیهما را نصیحت می کرد که طلحه و زبیر را تعقیب ننماید، پس چرا خود با پدر راهی شد؟ به ویژه بعد از آن که امام علی صلوات الله

علیه به تعقیب آن‌ها پرداخت و تا ریزه پیش رفت! آیا هنوز امیدوار بود که بتواند پدرش را از این کار منصرف نماید؟ بر فرض که پدرش بازمی گشت، چگونه می خواست فتنه طلحه و زبیر را خاموش سازد؟ آن‌هم بعد از این که طلحه و زبیر، بیت المال را غصب کردند و نگهبان‌های آن را کشتند و شمار زیادی از شیعیان امام را به قتل رساندند!

یازدهم: مسلمانان بر خلافت امام علی صلوات الله علیه اجماع داشتند و طلحه و زبیر و عایشه، باعث تفرقه شدند. آیا با این وجود، بهتر بود که امام آن‌ها را رها کند؟ آیا این کار، باعث وحدت امت می شد، یا تفرقه و شکاف را بیشتر می کرد؟ اگر امام علی صلوات الله علیه از تعقیب آن‌ها منصرف می شد و آشوب گران و بیعت شکنان و شورشیان و کشتندگان مردم بی گناه و غارت گران بیت المال را رها می کرد و به حال خود می گذاشت، آیا آنان دست از آشوب می کشیدند و راه اطاعت پیش می گرفتند و خرابکاری خود را جبران می کردند؟ یا گستاخ تر می شدند و به تبهکاری خود ادامه می دادند و بر آن پای می فشردند؟ امام علی صلوات الله علیه می دانست که اگر کوتاه بیاید، مورد بازخواست و عقوبت قرار می گیرد.

دوازدهم: بر فرض که امام علی صلوات الله علیه طلحه و زبیر را رها می کرد و به مقدرات الهی تن می داد، آیا آن‌ها نیز امام را رها می کردند و مورد هجوم قرار نمی دادند؟ آیا به بهانه خون خواهی عثمان، در صدد قتل او و پیروانش بر نمی آمدند؟ اگر امام در مکه یا مدینه می ماند، آیا می توانست ایستادگی و مقاومت کند؟ یا این که شکست می خورد و دچار عاقبت هولناکی می شد که دیگر هیچ راه فراری برایش باقی نمی ماند؟

سیزدهم: در برخی از فقرات این روایت آمده است: امام حسن صلوات الله علیه به پدرش گفت: «به تو دستور دادم که از مردم کناره بگیری» یا «به تو امر کردم که آن‌ها را رها کنی». به کار بردن این تعابیر در برابر پدر، با ادب امام حسن صلوات الله علیه که مطهر و معصوم و تربیت یافته خاندان نبوت و امامت بود، سازگاری ندارد.

چهاردهم: امام حسن صلوات الله عليه می دانست که بنا به فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله، حق با پدرش می باشد و پدرش با حق همراه است؛ همچنان که قرآن با او است و او با قرآن همراه می باشد (۱).

و از هر خطایی معصوم است و دچار هیچ لغزشی نمی شود و از هر نقص و پلیدی پاک است. پس چگونه می تواند بگوید که پدرش دچار خطا شده است و بر این خطا پافشاری می کند؟ و چگونه می تواند در این باره به او تذکر دهد و در عین حال، از او دست بردارد و از راه او بازنگردد؟

پانزدهم: در مورد این که «اگر امام علی صلوات الله علیه از مردم کناره می گرفت و از مدینه خارج می شد، مردم خود را به مشقت می انداختند و به دنبالش می رفتند»، ابن ابی الحدید معتزلی می گوید: «من این نظر را نمی پسندم... اگر امام علی صلوات الله علیه این کار را می کرد، مردم با خیال راحت، فردی دیگر را برمی گزیدند؛ زیرا قریشیان کینه شدیدی نسبت به او داشتند» (۲).

شانزدهم: خود امام حسن پس از شهادت پدرش صلوات الله علیهما منتظر نماند که عرب ها به سراغ او بیایند؛ بلکه برای گرفتن بیعت از مردم شتافت و زمام امور را در دست گرفت تا فرصت را از معاویه و دیگر دشمنانش بگیرد و از فساد و دغل بازی و خراب کاری آن ها جلوگیری نماید.

هفدهم: روز سقیفه که خلافت امام علی صلوات الله علیه را غصب کردند، آن حضرت در خانه نشست؛ ولی عرب ها به سراغش رفتند و اصلاً خود را به مشقت نینداختند!

هجدهم: در سخنانی که به امام حسن صلوات الله علیه نسبت داده شده، تناقض وجود دارد. در ابتدا وقتی به پدرش امر می کند که از مردم کناره بگیرد، می گوید: «مردم به زودی دچار اختلاف می شوند و عرب ها خود را به مشقت می اندازند و نزد تو می آیند»؛ ولی

ص: ۵۹

۱- ر.ک: کشف الغمه، ج ۱، ص ۱۴۳ تا ۱۴۸. منابع این حدیث، پیش تر ذکر شد.

۲- ر.ک: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۳، ص ۲۹۹ و ۳۰۰ و ج ۱۲، ص ۸۵؛ کتاب الاربعین، شیرازی، ص ۲۵۱؛ المراجعات، سید شرف الدین، ص ۳۴۷ و ۳۴۸؛ الفصول المهمه، سید شرف الدین، ص ۶۹.

در جای دیگر می گوید: «پس از شورش طلحه و زبیر، اگر امت به گرد تو جمع شدند که شدند، و اگر اختلاف کردند، به قسمت الهی رضایت بده». قاعدتاً بر مبنای سخن پیشین، باید تأکید می کرد که حتماً مردم به امام علی صلوات الله علیه رجوع می کنند؛ همان طور که در ماجرای مرگ عثمان، بر این نکته تأکید کرد. این در حالی است که طلحه خود را برای بیعت گرفتن از مردم آماده کرده بود، ولی با تمایل مردم به سوی امام علی صلوات الله علیه مواجه شد؛ که قبلاً به این موضوع اشاره کردیم.

هدف این روایت

شاید کسانی که به این موضوع، چنین واکنشی دارند، می خواهند به مردم تلقین کنند که امام علی صلوات الله علیه در کشتن عثمان دست داشت، یا دست کم مردم را به این کار تحریک کرد، و اگر به هنگام محاصره عثمان، از مدینه بیرون می رفت، بهتر از این بود که خود را به این کار آلوده سازد. همچنین می خواهند اجماع صورت گرفته در مورد خلافت آن حضرت را زیر سؤال ببرند. در مرحله سوم، می خواهند کسانی را که بر حضرت شوریدند، تبرئه نمایند و برای آنان که از یاری اش دست کشیدند، عذر بتراشند.

پاسخ امام علی (علیه السلام)

پاسخ هایی که در این روایت به امام علی صلوات الله علیه نسبت داده شده است، مسائل مهمی را در بر دارد:

۱. محاصره عثمان، دارای اهمیت خاصی برای آن حضرت نبود؛ چون نه در اصل محاصره و نه در قتل عثمان، هیچ دخالتی نداشت. البته امام علی صلوات الله علیه برای اصلاح امور، دست به اقدامات مهمی زد؛ ولی سوء رفتار عثمان و مروان، آن اقدامات را بی اثر کرد.

۲. امام علی صلوات الله علیه می دانست که رفتن به مکه، مانع از کار دشمنان نمی گردد و آنان حرمت مکه را نیز می شکنند. او نمی خواست اهداف خود را به هر قیمتی محقق

سازد. به ویژه آن که پیامبر صلی الله علیه و آله خبر داده بود که فردی باعث شکسته شدن حرمت حرم می شود و مردم را از او بر حذر داشته بود. ممکن بود مردم، امام علی صلوات الله علیه را همان فرد حرمت شکن بیندارند و دشمنان نیز این شایعه را تقویت نمایند و نسبت به آن حضرت شبهه افکنی کنند و مردم را از اطرافش متفرق و پراکنده سازند.

۳. رها کردن طلحه و زبیر در عراق، آن ها را گستاخ می کرد تا امام علی صلوات الله علیه را تعقیب کنند و به هر نحو ممکن، از دست او خلاص شوند. وجود امام، باعث هراس آن ها می شد و تا او زنده بود، هیچ گاه احساس آرامش نمی کردند. اگر آن ها می توانستند و بر او دست می یافتند، او را تکه تکه می کردند.

امکان تحریف ماجرا

بعید نیست که این ماجرا، اصل و ریشه ای داشته و اعتراض کننده، شخص دیگری همچون ابن عباس، حسن بصری یا اسامه بن زید(۱) _ که قبلاً ذکر کردیم که موضعی مشابه داشت _ بوده است و مخالفان، نام او را تغییر داده اند؛ چرا که پنداشته اند این داستان با نام امام حسن صلوات الله علیه تأثیر بیشتری دارد و برای تضعیف امام علی صلوات الله علیه و تقویت منطق و موقعیت مخالفانش سودمندتر است و از تندباد انتقاداتی که آن ها را در هم می کوبد، جلوگیری می کند.

در ماجرای که امام علی صلوات الله علیه به وضوی حسن بصری اعتراض کرد و به او دستور داد که درست وضو بگیرد و او کشتگان جمل را به حضرت یادآور شد نیز چنین تغییراتی در نام ها صورت گرفته است. بنا بر این می توان گفت که در اینجا نیز نام حسن بصری را به امام حسن صلوات الله علیه تغییر داده اند تا بگویند که آن حضرت در مورد ماجرای عثمان، با پدرش مخالف بود و بلکه عثمانی به شمار می آمد.

ص: ۶۱

۱- . الفتوح، ابن اعثم، ج ۲، ص ۲۲۷ و چاپ دار الاضواء، ج ۲، ص ۴۲۲؛ انساب الاشراف، ج ۵، ص ۷۷.

یکم: تهمت مطرح شده از سوی پرسش گر، برگرفته از نظر علمای شیعه و کتاب های اصلی آنان نیست؛ بلکه بر اساس یک روایت غیر معتبر است. شیوه برخورد علمای شیعه با عباس، برخلاف گفته پرسش گر است و محقق تستری، روایت یاد شده را ساختگی می داند.^(۱)

در سندی که کشی نقل می کند، جعفر بن معروف قرار دارد که توثیق نشده است.^(۲)

روایت تفسیر قمی^(۳)

نیز به چند دلیل معتبر نیست:

۱. به دلیل کاستی ها و آشفتگی هایی که تفسیر قمی دارد، نمی توان به روایات آن اعتماد کرد. تار و پود این کتاب مشخص نیست و به نظر می رسد که با کتاب های تفسیری دیگر _ همانند تفسیر نامعتبر ابوالجارود _ در هم آمیخته است.

۲. در سند روایت تفسیر قمی، ابراهیم بن عمر یمانی قرار گرفته که ابن غضائری او را ضعیف می داند.^(۴) این که نجاشی او را توثیق کرده، یا ظاهراً به نقل از ابن عقده می باشد که نمی توان به آن تکیه کرد، یا به نقل از ابن نوح است که به خاطر اشتباه، قابل اعتماد نیست. سخن در این باره فراوان است و می توانید به منابع مربوطه مراجعه کنید.^(۵)

۳. این مطلب را از ابوالطفیل روایت کرده که به وثاقت او تصریح نشده است و از جهت کیسانی بودن یا نبودن، جای بحث دارد.

روایت کتاب الاختصاص^(۶) نیز مورد تردید می باشد؛ چرا که در سند آن نیز ابراهیم بن عمر یمانی قرار گرفته است و اشکالات دیگری دارد.

ص: ۶۲

۱- اختیار معرفه الرجال، کشی، ج ۱، ص ۲۷۳؛ قاموس الرجال، ج ۶، ص ۴۷۰ و ۴۷۱.

۲- معجم رجال الحدیث، چاپ پنجم، سال ۱۴۱۳، ج ۱۱، ص ۲۵۱.

۳- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۳؛ بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۲۸۹ و ۲۹۰ و ج ۲۴، ص ۳۷۴ و ۳۷۵ و ۳۷۸؛ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۰۵ و ۳۰۶.

۴- بهجه الآمال، ج ۱، ص ۵۵۱.

۵- همان.

۶- الاختصاص، ص ۷۱.

دوم: اگر در مورد یک فرد، هم روایت مدح و ستایش و هم روایت قدح و نکوهش وجود داشته باشد، باید از لحاظ سند و قرائن، مورد بررسی قرار گیرد و برتری یکی بر دیگری مشخص شود تا حقیقت روشن گردد. دأب و روش شیعیان در برخورد با روایات متعارض، این چنین است.

با توجه به این که روایات مربوط به مدح عباس و پسرش عبدالله، قوی تر است و قرائن فراوانی بر صحت آن ها وجود دارد که مورد تأیید علمای رجال قرار گرفته است، از این رو می بینیم که علمای شیعه، این دو را مورد ستایش قرار داده اند و بر جایگاه آنان، نقصانی وارد نساخته اند. پس این که پرسش گر می گوید: «شیعیان، عباس را تکفیر می کنند و پسرش عبدالله را مورد نکوهش قرار می دهند»، تهمتی ناروا است و مورد پذیرش شیعیان نیست. به صرف نقل یک روایت در فلان کتاب، نمی توان آن را اعتقاد همه باورمندان به یک مذهب تلقی کرد.

سوم: در مورد آنچه که رجال کشی از امام علی صلوات الله علیه نقل کرده است که فرمود: «خدایا! دو پسر فلانی را لعنت کن و چشمان آن ها را کور کن، همان گونه که دل های ایشان را کور کردی»، مرحوم آیت الله خوئی می نویسد: «این روایت ضعیف است؛ چرا که طریق کشی تا محمد بن عیسی بن عبید، مشخص نیست و مرسل می باشد. همچنین در سند آن، محمد بن سنان و موسی بن بکر واسطی قرار دارد».^(۱)

چهارم: روایتی که می گوید ابن عباس سبک عقل است، به خاطر وجود حسن بن عباس بن حریش در سند روایت، ضعیف می باشد. مرحوم آیت الله خوئی در این باره می نویسد: «آثار ساختگی بودن این روایت، کاملاً آشکار است». سپس برخی از دلایل ضعف و بی اعتباری آن را یادآور می شود و می گوید: «نتیجه این که عبدالله بن عباس،

ص: ۶۳

۱- معجم رجال الحدیث، ج ۱۰، ص ۲۳۸ و چاپ پنجم، سال ۱۴۱۳، ج ۱۱، ص ۲۵۵.

فردی جلیل القدر و مدافع امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهم بوده است و علامه حلی و ابن داود نیز این مطلب را یادآور شده اند» (۱).

دختران رسول خدا (صلی الله علیه و آله)

پرسش گر می گوید: «غیر از فاطمه، همه دختران پیامبر صلی الله علیه و آله مشمول کینه توزی شیعیان شده اند و حتی برخی از شیعیان، انکار می کنند که آن ها دختر پیامبر صلی الله علیه و آله بوده اند! پس محبت خیالی اهل بیت کجا می رود؟». پاسخ این است که:

یکم: حدیث شریف کساء نشان می دهد که «اهل بیت» تنها به امام علی و حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهم اختصاص دارد و همسران و دیگر دختران پیامبر صلی الله علیه و آله را شامل نمی شود.

دوم: پرسش گر نگفته است که چگونه به کینه توزی شیعیان نسبت به دختران پیامبر صلی الله علیه و آله پی برده و بدون هیچ دلیلی، ادعای خود را قطعی و مسلم پنداشته است.

سوم: اگر یکی از علمای شیعه بگوید که پیامبر صلی الله علیه و آله غیر از حضرت زهرا صلوات الله علیها دختر دیگری نداشته است، به این معنا نیست که همه شیعیان با او موافقند.

چهارم: حتی اگر فرض کنیم که همه شیعیان موافق این عقیده باشند، باز به معنای دشمنی با آن ها نیست؛ چرا که وجود دیگر دختران پیامبر صلی الله علیه و آله، یک موضوع تاریخی است که ممکن است ثابت شود و ممکن است ثابت نشود. و این ارتباطی به دوستی و دشمنی ندارد. چه بسا تحلیل گر مسائل تاریخی، هر دو را دوست داشته باشد، یا با هر دو دشمن باشد، یا از یکی خوشش بیاید و از دیگری بدش بیاید؛ یا کاملاً بی تفاوت باشد و نه خوشش بیاید و نه بدش بیاید.

پنجم: اگر با دلیلی قابل قبول ثابت شود که آن دو، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله نبوده اند، چه ایرادی دارد که فرزندی آن ها را انکار کنیم؟ آیا انکار این موضوع، باعث

ص: ۶۴

تکذیب قرآن می شود؟ یا موجب شکاف در ایمان به نبوت و دیگر حقایق دینی می گردد؟ اصلاً این موضوع چه ربطی به دین دارد؟

و الحمد لله و الصلاة والسلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

ص: ۶۵

اشاره

شیعیان گمان می کنند که معاویه رضی الله عنه کافر بوده است. در حالی که حسن بن علی رضی الله عنه _ که به گفته آن ها امام معصوم است _ خلافت را به معاویه واگذار کرد. آن ها یا باید بپذیرند که حسن به نفع یک کافر از خلافت کناره گرفت (و این با عصمت او ناسازگار است)، یا باید بپذیرند که معاویه مسلمان بود!

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: معاویه از امام خود نافرمانی کرد و با او جنگید و طبق چیزی که روایت کرده اند، باعث قتل هفتاد هزار نفر در صفین شد که بیست و پنج هزار نفر از لشکر امام علی صلوات الله علیه و چهل و پنج هزار نفر از لشکر خود او بودند. این در حالی است که بنا بر همه مقیاس هایی که برای مشروعیت خلافت مطرح است، خلافت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه کاملاً مشروع بود و پیامبر صلی الله علیه و آله در روز غدیر برای او بیعت گرفت

و عمر بن خطاب مجبور شد او را در شورا قرار دهد و پس از قتل عثمان نیز مردم در مورد خلافت او اجماع کردند. امام علی صلوات الله علیه در ابتدا راضی به خلافت نشد و چندین روز درنگ کرد تا این که مردم پیمان های او را پذیرفتند و او حاضر شد به خلافت تن دهد. البته دسته ای از آن ها بیعتش را شکستند و پیمان هایش را نقض کردند و بر خلاف تعهدات خود عمل کردند.

خلافت امام حسن صلوات الله علیه نیز اولاً با نصب رسول خدا صلی الله علیه و آله صورت پذیرفت که فرمود: «حسن و حسین امام هستند؛ چه بنشینند و چه برخیزند»؛ ثانیاً با وصیت یک خلیفه شرعی انجام گرفت؛ ثالثاً طبق اصطلاحی که میان بسیاری از مسلمانان متداول است، با بیعت اهل حل و عقد به خلافت رسید. ولی معاویه سرکشی کرد و با او جنگید؛ همچنان که از پدرش علی صلوات الله علیه فرمان نبرد و به جنگ با وی پرداخت. و این سرشتی بود که معاویه از پدرش ابوسفیان به ارث برده بود. برای او همین بس که در جایگاه فردی سرکش و شورش گر علیه امام زمان خود _ که خداوند به اطاعتش فرمان داده بود _ قرار گرفت و در خون یاران پیامبر صلی الله علیه و آله غوطه ور شد و امام حسن صلوات الله علیه را به شهادت رساند و حجر بن عدی را در بند کشت و عمار یاسر را _ که ایمان با سرشت او عجین بود و نور چشمی رسول خدا صلی الله علیه و آله به حساب می آمد _ به قتل رساند و بسیاری از بزرگان و نیکان صحابه را کشت. پیش از آن که آتش جنگ میان او و امام حسن صلوات الله علیه شعله ور شود، چنان کشتاری به راه انداخت و دست به کارهایی زد که خدا می داند اگر جنگ درمی گرفت و به پیروزی دست می یافت، چه ها می کرد!

با توجه به این مطالب، آیا بر همگان روشن نمی شود که صلح امام حسن صلوات الله علیه از بزرگ ترین موفقیت ها و بالاترین فضیلت های او به شمار می آید؟ آیا سپردن خلافت به معاویه ای که چنین عمل کردی داشت، به ما نشان نمی دهد که معاویه تا چه اندازه در

باتلاق دوری از خدا فرو رفته بود و چه التزامی به احکام خدا داشت؟ اگر کسی بگوید: «کلید کعبه را به من بسپار؛ وگرنه کعبه را با خاک یکسان می کنم و تو را می کشم»، و با توجه به جرائم سابقش بدانی که بی شک چنین می کند و توان چنین کاری را هم دارد، آیا کلید کعبه را به او می دهی، یا صبر می کنی که تهدیدش را عملی سازد؟ اگر بگوید: «حکومت این گروه را به من بسپار؛ وگرنه همه آن ها را می کشم»، آیا به او می گویی: «همه را بکش؛ چون حکومت تو بر آن ها حرام است»؟ اگر بگوید: «صد هزار درهم به من بده؛ وگرنه این پیامبری که در دست من اسیر است را می کشم»، آیا به او می گویی: «پیامبر را بکش؛ چون خودم به این صد هزار درهم نیاز دارم و می خواهم آن را خرج ایتم و فرزندانم کنم»؟

دوم: سخن گفتن از کفر و ایمان دیگران، یا تلاش برای گرفتن اقرار از دیگران به کفر این و آن، هیچ توجیهی ندارد. ما بارها گفته ایم که نحوه برخورد با افراد، باید بر اساس چیزی باشد که خود آشکار می کنند. باطن اشخاص را تنها خدا می داند و او است که به نهان ها دانا است و از دل ها خبر دارد. پس آنچه که اهمیت دارد، این است که رفتار انسان ها را ملاحظه کنیم و بر همان اساس، با آن ها برخورد کنیم.

سوم: قاعده پی ریزی شده توسط پرسش گر، قاعده صحیحی نمی باشد. اگر کافری حکومت یک مؤمن را غصب کند، به معنای مؤمن شدن آن کافر نیست. وقتی فرعون بر مردم مصر چیره شده است و موسی علیه السلام توانایی براندازی او را ندارد، آیا صحیح است که بگوییم: فرعون مؤمن است؛ چون سکوت موسی در برابر او و عدم اقدام برای براندازی حکومتش، دلیلی بر ایمان فرعون است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله نیز در حدیثی با مشرکان صلح کرد. آیا با این کار، مشرکان مکه مؤمن شدند؟

هیچ فرقی نمی کند که غصب حکومت، با زور مستقیم شمشیر باشد، یا امام شرعی را — که از سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله به امامت نصب گردیده و امام قبلی او را

جانشین خود قرار داده و مردم با او بیعت کرده اند _ با تهدید به قتل خود و شیعیانش، مجبور به کناره گیری از حکومت کنند. و هیچ تفاوتی ندارد که شخص سلطه جو، مدعی اسلام باشد یا کفر پیشه کند. حتی اگر کفر خود را علنی سازد، به عصمت پیامبر یا امام _ که در برابر زور و تهدید و فشار او، دست از حکومت کشیده است _ ضربه ای نمی زند. این همان چیزی است که عملاً- برای امام حسن صلوات الله علیه پیش آمد، و وضعیت پیامبرانی است که از حکومت، دور نگه داشته شدند و دشمنان ایشان، حکومت را به دست گرفتند.

و الحمد لله و الصلاة و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۱۰۲ (۱۰۵): مذمت امام حسن (علیه السلام) توسط شیعیان

اشاره

بسیاری از شیعیان به حسن بن علی صلوات الله علیه توهین می کنند و او و فرزندانش را مذمت می نمایند؛ با این که وی، یکی از امامان آن ها است و از اهل بیت به شمار می آید. (۱).

پاسخ

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله الطیبین الطاهرین. السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

ای خوار کننده اهل ایمان

هیچ یک از شیعیان، اعم از زیدیه و امامیه و اسماعیلیه و دیگر فرقه ها، کوچک ترین بی ادبی و مذمتی نسبت به امام حسن صلوات الله علیه روا نداشته اند. شاید مقصود پرسش گر،

ص: ۶۹

کسانی است که در مسیر جنگ با معاویه، جزو سپاهیان آن حضرت بودند و اقدام به ترور او کردند و با خنجر، ران مبارک وی را هدف قرار دادند و هنگامی که خلافت به معاویه واگذار شد، خطاب به آن حضرت گفتند: «یا مدل المؤمنین؛ ای خوار کننده مؤمنان». اما باید توجه داشت که آن ها، شیعیان امام علی صلوات الله علیه نبودند؛ بلکه از بقایای خوارج و دنیاطلبان و آشوب گران بودند.

در روایات آمده است:

*عده ای از شیعیان حضرت، نزد وی رفتند و به او گفتند: «ای خوار کننده مؤمنان و ای روسیاه کننده ایشان».(۱).

*عده ای او را به خاطر صلح با معاویه، ملامت کردند.(۲).

*ابوعامر سفیان بن ابی لیلی(۳).

به حضرت گفت: «سلام بر خوار کننده مؤمنان».(۴).

*یکی از اصحابش به او گفت: «ای روسیاه کننده مؤمنان».(۵).

ص: ۷۰

-
- ۱- کلمه الامام الحسن علیه السلام، ص ۱۰۲؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۸، ص ۵۸۰.
 - ۲- الاحتجاج، ج ۲، ص ۶۸ و چاپ دار النعمان، ج ۲، ص ۹؛ کمال الدین، ج ۱، ص ۳۱۵ و چاپ مرکز نشر اسلامی، سال ۱۴۰۵، ص ۳۱۶؛ کفایه الاثر، ص ۲۲۵؛ اعلام الوری، ج ۲، ص ۲۲۹ و ۲۳۰؛ غایه المرام، ج ۲، ص ۲۸۵؛ فرائد السمطين، ج ۲، ص ۱۲۳؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۹ و ج ۵۱، ص ۱۳۲ و ج ۵۲، ص ۲۷۹.
 - ۳- در البدايه و النهايه، «سعید بن التل» درج شده و در الفتوح ابن اعثم، «سفیان بن لیل البهمی» درج گردیده است.
 - ۴- ترجمه الامام الحسن علیه السلام، ابن عساکر، ص ۲۰۰؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۷۵؛ المصنف، ابن ابی شیبہ، ج ۸، ص ۶۳۱؛ امتاع الاسماع، ج ۵، ص ۳۶۰؛ الاستیعاب، چاپ دار الجیل، ج ۱، ص ۳۸۷؛ تاریخ بغداد، ج ۱۰، ص ۳۰۵؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۳، ص ۲۷۹؛ تهذیب الکمال، ج ۶، ص ۲۵۰؛ تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۴، ص ۶؛ شرح احقاق الحق، الملحقات، ج ۲۶، ص ۵۵۱؛ البدايه و النهايه، چاپ دار احیاء التراث، ج ۸، ص ۲۱؛ کتاب الفتوح، ابن اعثم، چاپ دار الاضواء، ج ۴، ص ۲۹۵.
 - ۵- جامع الصحیح، ترمذی، ج ۵، ص ۴۱۴ و چاپ دار الفکر، سال ۱۴۰۳، ج ۵، ص ۱۱۵؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۷۱؛ تحفه الاحوذی، ج ۹، ص ۱۹۷؛ جامع البیان، ج ۳۰، ص ۳۳۰؛ تفسیر السمعانی، ج ۶، ص ۲۶۱؛ احکام القرآن، ابن عربی، ج ۳، ص ۴۱۱ و ۴۲۹؛ تفسیر کبیر، رازی، ج ۸، ص ۱۸۱ و ج ۳۲، ص ۳۱؛ تفسیر القرآن العظیم، ج ۴، ص ۵۶۶؛ اسد الغابه، ج ۲، ص ۱۴؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۷۲؛ میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۴۶۶؛ البدايه و النهايه، چاپ دار احیاء التراث العربی، ج ۶، ص ۲۷۳ و ج ۸، ص ۲۰ و ج ۱۰، ص ۵۲؛ امتاع الاسماع، ج ۵، ص ۳۶۰ و ج ۱۲، ص ۲۰۷؛ النزاع و التخاصم، ص ۸۲؛ جواهر

المطالب، ابن دمشق، ج ٢، ص ٢٠٠.

*یکی دیگر از یارانش گفت: «ما را سرشکسته کردی و شیعیان را برده ساختی».(۱).

*عدی بن حاتم گفت: «کاش می مردم و این وضعیت را نمی دیدم. ما به حقارت خود راضی شدیم و ذلتی را پذیرفتیم که تا کنون ندیده بودیم».(۲).

*در متنی دیگر، به فردی از خوارج به نام سفین بن اللیل (۳) یا سفیان بن یالیل یا ابن لیلی تصریح شده است.(۴).

*سلیمان بن صرد به آن حضرت گفت: «سلام بر تو ای خوار کننده مؤمنان».(۵).

*علی بن محمد بن بشیر همدانی گفت: «سلام بر تو ای ذلیل کننده مؤمنان».(۶).

*حجر بن عدی به آن حضرت گفت: «به خدا سوگند که دوست داشتم در آن روز می مردی و ما نیز با تو می مردیم و چنین روزی را نمی دیدیم. ما ناخشنود از آنچه نمی خواستیم بازگشتیم و آنان مسرور از آنچه دوست داشتند بازگشتند». امام به

ص: ۷۱

۱- الاحتجاج، ج ۲، ص ۷۱ و چاپ دار النعمان، ج ۲، ص ۱۲؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۴۷؛ العوالم، ج ۱۶، ص ۲۸۱؛ الانوار البهیه، ص ۹۰.

۲- کلمه الامام الحسن علیه السلام، ص ۱۰۰؛ الاخبار الطوال، دینوری، ص ۲۲۰؛ حیاة الامام الحسن علیه السلام، قرشی، ج ۲، ص ۲۶۶ و ۲۶۷ و به نقل از دینوری، ص ۲۰۳.

۳- کلمه الامام الحسن، ص ۹۷ به نقل از تاریخ دمشق، ابن عساکر، ج ۱۲، ص ۵۴۴.

۴- تذکره الخواص، ص ۱۹۹؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۵۹؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۳، ص ۲۷۹ و ج ۵۹، ص ۱۵۱؛ تهذیب الکمال، ج ۶، ص ۲۵۰؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۱۴۷؛ میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۱۷۱؛ کتاب الفتن، ابن حماد، ص ۹۱؛ البدایه و النهایه، چاپ دار احیاء التراث العربی، ج ۸، ص ۱۴۰؛ تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۴، ص ۳۹؛ لسان المیزان، ج ۳، ص ۵۳؛ کتاب الفتوح، چاپ دار الاضواء، ج ۴، ص ۲۹۵؛ ترجمه الامام الحسن علیه السلام، ابن عساکر، ص ۲۰۰؛ حیاة الامام الحسن علیه السلام، ج ۲، ص ۲۶۹ و ۲۷۰ به نقل از کشی و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی.

۵- الامامه و السياسه، ج ۱، ص ۱۳۶ و تحقیق زینی، ج ۱، ص ۱۴۱ و تحقیق شیری، ج ۱، ص ۱۸۵؛ المحاسن و المساوی، بیهقی، ج ۱، ص ۶۰ _ ۶۵؛ صلح الحسن، سید شرف الدین، ص ۱۱۸؛ شرح احقاق الحق، الملحقات، ج ۲۶، ص ۵۳۱؛ الوثائق السياسیه و الاداریه العائده للعصر الاموی، چاپ مؤسسه الرساله بیروت، ص ۸۶.

۶- الاخبار الطوال، دینوری، ص ۲۲۰ و ۲۲۱.

او فرمود: «ای حجر! سخت را در مجلس معاویه شنیدم؛ ولی آن چیزی که تو دوست داری، همه دوست ندارند» (۱).

*مالک بن ضمیره نزد حضرت رفت و با درشتی سخن گفت (۲).

در مورد درستی این روایات باید بگوییم که بی شک عده ای در این باره، به امام حسن صلوات الله علیه جسارت کرده اند، ولی نمی توان صدور این عبارات از اشخاص معین را پذیرفت؛ به ویژه آن که این نقل قول ها، بیشتر در کتاب هایی آمده که مطالب درست و نادرست، در آن ها آمیخته است. باید به این نکته نیز توجه داشت که همیشه کسانی هستند که خیانت به خدا و رسول و ائمه هدی صلوات الله علیهم را سرلوحه کار خود قرار داده اند و می خواهند با نسبت دادن برخی داستان ها به اصحاب خالص امام حسن صلوات الله علیه، او را ضعیف جلوه دهند و یاران برگزیده آن حضرت را روسیاه سازند و راه و روش بنی امیه را تأیید نمایند.

اگر فرض کنیم که یکی از یاران برگزیده و ناب حضرت، چنین سخنانی گفته باشد، به طور حتم، موضع گیری او مردود است؛ چون بر اساس فرمان خدا که می فرماید: «وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (۳).

همه افراد جامعه اسلامی باید در برابر پیامبر و امام، تسلیم محض باشند. این اقدامات و موضع گیری های احمقانه، نشان دهنده عمق فاجعه ای است که امامان معصوم صلوات الله علیهم با آن روبه رو بودند و با جامعه ای تعامل داشتند که حتی برخی از نخبگان و برگزیدگان و پیشگامان ایمانی اش، از آنچه که بر ایشان واجب بود، درک درستی نداشتند، یا به آن پای بند نبودند، یا در لحظات خطیر و حساس، دچار لغزش و سقوط می شدند و با این که حقایق و واقعیت ها را به چشم خود می دیدند و

ص: ۷۲

-
- ۱- مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۱ و چاپ مطبعه حیدریه، ج ۳، ص ۱۹۷؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۵۷؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۱۹۳؛ کتاب الفتوح، ابن اعثم، ج ۴، ص ۲۹۵.
 - ۲- حیاة الامام الحسن علیه السلام، قرشی، ج ۲، ص ۲۶۸ و ۲۶۹ به نقل از بحار.
 - ۳- با حالت تسلیم، سلام کنید. سوره احزاب، آیه ۵۶.

امامان معصوم صلوات الله علیه ابهامات را با تصریح و کنایه، برای شان روشن می ساختند، اما در سطحی نبودند که موضع گیری و تدبیر درست امام را بفهمند.

همان گونه که ملاحظه می شود، بسیاری از کسانی که به عنوان معترض نام برده شد، جزو ارادتمندان خالص امام حسن صلوات الله علیه نبودند؛ بلکه برخی از آنان، در دسته خوارج و دشمنان قرار داشتند و برخی دیگر، بی طرف بودند و جزو دوستان یا دشمنان آن حضرت به شمار نمی آمدند.

به هر روی، چنین موضع گیری و واکنشی، از ارادتمندان راسخ و آشنایان به جایگاه امامت، انتظار نمی رود. شاید برخی از یاران خاص، چنین سخنانی را از قول ناباوران به عصمت و امامت نقل کرده اند تا مردم، پاسخ این یاوه گویی ها را از خود امام بشنوند.

حتی اگر فرض کنیم که یکی از آنان، چنین سخنی بر زبان رانده باشد، از کجا معلوم که توبه نکرده و پشیمان نشده و از کوتاهی در حق امام معصوم، حسرت نخورده باشد و به همین خاطر، خداوند او را مشمول رحمت خود نکرده و پرده بصیرتش را کنار زده و به مقام خلصین نرسانده باشد!

مقایسه امام حسن (علیه السلام) با فرزندانش

امام حسن صلوات الله علیه ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سرور جوانان اهل بهشت بود و خداوند امر کرد که به همراه او، با مسیحیان مباحله شود و از اهل بیتی بود که در آیه تطهیر، خداوند هر بدی را از ساحت آن ها زدود. میان او و فرزندان، تفاوت اساسی وجود دارد؛ آن هم فرزندان که همانند دیگر مردم بودند و بهره ای از عصمت نداشتند و نیکوکاران شان سزاوار مدح و ستایش بودند و بدکاران شان سزاوار ذم و نکوهش؛ همچنان که در میان فرزندان هر پدر و مادری، ممکن است یکی در کمال خوبی باشد و دیگری در نهایت بدی.

والحمد لله و الصلاة والسلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

اشاره

ابوالفرج اصفهانی و اربلی و مجلسی گفته اند: «ابوبکر بن علی بن ابی طالب، همراه برادرش حسین رضی الله عنهما در کربلا کشته شد. همچنین یکی از فرزندان حسین که نامش محمد اصغر و کنیه اش ابوبکر بود، در کربلا به شهادت رسید» (۱).

پس چرا شیعه این را پنهان می سازد و تنها بر کشته شدن حسین تأکید می کند؟ چون نام آن دو، ابوبکر بود و شیعه نمی خواهد مسلمانان و پیروان ناآگاه شان، این را بدانند؛ زیرا آگاهی از این مسأله، ادعای دروغین شیعه در مورد دشمنی میان اهل بیت و بزرگان صحابه را بر ملا می سازد. اگر ابوبکر طبق پندار شیعیان، کافر و مرتد بود و حق علی و خاندانش را غصب کرده بود، اهل بیت نام او را بر فرزندان خود نمی گذاشتند؛ بلکه اگر خوب فکر کنید، خود این نام گذاری، دلیل بر دوستی آنان است. پس چرا شیعیان به علی و حسین رضی الله عنهما اقتدا نمی کنند و نام فرزندان شان را ابوبکر نمی گذارند؟

پاسخ

ص: ۷۴

۱- مقاتل الطالبیین، ابوالفرج اصفهانی، چاپ بیروت، ص ۸۸ و ۱۴۲ و ۱۸۸؛ کشف الغمه، اربلی، ج ۲، ص ۶۶؛ جلاء العیون، مجلسی، ص ۵۸۲.

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: در پاسخ به پرسش شماره ۴، به این موضوع پرداخته ایم که چرا ائمه صلوات الله عليهم برای فرزندان خود، نام های ابوبکر و عمر و عثمان و عایشه را انتخاب می کردند. می توانید به آنجا مراجعه کنید.

دوم: پرسش گر می گوید: «شیعیان موضوع کشته شدن ابوبکر بن علی را پنهان می کنند». در پاسخ باید بگویم:

الف: در مورد شهادت ابوبکر بن علی در کربلا، شیعیان چیزی را کتمان نکرده اند؛ بلکه ماجرای شهادت او را در کتاب های خود ذکر کرده اند. خود پرسش گر، این موضوع را از کتاب جلاء العيون علامه مجلسی و کشف الغمه جناب اربلی نقل کرده است و آن ها نیز از شیخ مفید نقل کرده اند که همگی شیعه هستند. اگر کتاب های شیعه را جستجو کنیم، ده ها کتاب می یابیم که داستان شهادت ابوبکر بن علی را ذکر کرده اند.

ب: همه کتاب هایی که نام فرزندان امام علی صلوات الله علیه را نوشته اند، از ابوبکر بن علی نیز یاد کرده اند.

ج: شیعیان مصلحت دانسته اند که نام این افراد را در کتاب های خود بیاوند تا آشکار سازند که شیعیان و امامان ایشان، هیچ گونه دشمنی شخصی با ابوبکر و عمر ندارند؛ بلکه تنها مخالف کردار آنان هستند و به خاطر وفا نکردن آنان به تعهدات شان در قبال رسول خدا صلی الله علیه و آله، به ایشان خرده می گیرند.

سوم: متمرکز شدن بر شخصیت امام حسین صلوات الله علیه در حادثه غم بار کربلا، امری ضروری است؛ چرا که او سرور جوانان اهل بهشت و فرزند حضرت زهرا صلوات الله علیها و نواده و ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سومین امام پس از آن حضرت می باشد و از کسانی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای مباحله با مسیحیان، او را به همراه

خود برد و آیه مباحله در موردشان نازل شد و از جمله کسانی است که آیه تطهیر در شأن ایشان نازل گشت. اگر در نگارش تاریخ، بر شخصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله تأکید کنیم، آیا نسبت به عمویش عباس و علی صلوات الله علیه و ابوبکر و عمر، بداندیشی و کینه توزی کرده ایم؟

چهارم: درباره ادعای شیعه مبنی بر وجود دشمنی میان امام علی صلوات الله علیه و ابوبکر باید بگوییم: نام گذاری به اسم ابوبکر، این ادعا را از بین نمی برد. نام گذاری، ارتباطی به دشمنی ندارد و نام ها، ملک شخصی هیچ کس نیست. نام گذاری به اسم ابوبکر، در دوران جاهلیت و بعد از اسلام، میان مردم شایع بود. همچنان که امام علی صلوات الله علیه با آنان دشمنی شخصی نداشت و تنها به خاطر زیر پا گذاشتن تعهداتی که در برابر خدا و رسولش داشتند، آنان را بازخواست می فرمود.

پنجم: شیعه ادعا نکرده است که ابوبکر و عمر، مرتد هستند و به خدا و رسولش کافر شده اند، تا انتخاب نام آن ها، ادعای شان را تکذیب کند.

ششم: درخواست پرسش گر که از شیعیان می خواهد نام فرزندان شان را ابوبکر بگذارند، منصفانه نیست؛ چون نام گذاری، نتیجه یبایی شناسی و ذوق و سلیقه فردی است و نمی توان قانونی صادر کرد که حتماً باید افراد، فلان نام را دوست داشته باشند، یا فلان نام را از لحاظ زیبایی شناسی، مورد تأیید قرار دهند. اگر چنین درخواستی صحیح باشد، ما نیز از پرسش گر می خواهیم که نام خود و فرزندان را از نام های متداول در میان عرب برگزینند؛ نام هایی همچون جحش به معنای کره خر، کلب به معنای سگ، هلقام به معنای شتر فراخ دهان، و شدم به معنای دهان گشاد.

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

اشاره

شیعیان بارها در کتاب های خود نوشته اند که حسین علیه السلام در میدان جنگ، با لب تشنه از دنیا رفت. و بر روی مخزن های آب می نویسند: «بنوش و از تشنگی حسین یاد کن». پرسش این است که اگر طبق عقیده شیعیان، ائمه علم غیب داشتند، آیا حسین نمی دانست که در حین جنگ، نیازمند آب می شود و با تشنگی می میرد؟ و آیا نمی توانست بر اساس این آگاهی، آب مورد نیازش را ذخیره نماید؟ مگر اندوختن آب مورد نیاز، جزو فراهم کردن اسباب جنگ نیست؟ مگر خداوند نمی فرماید: «وَاعِدُوا لَهُمْ مَا اسِئَلْتَهُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ وَعِدُوا اللَّهَ وَعِدُّوْكُمْ وَآخِرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ» (۱) در برابر آنان، هر نیرویی که می توانید، از جمله نگه داری اسبان، فراهم آورید تا به وسیله آن، دشمن خدا و دشمن خود و دیگران را _ که شما نمی شناسید و خدا آنان را می شناسد _ بترسانید. آنچه در راه خدا انفاق کنید، پاداشش به شما برمی گردد و بر شما ستم نمی شود».

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: پیش تر گفتیم که امام حسین صلوات الله علیه لشکری برای جنگ فراهم نکرد؛ بلکه وقتی فهمید برای کشتنش نقشه هایی کشیده اند، از مکه خارج شد تا شیاطین بنی امیه او را ترور نکنند و با کشتنش، حرمت سرزمین امن الهی را نشکنند. کسانی که او را

ص: ۷۷

همراهی می کردند، تنها همسران و کودکان و خانواده و شماری از اصحابش بودند که تعدادشان به چند ده نفر نمی رسید. اما ناگهان با هزار تک سوار به فرماندهی حر بن یزید ریاحی روبه رو شد که او را محاصره کردند و بر او سخت گرفتند و از ورودش به کوفه جلوگیری نمودند و او را مجبور به فرود آمدن در کربلا کردند. سپس با لشکری که برای جنگ با او گرد آمده بود و شمارشان به سی هزار نفر می رسید، مقابلش صف کشیدند. او می دانست که کشته می شود، ولی برای کشته شدن قدمی برداشت و طوری رفتار کرد که به اسلام و مسلمین، کم ترین آسیب وارد شود. پس دیگر جایی برای این سخن باقی نمی ماند که کسی بگوید: باید امام حسین صلوات الله علیه آماده می شد و آب و وسایل کافی برای روزهای محاصره فراهم می کرد.

فرستادن مسلم بن عقیل به کوفه نیز برای گردآوری سپاه نبود؛ بلکه او را فرستاد تا وضع مردمی را که بر رفتن او به کوفه پافشاری می کردند، بررسی کند. او به تصریح رسول خدا صلی الله علیه و آله امام آن ها به شمار می رفت و معاویه نیز در صلح نامه، اعتراف کرده بود که پس از او، خلافت از آن امام حسن و سپس امام حسین صلوات الله علیهما باشد، یا به شورای مسلمان واگذار گردد؛ اما پس از مرگ معاویه، به آن پای بند نشدند؛ چرا که می دانستند اگر کار به شورای مسلمانان واگذار شود، مردم با تبعیت از آیات قرآن و احادیث نبوی که در مورد امام حسین صلوات الله علیه وارد شده است، کسی جز او را انتخاب نمی کنند.

دوم: علم غیب امامان، از طریق اتصال به رسول خدا صلی الله علیه و آله است که به وسیله جبرئیل، از خداوند متعال دریافت می شود. این علم، از جایی معین و مشخص به دست می آید و علمی ذاتی و مستقل از خدا نمی باشد.

لازم بود امام حسین صلوات الله علیه بر اساس آنچه که خود مردم اظهار می کنند و می گویند و انجام می دهند، با آن ها رفتار کند و با تکیه بر وسایل متعارف بین مردم، با آن ها تعامل داشته باشد، نه بر اساس علم غیبی که در دسترس دیگران نیست.

روشن است که آنچه از غیب به انبیا و اوصیا می رسد، یا به عبارت دیگر، آنچه که پیامبران و جانشینان ایشان، از طریق امور غیبی بر آن آگاهی می یابند، فقط چیزهایی است که آنان را به مقام قرب الهی می رساند و بر معرفت ایشان می افزاید تا کمالات شان افزون گردد و نزدیکی شان به خداوند، بیشتر شود. همچنین در امور مربوط به رسالت و مسئولیت شان در قبال زندگی انسان ها، از آن یاری می جویند. اما آنچه که مربوط به امور شخصی و معیشتی و تندرستی و بیماری و خوشی و گرفتاری و مرگ و زندگی پیامبر و امام است و مستقیماً اثری در حفظ دین و دین داران و رسیدن مخلوقات به کمال و قرب الهی ندارد، اهمیتی به آن نمی دهند و ارزشی برایش قائل نمی شوند.

سوم: در تاریخ آمده است که امام حسین صلوات الله علیه برادرش عباس علیه السلام را فرستاد تا آب بیاورد؛ اما او پیش از رساندن آب، به شهادت رسید. همچنین در روایات آمده است که امام حسین صلوات الله علیه برای دستیابی به آب، اقدام به حفر چاه کرد؛ ولی دشمنان مانع شدند و جلوی این کار را گرفتند.

چهارم: کسانی که معتقدند قضا و قدر بر زندگی انسان ها حاکمیت دارد، نمی توانند چنین پرسشی را مطرح سازند؛ چون دیگر خودکشی معنا ندارد. کسی که می داند تشنه از دنیا خواهد رفت و می داند که جلوی قضای الهی را نمی توان گرفت، دیگر ذخیره آب چه فایده ای دارد؟ چون قضا، مسبوق به عدم فایده است و هیچ چیزی را دگرگون نمی کند.

پنجم: با صرف نظر از همه حقایق غیر قابل انکاری که گفتیم، پافشاری پرسش گر بر سخنانش، ما را به بحث با او وامی دارد تا از او بخواهیم که با دلیل، ثابت نماید که پیامبر صلی الله علیه و آله لحظه شهادت امام حسین صلوات الله علیه را به او خبر داده بود.

خداوند می فرماید: «فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ؛ (۱) کسی را بر غیب خود آگاه نمی سازد، مگر پیامبری را که از او خشنود باشد»؛ اما چه کسی گفته است که پیامبران را از لحظه مردن نیز آگاه می کند؟ به ویژه آن که می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ؛ (۲) بی گمان آگاهی از قیامت، اختصاص به خدا دارد و باران را او نازل می کند و می داند که در رحم ها چیست. هیچ کس نمی داند که فردا چه به دست می آورد و هیچ کس نمی داند که در کدامین سرزمین می میرد. خداوند دانای آگاه است».

چه بسا این آیه، آیه پیشین را محدود می کند و آن را منحصر به غیبی می سازد که موضوع مرگ و لحظه دقیق آن را شامل نمی شود؛ یا می توان گفت که علم غیب مربوط به مرگ، اختصاص به علم کلی و اجمالی دارد، نه علم دقیق و تفصیلی.

ششم: فرض کنیم که امام حسین صلوات الله علیه می دانست در کربلا، با لب تشنه شهید می شود. حال با توجه به این که با زن و کودک به آنجا رفته بود و لشکری به همراه نداشت و در صدد جنگیدن با کسی نبود و دشمنانش او را وادار کردند که در کربلا فرود آید، چه کار می توانست انجام دهد؟

و الحمد لله و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله.

ص: ۸۰

۱- .سوره جن، آیه ۲۶ _ ۲۷.

۲- .سوره لقمان، آیه ۳۴.

اشاره

شیعیان در کتاب های خود نوشته اند که حسین به سوی کوفه رفت و کوفیان یاری اش نکردند و او را کشتند و این باعث شد که غیر از سه نفر، همگی مردتد شوند. بنا بر این اگر به پندار شیعیان، حسین آینده را می دانست، نباید به کوفه می رفت.

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: شیعیان نگفته اند که کشتن امام حسین صلوات الله علیه و یاری نکردن کوفیان، باعث ارتداد مردم شد. مگر این که مقصود پرسش گر، روایت امام صادق صلوات الله علیه باشد که فرمود: «مردم پس از کشتن امام حسین صلوات الله علیه مرتد شدند؛ مگر سه نفر: ابو خالد کابلی، یحیی بن ام طویل و جبیر بن مطعم [و شاید حکیم بن جبیر]. سپس مردم به آن ها ملحق شدند و تعدادشان افزایش یافت» (۱).

روشن است که مقصود از این روایت، ارتداد و پشت کردن مردم به اهل بیت صلوات الله علیهم است؛ چون از یزید و بنی امیه می ترسیدند و از این که فردی از اهل بیت بتواند پس از فاجعه کربلا، جایگاه و موقعیت خاصی میان مسلمانان به دست آورد، ناامید بودند.

دوم: آگاهی امام حسین صلوات الله علیه از آینده، نمی توانست او را از انجام واجبات الهی بازدارد.

ص: ۸۱

۱- . اختیار معرفه الرجال، کشی، ص ۱۲۳ و ۱۱۵ و چاپ مؤسسه آل البيت، ج ۱، ص ۲۳۱؛ الاختصاص، ص ۶۴ و ۲۰۵؛ بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۴۴ و ج ۷۱، ص ۲۲۰؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۴، ص ۱۱۷؛ قاموس الرجال، ج ۹، ص ۱۵۰ و ۴۳۲ و ج ۱۱، ص ۳۰.

سوم: امام حسین صلوات الله علیه برای نبرد با یزید، هیچ سپاهی فراهم نکرد؛ بلکه وقتی فهمید که برای کشتنش نقشه کشیده اند، به همراه خانواده اش از مکه بیرون رفت تا مبادا با کشتن او، حرمت مکه شکسته شود.

چهارم: بارها گفته ایم و در پاسخ به سؤالی مشابه نیز شرح دادیم که علم غیب امامان که از روشی همچون وحی به دست می آمد و در دسترس عموم مردم نبود، هیچ تکلیفی برای امام حسین صلوات الله علیهم و دیگر امامان به وجود نمی آورد. تکلیف آنان، منحصر به اموری بود که از طریق اسباب ظاهری و راه های عادی مشترک با عموم مردم، به دست می آمد.

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عبادہ الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۱۰۶ (۱۹۱): ایمان به قضای الهی و اندوه برای امام حسین (علیه السلام)

اشاره

ای شیعه! آیا به قضا و قدر اعتقاد داری؟ اگر اعتقاد داری، پس چرا بر سر و صورت خود می کوبی و بر پشت خود زنجیر می زنی و ناله و فریاد می کنی و برای حسین می گویی؟ و اگر به قضا و قدر ایمان نداری، به خاطر اعتراض به قضای الهی و راضی نبودن از حکمت خداوند، دیگر کارت تمام است!

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاه و السلام علی عبادہ الذین اصطفی محمد و آله الطیبین الطاهرین. السلام علیکم و رحمہ الله و برکاتہ.

یکم: ای پرسش گر! آیا به قضا و قدر ایمان داری؟ اگر ایمان داری، پس چرا برای از دست دادن پدر، مادر، فرزند، برادر، دوست و همسرت گریه می کنی؟ چرا وقتی خودت یا یکی از آن ها به بیماری سختی همچون سرطان دچار می شوید، یا دستتان قطع می شود، یا کور می شوید، از این مسائل ناراحت می گردید؟ و اگر به قضا و قدر الهی

اعتقاد نداری، به خاطر اعتراض به قضای الهی و راضی نبودن از حکمت خداوند، دیگر کارت تمام است!

دوم: آیا معنای اعتقاد به قضا و قدر این است که اتفاقات پیش آمده برای امام حسین صلوات الله علیه، به مقتضای حکمت الهی بود؟ آیا خداوند نسبت به این رخداد، رضایت داشت؟ آیا ما باید این اتفاق را نیک انگاریم و به آن رضایت دهیم و هیچ اعتراضی نکنیم؟ آیا معنایش این است که قاتل امام حسین صلوات الله علیه به عقوبت نمی رسد و چون ابزاری برای انجام حکمت الهی بود و کار مورد نظر خدا را انجام داد، پاداش می گیرد و وارد بهشت می شود؟ اگر این گونه است، پس چرا شما نسبت به قاتل عزیزان خود اعتراض می کنید؟ چرا در صورت سوء قصد به شما، از خود دفاع می نمایید؟ مگر آن قاتل و ضارب، کار مورد نظر خدا را انجام نمی دهد و موافق حکمت الهی گام بر نمی دارد و وارد بهشت نمی شود؟

سوم: اگر شما به قضا و قدر اعتقاد دارید، پس چرا از رافضیان ناراحت هستید؟ چرا نسبت به آن ها کینه دارید؟ و اگر به قضا و قدر ایمان ندارید، با اعتراض به قضای الهی و ناراضی بودن از حکمت خداوند، کارتان تمام است.

اصلاً با این منطق، چه معنایی دارد که به کفر و جرم و نافرمانی و معصیت دیگران اعتراض کنید؟ چرا به خود زحمت می دهید که امر به معروف و نهی از منکر نمایید؟ این کارها چه سودی دارد؟ چرا قاتل و دزد و زناکار را مجازات می کنید؟

چهارم: شما از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اید که درباره شهدای جنگ احد فرمود: «من بر آنان گواه هستم». ابوبکر گفت: مگر ما برادران آن ها نیستیم و همانند

آن‌ها اسلام نیاوردیم و مثل آن‌ها جهاد نکردیم؟». فرمود: «آری؛ ولی نمی‌دانم شما پس از من چه می‌کنید!». ابوبکر گریست و گفت: «آیا ما پس از شما زنده هستیم؟» (۱).

چرا ابوبکر گریه کرد؟ اگر به قضا و قدر ایمان داشت، چرا گریست؟ گریه او اعتراض به خدا بود؟ در غار، با این که آیات و معجزاتی دید که نشان می‌داد خداوند، از پیامبرش حفاظت و پشتیبانی می‌کند و دینش را برتری می‌دهد، چرا ناراحت و غمگین بود؟ وقتی غمگین بود، به قضا و قدر اعتقاد داشت؟ اگر داشت، چرا غمگین شد؟ اگر نداشت، پس به خدا معترض بود!

پنجم: درباره معنای قضا و قدر باید بگوییم:

قضا یعنی اموری که از اختیار انسان خارج است و از بیرون بر او جاری می‌شود و هیچ چاره‌ای در مقابل آن ندارد. این همان حکم قطعی است که چه باعث خوشحالی شود و چه باعث ناراحتی، خیر مؤمن در آن است. ابتلا به آن، کفاره گناهان می‌باشد و اگر خدا چیزی به او ببخشد و او را گرامی دارد، هدیه خداوند به شمار می‌رود. (۲) در روایت نیز آمده است که خیر مؤمن، در قضای الهی قرار دارد. (۳)

امام علی صلوات الله علیه می‌فرماید: «قضا ده صورت دارد: قضای فراغ، قضای عهد، قضای اعلام، قضای فعل، قضای ایجاب، قضای کتاب، قضای اتمام، قضای حکم و فصل، قضای خلق و قضای نزول مرگ». سپس برای هر یک از این صورت‌ها، آیات مربوطه را ذکر می‌کند. (۴).

ص: ۸۴

-
- ۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۵، ص ۳۸؛ مغازی واقدی، ج ۱، ص ۳۱۰؛ المصنف، صنعانی، ج ۳، ص ۵۴۱ و ۵۷۵ و ج ۵، ص ۲۷۳؛ کتاب موطأ مالک، ج ۲، ص ۴۶۲؛ الامام علی بن ابی طالب علیه السلام، همدانی، ص ۴۸۴ و ۵۵۷؛ التمهید، ج ۲۱، ص ۲۲۸؛ الاستذکار، ابن عبد البر، ج ۵، ص ۱۰۴؛ فلك النجاه، ص ۶۵؛ التحفه العسجدیه، ص ۱۴۹.
 - ۲- کتاب التمهید، ابن همام اسکافی، ص ۵۸؛ بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۱۵۲ و ج ۷۴، ص ۱۵۱؛ تحف العقول، ص ۴۸؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۸، ص ۵۳۸؛ الف حدیث فی المؤمن، نجفی، ص ۱۷۱.
 - ۳- کتاب التمهید، ابن همام اسکافی، ص ۵۸؛ بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۱۵۲ و ج ۷۵، ص ۱۷۳؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۸، ص ۱۴۹ و ج ۸، ص ۵۳۸؛ الف حدیث فی المؤمن، ص ۱۷۱.
 - ۴- بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۱۸ - ۲۰؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۸، ص ۵۳۹ و ۵۴۰.

روایت شده است که امیرالمؤمنین صلوات الله علیه از کنار یک دیوار کج، به جای دیگر رفت. عرض شد: «ای امیرالمؤمنین! آیا از قضای الهی فرار می کنی؟». فرمود: «از قضای الهی، به قدر الهی فرار می کنم» (۱). روشن است که فرود آمدن دیوار بر روی کسی که زیر آن نشسته، از افعال خود آن فرد نیست.

خلاصه این که باید معنای قضای الهی در هر آیه و حدیثی، مشخص شود. مثلاً در همین روایت نقل شده از امام علی صلوات الله علیه، مراد از قضا، امری است که در حکم الهی قطعیت یافته است.

قدر یعنی قرار دادن چیزی بر اساس هدف مورد نظر، بدون هیچ کم و زیادی. خداوند متعال می فرماید:

«إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ؛ (۲) ما هر چیز را به اندازه آفریدیم».

«وَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا؛ (۳) همه چیز را آفرید و به اندازه اش مقرر داشت».

«وَ الَّذِي قَدَرَ فَهَدَى؛ (۴) کسی که اندازه گرفت و هدایت فرمود».

از موارد قدر، می توان به آفرینش انسان با این خصوصیات و ویژگی ها اشاره کرد که موافق حکمت الهی و اهداف مشخص شده برای انسان است و با وظیفه ای که خداوند در این زندگی بر عهده انسان گذاشته است، هم خوانی دارد. قدر الهی، گاه در آفرینش است و گاه در احکام و گاه در قوانین و نظم فراگیر در انسان و هستی؛ همانند قرار دادن جزا برای کردار و مواردی از این قبیل.

ص: ۸۵

۱- بحار الانوار، ج ۵، ص ۹۷ و ۱۱۴ و ج ۴۱، ص ۲ و ج ۵۶، ص ۳ و ج ۶۷، ص ۱۵۱؛ التوحید، صدوق، ص ۳۷۷ و چاپ مرکز نشر اسلامی، ص ۳۶۹؛ الاعتقادات فی دین الامامیه، ص ۳۵؛ مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۳۶؛ عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۱۱۱؛ نور البراهین، ج ۲، ص ۳۲۰؛ موسوعه احادیث اهل البیت، نجفی، ج ۹، ص ۱۶۴ و ۱۶۵؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۲، ص ۲۸؛ الفروق اللغویه، ابی هلال عسکری، ص ۳۹.

۲- .سوره قمر، آیه ۴۹.

۳- .سوره فرقان، آیه ۲.

۴- .سوره اعلی، آیه ۳.

این قدر یا تقدیر، اقتضا می کند که بر اساس آن، قوانینی برای جریان امور وضع شود؛ قوانینی همانند قانون تولید مثل، درخت کاری، میوه دهی، چرخش زمین به گرد خورشید و چرخش ماه. در برخی موارد که این قوانین در دایره اختیار انسان یا دیگر مخلوقات هوشمند قرار می گیرد، یا در حیطه تصرف مخلوقات می باشد، با یکدیگر تلاقی پیدا می کنند؛ به طور مثال: تقدیر الهی این بوده که انسان تولید مثل نماید و نیز قدرت تصرف و اختیار داشته باشد. حال اگر خود انسان، رحم زن را بیرون آورد، یا به وسیله دارو و دیگر روش ها، باروری زن را از بین ببرد، یا توان آمیزش را از مرد بگیرد، با چنین کاری، تولید نسل مورد تقدیر خدا را باطل نموده است.

پس انسان می تواند در این قوانین، دستکاری کند و اعمال قدرت نماید؛ اما به وسیله تقدیری که حاکم بر تقدیر دیگر است. اگر مقدر باشد که یک علت، کاری مشخص را انجام دهد، اما چیزی در آن اخلال به وجود آورد و آن را تعطیل نماید، علما با تعبیر «اختلال شرایط» و «وجود موانع» از آن یاد می کنند. البته چنین عوارضی بر قضای الهی وارد نمی شود؛ چرا که حتمی و قطعی است و به طور قطع، تنها در اختیار و تصرف خداوند است.

باید توجه داشت که حرکت اسباب و مسببات و اثرات متقابل آن ها بر یکدیگر و چگونگی سیر آن ها در حرکت واقع، بر پایه علم ازلی خداوند شکل می گیرد و باید میان این علم و میان حرکت واقع در قوانین الهی که خدا آن را وضع و تقدیر کرده است، فرق گذاشت؛ چرا که آن علم، تأثیری در این حرکت ندارد و تنها چیزی که بر آن اثر می گذارد، همان سنت مقدر شده ای است که خداوند اراده فرموده تا از طریق آن، فیض خود را به موجودات افاضه نماید.

از اینجا روشن می شود که قضا و قدر، ارتباطی به انتساب انحصاری فعل انسان به خداوند ندارد و خداوند به خاطر قانون قضا و قدر، بندگانش را به انجام کارهای شان

مجبور نمی کند. خداوند متعال، قوانینی وضع نموده است؛ از جمله این که لحظه به لحظه، وجود را به انسان و توانایی ها و ظرفیت هایش افاضه می فرماید و این خود انسان است که اختیار استفاده از این قدرت را در دست دارد و می تواند در این حرکت، به آن شکل و سامان دهد. این اختیار بشری و این تلاش و طلب انسانی برای حرکت، همان شرطی است که فیض الهی به آن مربوط می شود.

به خاطر همین ارتباط است که می توان نسبت افعال را به انسان، صحیح دانست؛ زیرا خود او آن را انتخاب می کند و در پی آن می رود و شرایط افاضه فیض الهی را برای تحقق آن فراهم می نماید. در عین حال، می توان همین فعل را به خدا نسبت داد؛ چرا که او افاضه وجود می کند و توانایی انجام را عطا می فرماید. خداوند هر لحظه که بخواهد، می تواند مانع از این فیض شود. به همین خاطر، در برخی تعبیر آمده است: «خداوند متعال به اجبار اطاعت نمی شود و به خاطر غلبه بر او، مورد نافرمانی قرار نمی گیرد. او بر هر کاری که مخلوقات را قادر ساخته، خود نیز قدرت دارد».

این موضوع، همانند نیروی برق است که از نیروگاه تولید کننده صادر می شود و بر اساس ضوابط دولتی، در خانه ها انشعاب می یابد و مردم در منازل خود، اختیار استفاده کردن یا نکردن از برق را دارند و می توانند در گرمایش، سرمایش، به کار انداختن وسایل برقی، کشتن انسان ها یا کارهای دیگر استفاده نماید. انسان از یک سو مجبور به انجام هیچ کاری نیست، و از سوی دیگر، نمی تواند به طور مطلق هر کاری که خواست انجام دهد؛ چون ممکن است برق قطع شود و او از انجام کارها عاجز بماند.

در راستای همین اختیار است که پاداش الهی برای انجام کارهای خوب، یا عقوبت برای انجام کارهای ناشایست، درست می باشد و امر و نهی و دیگر موضوعات، صحیح می گردد.

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

اشاره

آیا حرکت حسین به سوی کربلا و کشته شدنش در آنجا، باعث عزت اسلام و مسلمین شد، یا موجب ذلت آن‌ها؟ اگر باعث عزت اسلام شد، پس چرا برای روزی که عزت اسلام در آن بود، گریه می‌کنید؟ آیا دیدن عزت اسلام، شما را ناراحت می‌کند؟ و اگر موجب خواری اسلام شد، آیا می‌توان حسین را خوار کننده اسلام نامید؟ چون به اعتقاد شما، حسین علم غیب داشت و می‌دانست که موجب ذلت اسلام می‌شود.

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: آیا شهادت حمزه در جنگ احد و شهادت جعفر بن ابی طالب در جنگ مؤته، باعث عزت اسلام و مسلمین شد، یا موجب ذلت آن‌ها؟ اگر موجب عزت اسلام شد، پس چرا پیامبر صلی الله علیه و آله برای روز عزت اسلام و مسلمین گریه کرد؟ آیا از دیدن عزت اسلام، ناراحت گردید؟ و اگر شهادت آن‌ها باعث ذلت شد، آیا می‌توانیم حمزه و جعفر را خوار کننده اسلام و مسلمین بنامیم؟ در حالی که حمزه و جعفر، به فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام وظیفه می‌کردند و پیامبر صلی الله علیه و آله به وسیله وحی پشتیبانی می‌شد و با خبرهایی که جبرئیل از سوی خدا می‌آورد، از غیب خبر داشت. پس باید می‌دانست که حمزه و جعفر، اسلام و مسلمانان را به ذلت می‌کشاند.

هر پاسخی که شما در این خصوص بدهید، ما نیز همان را در مورد گریستن شیعیان برای امام حسین صلوات الله علیه، به شما برمی‌گردانیم و این را نیز اضافه می‌کنیم که آیا وفات پیامبر صلی الله علیه و آله موجب عزت اسلام شد، یا باعث ذلت آن؟ اگر موجب عزت

بود، پس چرا صحابه بر او گریستند؟ و اگر باعث ذلت بود، پس چرا خدا او را از دنیا برد؟ آیا خدا کاری می کند که باعث ذلت اسلام شود؟

دوم: شیعیان کجا ادعا کرده اند که امام حسین صلوات الله علیه به خودی خود، علم غیب داشت؟ چه کسی این را به شما گفته است؟ آنچه شیعیان می گویند، این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به همه مسلمانان و به خود امام حسین صلوات الله علیه خبر داد که او در کربلا کشته می شود و بارها به خاطر این مسأله گریست.

سوم: گریستن برای امام حسین صلوات الله علیه، ارتباطی به عزت و ذلت اسلام ندارد؛ بلکه از روی محبت و عطف و احساسات صادقانه و از دست دادن شخصیتی همانند حسین صلوات الله علیه است. خود شما روایت کرده اید که عایشه برای پیامبر صلی الله علیه و آله و فرزندش ابراهیم گریه کرد. عبدالله بن شداد می گوید: ناله عمر بن خطاب را شنیدم که در نماز صبح، این آیه را قرائت می کرد: «إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ؛ (۱) درد و اندوهم را فقط با خدا در میان می گذارم». این آیه، هیچ اشاره ای به عذاب و ثواب ندارد تا کسی بگوید: گریه او به خاطر بیم یا امید بوده است.

خود پیامبر صلی الله علیه و آله نیز به هنگام وفات فرزندش ابراهیم، گریه کرد. هر مادر و همسر و فرزند شهیدی، برای شهید خود گریه می کند؛ همان گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای حمزه و جعفر و دیگر شهدا گریست؛ شهدایی که خداوند با شهادت آن ها، اسلام را عزت بخشید.

چهارم: چرا شما این احتمال را نمی دهید که گریه شیعیان، از آن رو است که عده ای از کسانی که قاتلان امام حسین صلوات الله علیه را دوست دارند، در تلاش هستند تا ثمره جهاد و رنج های امام حسین صلوات الله علیه را پایمال سازند و از بین ببرند! و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عبادہ الذین اصطفی محمد و آله.

ص: ۸۹

اشاره

چرا حسین زنان و کودکانش را با خود به کربلا برد؟ اگر بگویید که نمی دانست چه اتفاقی برای آن ها می افتد، پنبه عصمت خیالی و داشتن علم غیب، زده می شود. و اگر بگویید که می دانست، پس لابد می خواست فرزندانش را به کشتن دهد!

و اگر سخن علمایتان را تکرار کنید و بگویید: «حسین برای اصلاح دین اسلام قیام کرد»، مگر اسلام در روزگار علی و حسن منحرف بود؟ چرا آن دو برای اصلاح دین قیام نکردند؟ یا باید به عدالت خلفا و رضایت علی از کارهای آن ها گواهی دهی، یا شهادت بدهی که علی و حسن، به اسلام خیانت کردند.

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاه و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: در سؤال آمده که علم غیب، لازمه عصمت است؛ و این سخن نادرستی است. لازمه عصمت، عمل به تکلیف شرعی و نداشتن خطا در تطبیق تکلیف و به دور بودن از اهمال و فراموشی است.

دوم: خود پرسش گر معتقد به عصمت پیامبر صلی الله علیه و آله و معتقد به قرآنی است که از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: «وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَأَسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوْءُ» (۱) اگر غیب می دانستم، خیر فراوان برای خود کسب می کردم و هیچ ناگواری به من نمی رسید». و باز پرسش گر معتقد است که پیامبر صلی الله علیه و آله از مطالب غیبی فراوان خبر داد که بعدها محقق شد؛ از جمله این که خبر داد امام علی

ص: ۹۰

صلوات الله عليه با ناکثان و قاسطان و مارقان می جنگد و عایشه، ظالمانه بر امام علی صلوات الله علیه می شورد و سگ های حوآب بر او پارس می کنند.

این را هم اضافه کنم که شما اهل سنت، در بسیاری از منابع اصلی خود، روایت کرده اید که پیامبر صلی الله علیه و آله از کشته شدن امام حسین صلوات الله علیه در کربلا- خبر داد و برای او گریه کرد و شیشه ای از خاک کربلا- را نزد ام سلمه گذاشت و به او فرمود: «هرگاه از این خاک، خون تراوش کرد، بدان که حسین کشته شده است».(۱).

سوم: اگر امام حسین صلوات الله علیه می دانست که در کربلا، به هنگام انجام وظیفه شرعی خود در زمینه امر به معروف و نهی از منکر کشته می شود، علم او مانع از انجام واجب الهی و رفتن به سوی کربلا نمی شد؛ همچنان که علم حضرت ابراهیم علیه السلام به این که پس از شکستن بت های نمرود، با قتل مواجه می شود، مانع از ادای تکلیفش نشد؛ و علم پیامبران به مشکلات پیش رو، در انجام وظیفه آنان خللی وارد نساخت و آن ها را خانه نشین نکرد و هرگز از زیر مسئولیت خود، شانه خالی نکردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز با این که می دانست با چه اقداماتی از سوی مشرکان روبه رو می شود و اصحابش تا سرحد مرگ شکنجه می شوند، ولی آن ها را به شکیبایی دعوت می کرد و به

ص: ۹۱

۱- ر.ک: تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۵ و ۲۴۶؛ المعجم الکبیر، طبرانی، ج ۳، ص ۱۰۸؛ تاریخ مینه دمشق، ج ۱۴، ص ۱۹۳؛ کفایه الطالب، ص ۲۷۹؛ تهذیب الکمال، ج ۶، ص ۴۰۸؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ص ۱۷۰ و چاپ مطبوعه الزهراء، ج ۲، ص ۹۶؛ نظم درر السمطین، ص ۲۱۵؛ الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۹۳؛ الوافی بالوفیات، ج ۱۲، ص ۲۶۳؛ امتاع الاسماع، ج ۱۲، ص ۲۳۸ و ج ۱۴، ص ۱۴۶؛ ترجمه الامام الحسین علیه السلام، ابن عساکر، ص ۲۵۱ و ۲۵۲؛ معارج الوصول الی معرفه فضل آل الرسول، زرنندی شافعی، ص ۹۳؛ کتاب الفتوح، ابن اعثم، ج ۴، ص ۳۲۴؛ خلاصه تهذیب تهذیب الکمال، ص ۸۳؛ ذخائر العقبی، ص ۱۴۷؛ طرح التسریب، ج ۱، ص ۴۲؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۸۹؛ ینایع الموده، ج ۳، ص ۱۱ و ۱۲؛ المواهب اللدنیه، ص ۱۹۵؛ الخصائص الکبری، سیوطی، ج ۲، ص ۱۲۵؛ جوهره الکلام، ص ۱۲۰؛ مآتم الحسین او سیرتنا و سنتنا، علامه امینی، چاپ سال ۱۴۲۸، ص ۹۰ به نقل از منابع فراوان.

عمار و پدر و مادرش می فرمود: «ای آل یاسر! صبر پیشه کنید».(۱).

پس چرا آنان، از دین و نماز و روزه دست نکشیدند تا از مرگی که حتی زنان آن ها را به کام خود می کشید، رهایی یابند؟
آن ها به قدری مقاومت کردند تا مادر عمار، زیر شکنجهٔ مشرکان جان باخت.

امام حسین صلوات الله علیه باید زنان و کودکان را با خود به کربلا می برد تا اسیر و کشته شوند و با این کار، جلوی هر گونه شک و شبهه ای نسبت به ماجرای کربلا گرفته شود و مانع از پایمال شدن خون ها و عدم بهره مندی اسلام و مسلمانان از آن واقعه گردد؛ چون ممکن بود بنی امیه و طرفداران ایشان ادعا کنند که امام حسین صلوات الله علیه به دست دزدان و راهزنان به قتل رسیده، یا حیوانات وحشی او را دریده اند!

وقتی پاسداری از اسلام به وسیلهٔ این خون و این اسارت، مطلوب خدا باشد، آیا امام حسین صلوات الله علیه از آن دریغ می کند و مانع از حرکت زنان و کودکان به سوی کربلا می شود و اسلام را به حال خود رها می سازد؟ کسی که خونس را در راه دین می دهد، آیا در صورت نیاز اسلام، به نثار کمتر از خون بخل می ورزد؟ آیا آل یاسر نسبت به دین، جان نثارتر از امام حسین صلوات الله علیه بودند که زنان خود را در معرض قتل و شکنجه قرار دادند؟

چهارم: اسلام منحرف نگردید و هیچ گاه چنین نخواهد شد؛ بلکه عده ای از مدعیان اسلام، از اسلام منحرف شدند و با تمام توان کوشیدند تا مانع از مسلمان شدن مردم و التزام آنان به احکام اسلامی شوند.

ص: ۹۲

۱- مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۳۸۳؛ الاصابه، ابن حجر، ج ۶، ص ۵۰۰ و ج ۸، ص ۱۹۰؛ الاستیعاب، ابن عبد البر، ج ۴، ص ۱۵۸۹؛ شرح نهج البلاغه، معتزلی، ج ۲۰، ص ۳۶؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۷۲۸؛ الدرجات الرفیعه، ص ۲۵۶ و ۲۶۰؛ الجواهره فی نسب الامام علی و آله، ص ۹۸؛ المناقب خوارزمی، ص ۲۳۴؛ السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۴۸۳.

پنجم: پای بندی مردم به اسلام، در شرایط و زمان های مختلف، متفاوت است؛ همچنان که راه های هدایت و صیانت از دین و حفظ یقین شان و امور مؤثر در سلامت مسیرشان، در شرایط و ظرفیت های گوناگون، تفاوت دارد. برای عده ای تنها آموزش و ارشاد کافی است؛ و التزام برخی دیگر، نیاز به تشویق و تهدید بیشتر در مورد معروف و منکر دارد. چه بسا انحراف از مسیر صحیح، به جایی برسد که اصلاحش نیاز به چیزی فراتر از سلاح و ستیز و جهاد و فرو رفتن در امواج سهمگین بلا و نثار خون و جان فشانی داشته باشد.

این همان کاری بود که خود رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز انجام داد و در شرایط و زمان های مختلف، از روش های گوناگون تبلیغ استفاده کرد؛ همچنان که نیازها و شرایط و ابزارهای آن حضرت در مکه، با نیازها و شرایط و ابزارهای ایشان در مدینه تفاوت داشت و شرایط صلح حدیبیه، با اوضاع فتح مکه فرق می کرد و شرایط بدر و احد و حنین متفاوت بود.

ششم: آیا هیچ مسلمانی می تواند روزگار یزید و کارهای او را با روزگار و کارهای ابوبکر یکسان بداند؟ یا یزید را با عمر بن خطاب مقایسه کند؟ یا در سیره و روش، او را با امیرالمؤمنین علی صلوات الله علیه مقایسه نماید؟ در حالی که نمی توان روش ابوبکر و عثمان را یکسان دانست، چگونه می توان روزگار یزید را با دوران دیگر خلفا مقایسه کرد؟

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۱۰۹ (۱۹۴): یزید قاتل امام حسین (علیه السلام)

اشاره

حسین را چه کسی کشت؟ اگر بگویید یزید بن معاویه کشت، پس دلیلی صحیح از کتاب های خودتان بیاورید. (البته خودتان را به زحمت نیندازید. چون در کتاب های تان هیچ دلیلی نمی یابید که ثابت کند حسین را یزید کشته یا دستور قتلش را صادر کرده

ص: ۹۳

است.) اگر بگویید شمر بن ذی الجوشن کشت، پس چرا یزید را لعنت می کنید؟ اگر به خاطر کشته شدن حسین در روزگار یزید است، در روزگار امام غائب و خیالی شما هم عراق و فلسطین و افغانستان نابود شده اند و شیعیان به جان هم افتادند و او خوش می گذراند و هیچ کاری نمی کند و مسئول هر قطره خونی است که از مسلمانان ریخته می شود؛ چون شیعیان معتقدند که امام غائب شان، فرمان روای فعلی عالم هستی است.

پاسخ

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: در کتاب های ما دلایل صحیحی وجود دارد مبنی بر این که امام حسین صلوات الله علیه را یزید کشت؛ اما پیش از پرداختن به آن، باید شما پاسخ دهید که معیار صحیح بودن دلیلی که از ما می خواهید، چیست؟ آیا معیار، حدیث صحیحی است که سند داشته باشد و رجال سندش نزد شیعه معتبر باشند؟ چنین دلیلی به کار شما نمی آید؛ چون روایات شیعه را صحیح نمی دانید. اگر معیار، حدیث صحیحی است که رجال سندش مورد اعتماد اهل سنت باشد، این درخواستی غیرمنطقی است؛ چون شیعیان توثیقات رجالی اهل سنت را قبول ندارند، همان طور که اهل سنت نیز توثیقات رجالی شیعه را نمی پذیرند.

دوم: صحت حدیث، بستگی به توثیق رجال سند آن ندارد؛ زیرا ممکن است حدیثی متواتر باشد و به رجال سندش توجهی نشود؛ و چه بسا حدیثی دارای قرائن ویژه باشد که انسان به صحت آن قطع پیدا کند؛ همانند اعتراف خود قاتل یا دوستانش که دفاع از او را به عهده دارند.

جای سؤال است که چرا تبرئه یزید از خون امام حسین صلوات الله علیه این قدر برای شما اهمیت دارد؟ اگر ثابت شود که دستور قتل امام حسین صلوات الله علیه را یزید صادر کرده

ص: ۹۴

است، آیا همان طور که به لعن شمر و عمر بن سعد رضایت می دهید، به لعن یزید هم رضایت می دهید؟ شما اهل سنت برای حمله به یزید و اعلام بیزاری از او و راه و روشش، سزاوارتر از شیعیان هستند؛ چرا که یزید، فرزند پیامبر شما را به قتل رساند و به گزاف، خود را به مذهب شما منسوب کرد. پس باید انزجار و بیزاری شما، بیش از ما باشد.

چهارم: پرسش گر می پندارد که امام غائب، مسئول غضب فلسطین و جرم و جنایت های پیش آمده در این امت است؛ اما امامی که حقش غضب شده و از ترس کشته شدن، پنهان گردیده است، در برابر جرایم کسانی که قصد کشتنش را دارند و دیگر امامان را هم ظالمانه کشته اند، هیچ مسئولیتی ندارد. در غیر این صورت، پیامبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و آله نیز مسئول همه خون هایی است که در زمان او، توسط کسرا و قیصر و دیگر شاهان و ستمگران، به زمین ریخته شد؛ و حضرت موسی علیه السلام مسئول خون اسرائیلیانی است که فرعون و دیگر کافران بر زمین ریختند.

پنجم: اگر سخن منکران مهدی صلوات الله علیه را بپذیریم، آیا می توان گفت که از زمان وفات پیامبر صلی الله علیه و آله تا به امروز، هر خونی که بر زمین ریخته شده و هر سرزمینی که اشغال گردیده و هر ستمی که در کشورهای اسلامی رخ داده و هر ظلمی که بر مسلمان رفته، بر گردن خلفا و رؤسا و شاهان و حاکمان اسلامی است؟ کدام یک از امیران و شاهان و رؤسا، مسئولیت نابودی عراق و فلسطین و افغانستان و برادرکشی مسلمانان در سودان و سومالی را به عهده می گیرد؟

ششم: شیعیان نمی گویند که امام غایب، حاکم فعلی جهان هستی است؛ بلکه معتقدند که خداوند، امام مهدی صلوات الله علیه را به عنوان فرمانروای جهان منصوب کرد، ولی جباران و مستکبران، این حق را از او گرفتند و به او و دیگر مردم ظلم کردند؛ دقیقاً مثل زمانی که حاکم منصوب الهی، حضرت موسی علیه السلام بود و فرعون بر بنی اسرائیل

حکومت می کرد؛ یا حاکم الهی پیامبر صلی الله علیه و آله بود و کسری و قیصر و دیگر حاکمان، حق او را غصب کرده بودند؛ همچنان که نمود، حق حاکمیت حضرت ابراهیم علیه السلام را غصب کرده بود.

هفتم: بسیاری از امور، آن قدر روشن و آشکار است که برای اثباتش نیازی به دلیل و برهان نیست؛ همانند روشنی روز که اگر نیاز به اثبات داشته باشد، دیگر چیز صحیحی در ذهن نمی ماند. کشته شدن امام حسین صلوات الله علیه به دست یزید نیز از همین قبیل است؛ با این حال، شواهدی از دلایل اثبات کننده این موضوع را ذکر می کنم. اما می خواهم پیش از آن، سؤالی را بپرسم. آیا شما از نقش یزید در کشتن امام حسین صلوات الله علیه و تحریک به این قتل و شادمانی اش از این اتفاق خبر ندارید؟ اگر به راستی این را نمی دانید، واقعاً مصیبت بزرگی است! و اگر خود را به نادانی زده اید، مصیبتی بس بزرگ تر است! حتی اگر برای بازی و سرگرمی، خود را به نادانی زده باشید، کارتان موجب تحریف حقایق و ترویج باطل و ایجاد شبهه در اذهان مردم ساده دل می شود.

یزید قاتل امام حسین (علیه السلام)

در این باره، گوشه ای ناچیز از متون قابل استدلال را متذکر می گردم؛ متونی که به سه دسته تقسیم می شوند:

دسته اول: متونی که دلالت می کنند یزید لعنه الله قاتل است و به ابن زیاد و دیگران دستور داد امام حسین صلوات الله علیه را بکشند.

دسته دوم: متونی که نشان می دهد یزید از قتل امام حسین صلوات الله علیه راضی بود.

دسته سوم: کارهای یزید که نشان دهنده شادی او از وقایع پیش آمده برای امام حسین و اهل بیت و یارانش صلوات الله علیهم بود.

حال به بررسی هر یک از این امور سه گانه می پردازیم:

الف: فرمان یزید به قتل امام حسین (علیه السلام)

از جمله متونی که دلالت می کند یزید بن معاویه لعنهما الله دستور قتل سید الشهداء صلوات الله علیه و یارانش را صادر کرد:

۱. ابن زیاد به مسافر بن شریح یشکری گفت: این که حسین را کشتیم، به خاطر آن بود که یزید به من اشاره کرد: «یا او را بکش، یا تو را می کشم»، و من کشتن او را برگزیدم. (۱).

۲. ابن زیاد لعنه الله به امام حسین صلوات الله علیه نوشت: «باخبر شدم که در کربلا فرود آمده ای. امیرالمؤمنین یزید به من نوشته است که بر بستر نرم تکیه نزنم و از نان سیر نشوم تا تو را به خدا ملحق سازم، یا به فرمان من و یزید در آیی. والسلام». (۲).

یعقوبی می نویسد: یزید به ابن زیاد نوشت: «به من خبر رسیده که اهل کوفه به حسین نامه نوشته اند و از او خواسته اند که نزد آنان برود. او نیز از مکه به سوی آنان حرکت کرده است. در میان شهرها، شهر تو و از میان روزگاران، روزگار تو به آزمون او گرفتار آمد. او را بکش؛ و گرنه به نسب خودت و پدرت برمی گردی. مراقب باش از دستت نرو». (۳).

۳. یزید لعنه الله عمرو بن سعید بن عاص را به همراه لشکری، بر حاجیان مسلط کرد و امور حج را به او سپرد و سفارش کرد که امام حسین صلوات الله علیه را هر کجا یافت، ترور نماید. (۴).

۴. یزید لعنه الله به ولید بن عتبه نوشت: «از حسین و عبدالله بن عمر و عبدالرحمن بن ابی بکر و عبدالله بن زبیر، بیعت محکم بگیر و هر کس سر باز زد، گردنش را بزن و

ص: ۹۷

۱- الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۳۲۴.

۲- بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۳؛ العوالم، الامام الحسین، ص ۲۴۳؛ الفتوح، ابن اعثم، چاپ دار الاضواء، ج ۵، ص ۸۵؛ مناقب آل ابی طالب، مطبعه حیدریه، ج ۳، ص ۲۴۸؛ مطالب السؤل، ص ۴۰۰؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۲۵۷ و ۲۵۸.

۳- تاریخ یعقوبی، چاپ صادر، ج ۲، ص ۲۴۲.

۴- منتخب طریحی، ص ۳۰۴؛ مقتل الحسین، سید مقرر، ص ۱۶۵.

سرش را نزد من بفرست» (۱). به متن تاریخ یعقوبی توجه کنید: «هنگامی که نامه ام به تو رسید، حسین بن علی و عبدالله بن زبیر را احضار کن و از آن ها بیعت بگیر. اگر امتناع کردند، گردن شان را بزن و سرشان را برایم بفرست. از مردم نیز بیعت بگیر و هر کس سر باز زد، همین حکم را درباره اش اجرا کن. والسلام» (۲).

۵. یزید در نامه ای به فرماندار خود در مدینه نوشت: «در فرستادن پاسخ این نامه شتاب کن و نام همه کسانی را که فرمان بردار من هستند یا نافرمانی می کنند، بیان نما و همراه با سر حسین بن علی برایم بفرست» (۳).

۶. ولید بن عتبه، ماجرای خود با امام حسین صلوات الله علیه و ابن زبیر را به یزید لعنه الله خبر داد. زید خشمگین شد و به او نوشت: «وقتی نامه ام به دست تو رسید، دوباره از اهل مدینه، بیعت محکم تری بگیر. عبدالله بن زبیر را رها کن که از چنگ ما بیرون نمی رود و تا زنده است، هرگز از ما خلاص نمی گردد. همراه با پاسخ نامه ات، سر حسین بن علی را برایم بفرست. اگر چنین کنی، اسب های فراوانی در اختیار تو قرار می دهم و جوایز دیگری نیز پیش من خواهی داشت» (۴).

۷. یزید لعنه الله به ابن عباس و قریشیان مکه و مدینه، اشعاری نوشت؛ از جمله این که:

«با وجود دوری راه، به قریشیان برسانید که میان من و حسین، خدا و خویشاوندی حاکم است... من می دانم یا گمان نزدیک به علم دارم و در بسیاری از مواقع، گمان نیز

ص: ۹۸

۱- مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۱، ص ۱۷۸ _ ۱۸۰؛ مناقب آل ابی طالب، چاپ کتاب فروشی مصطفوی، قم، ایران، ج ۴، ص ۸۸؛ الفتوح، ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۰.

۲- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۱.

۳- الامالی، صدوق، چاپ نجف اشرف، عراق، سال ۱۳۸۹ ق، ص ۱۳۴ و ۱۳۵ و چاپ مؤسسه البعثه، ص ۲۱۶؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۱۲؛ العوالم، الامام الحسین، ص ۱۶۱؛ مدینه المعاجز، ج ۳، ص ۴۸۶.

۴- الفتوح، ابن اعثم، چاپ دار الاضواء، ج ۵، ص ۱۸.

تحقق می یابد. آن ادعاهایی که به واسطه آن، قصد کشتن مرا دارید، شما را ضعیف و بیچاره می کند و طعمه عقاب ها و کرکس ها می سازد».(۱).

۸. ابن عساکر می نویسد: «وقتی خبر قیام حسین به یزید رسید، به عبیدالله بن زیاد که کارگزار او در عراق بود، نامه نوشت و فرمان داد که با حسین بجنگد و در صورت پیروزی، او را نزد یزید ببرد».(۲) بر اساس نوشته ابن اعثم، ابن زیاد به اهل کوفه گفت: «یزید بن معاویه به من نوشته است که چهار هزار دینار و دویست هزار درهم میان شما تقسیم کنم و شما را برای جنگ با دشمن او، حسین بن علی گسیل دارم. گوش به فرمانش باشید و از او اطاعت کنید».(۳).

در جای دیگر از او نقل گردیده که «صد چندان به ارزاق شما افزوده شد».(۴).

سیوطی می گوید: «یزید به عبیدالله بن زیاد، والی خود در عراق نوشت که با حسین بجنگد».(۵).

آیا دستور جنگ، معنایی جز تلاش برای کشتن یا اسیر کردن طرف مقابل دارد؟

۹. وقتی سر مبارک امام حسین صلوات الله علیه را در برابر یزید لعنه الله قرار دادند، آن ملعون با چوب دستی بر دندان های امام زد و گفت: «قوم مان از در انصاف با ما وارد نشد؛ ولی شمشیرهایی که در دست ماست و از آن ها خون می چکد، انصاف را برقرار کرد. ما فرق

ص: ۹۹

-
- ۱- تاریخ دمشق، ج ۱۴، ص ۲۱۰؛ بغیه الطالب، ج ۶، ص ۲۶۱۰؛ تهذیب الکمال، ج ۶، ص ۴۱۹؛ البدایه و النهایه، چاپ دار احیاء التراث، ج ۸، ص ۱۷۷. و ر.ک: الفتوح، ابن اعثم، ج ۵، ص ۶۸ و ۶۹؛ تذکره الخواص، ص ۲۳۸.
 - ۲- ترجمه الامام الحسین علیه السلام، ابن عساکر، ص ۳۰۲؛ تاریخ دمشق، ج ۱۴، ص ۲۱۳؛ بغیه الطالب، ج ۶، ص ۲۶۱۴.
 - ۳- الفتوح، ابن اعثم، چاپ دار الاضواء، ج ۵، ص ۸۹.
 - ۴- الاخبار الطوال، ص ۲۵۳؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۵۸؛ العوالم، الامام الحسین، ص ۲۳۶.
 - ۵- تاریخ الخلفاء، چاپ دار الفکر، بیروت، سال ۱۳۹۴ ق، ص ۱۹۳؛ تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۵، ص ۱۰.

مردانی را شکافتیم که برایمان عزیز بودند، ولی بی مهری کردند و بر ما ستم نمودند»^(۱) در جمله دوم، قتل را به عهده می گیرد.

۱۰. آلوسی از تاریخ ابن وردی و کتاب الوافی بالوفیات نقل کرده است که وقتی زنان و کودکان حسین صلوات الله علیه را نزد یزید بردند و سرها در بالای نیزه ها، بر تپه های جیرون مشرف شدند، کلاغی صدا کرد. یزید گفت: «وقتی کجاوه ها هویدا شد و سرها بر بلندی جیرون مشرف گردید، کلاغی آواز داد. به او گفتم: مویه کنی یا نکنی، من طلبم را از پیامبر گرفتم»^(۲).

آلوسی در ادامه می گوید: «این کفر آشکار است. اگر صحت این سخنان ثابت شود، یزید قطعاً کافر است؛ همچنان که به شعر ابن زبیری متمثل شد و گفت: «ای کاش بزرگان قوم من که در بدر کشته شدند...»^(۳).

۱۱. غزالی آورده است: «یزید با ابن زیاد نامه نگاری کرد و او را به کشتن حسین تشویق نمود»^(۴).

۱۲. یزدی با چوبدستی به دندان های مبارک امام حسین صلوات الله علیه می زد و این اشعار را می خواند: «ای کاش بزرگان قوم من که در بدر کشته شدند، می دیدند که چگونه خزر جیان از ضربه های نیزه بی تاب گشته اند. و با دیدن این صحنه ها، از شادمانی می شکفتند و می گفتند: یزید! گوارایت باد و دستت شل مباد! آن گاه که شمشیرهای مان سینه خزر جیان را مالش داد و در میان شمشیرزادگان، کارزار جنگ بالا گرفت، دو برابر از بزرگان شان را کشتیم و آسیب جنگ بدر را جبران کردیم و حساب برابر شد.

ص: ۱۰۰

۱- ر.ک: مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۱؛ الاخبار الطوال، ص ۲۶۱؛ الفتوح، مجلد سوم، ج ۵، ص ۱۲۸؛ النجوم الزاهره، چاپ دار الکتب العلمیه، ج ۱، ص ۲۰۳؛ الفصول المهمه، ابن صباغ، ص ۲۰۵؛ مرآه الجنان، یافعی، ج ۱، ص ۱۳۵؛ مقاتل الطالبین، ص ۱۱۹؛ الارشاد مفید، ج ۲، ص ۱۱۹؛ مناقب آل ابی طالب، چاپ مکتبه مصطفوی، قم، ایران، ج ۴، ص ۱۱۴؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص او

۲- روح المعانی، ج ۲۶، ص ۷۲؛ تذکره الخواص، ص ۲۶۱ و ۲۶۲؛ منهاج السنه، ج ۴، ص ۵۴۹.

۳- روح المعانی، ج ۲۶، ص ۷۳.

۴- تذکره الخواص، ص ۶۳. و ر.ک: الصواعق المحرقة، ج ۲، ص ۶۳۱.

بنی هاشم پادشاهی را بازیچه خود قرار دادند؛ زیرا نه خبری آمده و نه وحیی نازل شده بود. من از فرزندان عتبه نیستم اگر از فرزندان احمد، انتقام کارهایش را نگیرم» (۱).

او در همه این ابیات، به روشنی اعتراف می کند خود این کارها را انجام داده است.

۱۳. تاریخ نگاران نوشته اند که یزید لعنه الله از عمرو بن سعید اشدق خواست امام را به جنگ وادارد و اگر نتوانست، او را ترور نماید. اشدق با لشکر بسیار به مکه رفت و هنگامی که امام از موضوع اطلاع یافت، از مکه خارج شد (۲).

یزید مکافات خود را دید

در موارد زیادی، مردم با یزید لعنه الله به عنوان قاتل امام حسین صلوات الله علیه برخورد می کردند؛ بدون آن که او انکار کند یا ملامت و مسئولیت را متوجه دیگران سازد:

۱. ابن عباس در نامه ای به یزید لعنه الله نوشت: «از من خواسته بودی که مردم را به سوی تو تشویق نمایم و از اطراف ابن زبیر متفرق سازم. هرگز چنین نمی کنم. خاک بر دهانت باد که حسین بن علی را تو کشتی. ای بی پدر! گمان مبر که کشته شدن حسین و جوانان بنی عبدالمطلب به دست تو را فراموش کرده ام. هر چه را فراموش کنم، این را فراموش نخواهم کرد که حسین بن علی را از حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله به حرم خدا کشاندی و عده ای را برای ترور او گماشتی و مردانی را گسیل داشتی تا در مکه با او بجنگند. تو به پسر مرجانه نوشتی که با مردان جنگی، به استقبال حسین برود و چاره ای بیندیشد و در کارش تأخیر نیندازد و پافشاری کند تا او و همراهانش از بنی عبدالمطلب را به قتل برساند. چیزی شگفت تر از این نیست که تو خواستار دوستی

ص: ۱۰۱

۱- ر.ک: البدایه و النهایه، چاپ دار احیاء التراث، ج ۸، ص ۱۸۷؛ مناقب آل ابی طالب، چاپ مکتبه مصطفوی، قم، ج ۴، ص ۱۱۴؛ الفتوح، مجلد سوم، ج ۵، ص ۱۲۹؛ المنتظم، ج ۵، ص ۳۴۳؛ تذکره الخواص، ص ۲۶۱ و ۲۶۲؛ آثار الجاحظ، ص ۱۳۰؛ سؤال فی یزید، ص ۱۴.

۲- حیاه الامام حسین بن علی، قرشی، ج ۳، ص ۴۶ به نقل از مرآه الزمان، نسخه عکس برداری شده در کتابخانه امیرالمؤمنین نجف اشرف، ص ۶۷.

و یاری از من هستی، در حالی که فرزندان پدرم را کشتی و خون من از شمشیر تو می چکد. مطمئن باش که فرصت نمی یابی. می دانم که پس از کشتن خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله خداوند به تو مهلت نمی دهد» (۱).

۲. وقتی معاویه پسر یزید، عهده دار خلافت شد، خطبه ای خواند و تأکید کرد که پدرش یزید لعنه الله قاتل امام حسین صلوات الله علیه است. او گفت: «ناگوارترین چیز بر ما این است که عاقبت بد و سرانجام شومش را می دانیم. او خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله را کشت و حرمت حرم را پاس نداشت و کعبه را ویران نمود» (۲).

۳. هنگامی که اسیران را وارد کردند، یزید لعنه الله به امام سجاد صلوات الله علیه گفت: «تو فرزند همان کسی هستی که خدا او را کشت؟». امام فرمود: «من علی هستم. پسر کسی که تو او را کشتی». سپس این آیه را خواند: «وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا» (۳) هر کس مؤمنی را عمدتاً بکشد، جزای او جهنم است که جاودانه در آن می ماند» (۴). همچنین فرمود: «ای یزید! خون های ما برای تو کافی است» (۵).

۴. ابن اعثم روایت می کند: امام سجاد صلوات الله علیه به یزید لعنه الله فرمود: «اگر می دانستی که نسبت به پدر و برادران و عموها و خانواده ام چه کردی و چه جنایتی مرتکب شدی، به کوه ها می گریختی و خاکسترنشین می شدی و ناله و فغان سر می دادی. سر حسین، فرزند فاطمه و علی، بر دروازه شام نصب گردیده، در حالی که او امانت خدا در میان شما بود» (۶).

ص: ۱۰۲

-
- ۱- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۸ و ۲۴۹ و ۲۵۰. و ر.ک: الکامل فی التاریخ، ج ۱۴، ص ۱۲۸؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۵۲؛ المعجم الکبیر، ج ۱۰، ص ۲۴۳.
 - ۲- الصواعق المحرقة، ج ۲، ص ۶۴۱؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۵۴؛ ینابیع الموده، ج ۳، ص ۳۶.
 - ۳- سوره نساء، آیه ۹۳.
 - ۴- تذکره الخواص، ص ۶۳ به نقل از غزالی.
 - ۵- مقاتل الطالبیین، ص ۱۲۰ و منشورات مکتبه الحیدریه، ص ۸۰.
 - ۶- الفتوح، ابن اعثم، چاپ دار الاضواء، ج ۵، ص ۱۳۲.

۵. امام سجاد صلوات الله عليه در خطبه مشهور خود در دمشق، خطاب به یزید لعنه الله فرمود: «این محمد، جد من است یا تو؟ اگر بگویی جد تو است، دروغ گفته ای و کافر گشته ای. و اگر معتقدی که جد من است، پس چرا خاندان او را کشتی؟» (۱).

۶. حضرت زینب صلوات الله عليها در خطبه معروف خود به یزید لعنه الله فرمود: «با ریختن خون ذریه محمد صلی الله علیه و آله و خاموش کردن ستارگان زمین از خاندان عبدالمطلب، غده سر باز کرد و بنیاد برکنده شد.» (۲).

ب: رضایت یزید از کشتن امام حسین (علیه السلام)

بهتر است در آغاز، به موضع گیری علمای اهل سنت در این خصوص اشاره کنیم و سپس درباره رضایت آن ملعون از قتل سید الشهداء صلوات الله علیه سخن بگوئیم.

محکومیت یزید از سوی علمای اهل سنت

علمای اهل سنت، پیش از دیگران یزید لعنه الله را محکوم کرده اند و کار او را رد نموده اند و در این باره سخنان ها گفته اند. جاحظ از جواز لعن یزید می گوید و کشته شدن امام حسین صلوات الله علیه به دست او و دیگر کارهایش را ذکر می کند و می نویسد: «یزید فاسق و ملعون است. هر کس از گفتن ناسزا به این ملعون نهی کند، خود نیز ملعون می باشد.» (۳).

... چرا که همه مسلمانان اجماع دارند که هر کس مؤمنی را به عمد یا با تأویل نادرست بکشد، ملعون است. حال اگر

ص: ۱۰۳

۱- الفتوح، ابن اعثم، چاپ دار الازواء، ج ۵، ص ۱۳۳؛ مقتل الحسين، خوارزمی، ج ۲، ص ۲۴۲؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۹؛ العوالم، الامام الحسين، ص ۴۳۹؛ لواعج الاشجان، ص ۲۳۶.

۲- الخطبه فی بلاغات النساء، ص ۲۱ و ۲۲؛ مقتل الحسين، خوارزمی، ج ۲، ص ۶۴؛ اعلام النساء، ج ۲، ص ۵۰۴؛ اللهوف، ص ۷۹ - ۸۰ و چاپ انوار الهدی، قم، ص ۱۰۶؛ الحقائق الوردیه، ج ۱، ص ۱۲۹ - ۱۳۱؛ الاحتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۳۶؛ مثير الاحزان، ص ۸۰؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۴ و ۱۵۹؛ العوالم، الامام الحسين، ص ۴۳۴؛ قاموس الرجال، تستری، ج ۱۲، ص ۲۷۰ و ۲۷۱.

۳- آثار الجاحظ، ص ۱۲۹ و چاپ دیگر، ص ۳۹۸، رساله یازدهم درباره بنی امیه.

قاتل، سلطان ستم گر یا امیر عصیان گر باشد، مگر می شود ناسزا گفتن به او و خلع و نفی و عیب جوئی اش را حلال ندانست؟ (۱).

... کسی که به واسطه قتل، مستحق عنوان کفر می شود، قطعاً به پای فرد سنت شکن و ویران گر کعبه نمی رسد. (۲).

همچنین می توانید به سخنان برهان حلبی، علی بن محمد کیهراسی، ذهبی، شیخ محمد عبده، (۳).

ابن جریر و دیگران رجوع کنید. آلوسی نیز درباره کارهایی که یزید لعنه الله با خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله انجام داد، سخنان خوبی دارد. احمد بن حنبل نیز به کفر یزید لعنه الله حکم کرده است. (۴).

عمر بن عبدالعزیز، به کسی که یزید را امیرالمؤمنین می خواند، بیست تازیانه زد. (۵).

از این جوزی درباره لعن یزید پرسیدند. گفت: «احمد حنبل، لعن او را جایز شمرده است. ما او را به خاطر کاری که با نواده رسول خدا صلی الله علیه و آله کرد و آل پیامبر را سوار بر جهاز شتران به سوی شام برد، دوست نداریم». (۶).

سیوطی می گوید: «خدا قاتل حسین را لعنت کند؛ همچنین ابن زیاد و یزید را». (۷).

جواز لعن یزید، از برزنجی در کتاب

ص: ۱۰۴

۱- آثار الجاحظ، ص ۱۳۰.

۲- آثار الجاحظ، ص ۱۲۹ و ۱۳۰.

۳- السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۲۶۸؛ تاریخ ابن خلکان، چاپ ایران، ج ۱، ص ۳۵۵، ترجمه الکیهراسی علی بن محمد، به نقل از ذهبی در سیر اعلام النبلاء؛ روض الباسم، ج ۲، ص ۳۶؛ تفسیر المنار، ج ۱، ص ۳۶۷ و ج ۲، ص ۱۸۳ و ۱۸۵؛ شذرات الذهب، ج ۱، ص ۶۹.

۴- الاتحاف بحب البشر، ص ۶۸ و ۶۳. و ر.ک: البدايه و النهايه، چاپ دار احیاء التراث العربی، ج ۸، ص ۲۴۵.

۵- الصواعق المحرقة، ج ۲، ص ۶۳۳ و ۶۳۴ و ۶۴۲؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۴۰؛ تاریخ الخلفاء، چاپ دار الفکر، سال ۱۳۹۴ ق، ص ۱۹۴.

۶- مرآه الزمان، ج ۸، ص ۴۹۶، حوادث سال ۵۹۷. و ر.ک: الصواعق المحرقة، ج ۲، ص ۶۳۴ و ۶۳۵؛ منهاج السنه، ج ۴، ص ۵۶۵ - ۵۷۳؛ مقتل الحسين، مقرر، ص ۳۳.

۷- تاریخ الخلفاء، ص ۲۰۷.

الاشاعه، ابویعلی، ابن جوزی، تفتازانی و سیوطی نقل شده است که می توانید به آدرس های ذکر شده در پاورقی رجوع کنید. (۱).

ذهبی می گوید: «یزید به شدت دشمن اهل بیت بود. مسکرات می نوشید و دست به اعمال منکر می زد. دولت او با کشتن حسین آغاز شد و با واقعه حره به پایان رسید». (۲).

ابن خلدون درباره کشته شدن امام حسین صلوات الله علیه توسط یزید لعنه الله می نویسد: «کشتن حسین از کارهایی است که فسق یزید را تأکید می کند. حسین در این ماجرا به مقام شهادت رسید». (۳).

این ها مستی از خروار بود و عاقل را یک اشاره کافی است.

ج: شواهدی از رفتار یزید

یزید لعنه الله در بسیاری از موارد، به شادی و خشنودی اش از کشتن امام حسین صلوات الله علیه تصریح کرده است. او به نعمان بن بشیر می گوید: «سپاس خدایی را که حسین را کشت». (۴).

حرکات و رفتار او، نشان دهنده این رضایت و شادی است. سیوطی و ابن جریر نوشته اند: «وقتی حسین به قتل رسید، یزید خوشحال شد و جایگاه ابن زیاد را ارتقا بخشید و به او را صله و انعام داد و به خاطر کارهای او، شادمانی کرد؛ اما بعدها پشیمان گردید و مسلمانان از او منزجر شدند و کینه اش را به دل گرفتند». (۵).

جاحظ سخنی دارد که خلاصه اش این است: «منکراتی که یزید مرتکب شد _ از قبیل کشتن حسین، به اسارت بردن دختران پیامبر صلی الله علیه و آله، چوب زدن بر دندان های حسین، ترساندن اهل مدینه و ویران کردن کعبه _ نشان دهنده قساوت قلب و خشونت

ص: ۱۰۵

۱- روح المعانی، ج ۲۶، ص ۷۲ و ۷۳؛ و ر.ک: المنتظم، ابن جوزی، ج ۵، ص ۳۴۲ و ۳۴۵؛ الصواعق المحرقة، ج ۲، ص ۵۸۰ و ۶۳۴ و ۶۳۵.

۲- شذرات الذهب، ج ۱، ص ۶۹.

۳- مقدمه ابن خلدون، ص ۱۸۱.

۴- ر.ک: مقتل الحسين، خوارزمی، ج ۲، ص ۵۹ و چاپ دیگر، ص ۳۵.

۵- ر.ک: الكامل فی التاريخ، چاپ دار صادر، ج ۴، ص ۸۷؛ تاریخ الخلفاء، چاپ دار الفکر، ص ۱۹۵؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۱۷؛ معالی السبطين، حائری، ج ۲، ص ۱۸۷؛ مقتل الحسين، مقرر، ص ۳۴.

و بداندیشی و کینه توزی و بغض و نفاق و خروجش از ایمان و دشمنی اش با اهل بیت است»^(۱).

تفتازانی می گوید: «حقیقتاً رضایت یزید از قتل حسین و شادی او از این کار و اهانتش به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله، متواتر معنوی است؛ اگر چه تفصیل و جزئیات آن، خبر واحد است. ما در مورد کار و حتی ایمان او، هیچ احتیاطی نمی کنیم و خواستار لعنت خداوندی بر او و یاران و مددکارانش هستیم»^(۲).

سبط ابن جوزی می نویسد: «به گفته غزالی، ادعا کرده اند که حسین اشتباهی کشته شد. چگونه چنین چیزی ممکن است؟ امکان اشتباه در مورد حسین وجود نداشت؛ چون علیه او جنگ به راه انداختند و یزید در مورد او، به ابن زیاد نامه نوشت و به کشتن حسین تشویق کرد و آب را بر او بست و وی را با لب تشنه کشت و خاندانش را بدون لباس مناسب، بر جهاز شتران سوار کرد و به همراه سر مبارک، روانه اسارت نمود و با چوب دستی، بر دندان های حسین کوبید»^(۳).

ابن جوزی درباره بیعت یزید لعنه الله می گوید: «از او کارهایی سر زد که هر یک به تنهایی، موجب گسستن پیمان خلافت می شود؛ از جمله: غارت مدینه، هدف قرار دادن کعبه با منجنیق، کشتن حسین و خاندانش، چوب زدن بر دندان هایش و حمل سرها بر فراز نیزه ها»^(۴).

یزید لعنه الله به امام سجاد صلوات الله علیه گفت: «ای علی بن الحسین! رفتار خدا با پدرت را چگونه دیدی؟». سپس درباره او، با اطرافیانش مشورت کرد و آن ها به کشتن وی نظر

ص: ۱۰۶

۱- آثار الجاحظ، ص ۱۲۸ و ۱۲۹.

۲- ر.ک: شذرات الذهب، ج ۱، ص ۶۸ و ۶۹؛ شرح العقائد النسفیة، تفتازانی، ص ۱۸۸؛ فیض القدير، ج ۳، ص ۱۰۹؛ تفسیر الآلوسی، ج ۲۶، ص ۷۲؛ فلك النجاه، ص ۹۳.

۳- تذکره الخواص، ص ۶۴. و ر.ک: الصواعق المحرقة، ج ۲، ص ۶۳۱.

۴- مقتل الحسین، مقرر، ص ۱۱ و چاپ دیگر، ص ۳۱ به نقل از الفروع، چاپ المنار، سال ۱۳۴۵ ق، باب قتل اهل البغی.

دادند. (۱) او سکوت کرد. به همین خاطر، حضرت زینب علیها السلام یزید را سرزنش نمود. (۲).

همچنین آن ملعون به امام سجاد صلوات الله علیه گفت: «هر مصیبتی که به شما برسد، نتیجه کار خودتان است». (۳).

و گفت: «پدر و پدر بزرگت می خواستند امیر شوند. خدا را شکر که آن دو را خوار کرد و خون شان را ریخت». (۴).

او سر مبارک امام حسین صلوات الله علیه را طلبید و با چوبی که در دست داشت، به دندان های مبارکش کوبید. (۵).

و گفت: «ای حسین! نتیجه سرکشی خود را دیدی». (۶).

جایزه یزید به ابن زیاد

هنگامی که عیدالله بن زیاد، امام حسین صلوات الله علیه را به قتل رساند، یزید لعنه الله به او یک میلیون درهم جایزه داد. (۷).

پس از شهادت امام حسین صلوات الله علیه، وقتی سلم بن زیاد، برادر عیدالله بن زیاد، نزد یزید رفت، یزید به او گفت: «محبت شما پسران زیاد، بر آل ابوسفیان واجب شد». (۸).

ص: ۱۰۷

۱- اثبات الوصیه، ص ۱۴۳. و ر.ک: الفتوح، ابن اعثم، چاپ دار الاضواء، ج ۵، ص ۱۳۰.

۲- بلاغات النساء، احمد بن ابی طاهر، ص ۲۱؛ مقتل الحسين، خوارزمی، ج ۲، ص ۶۲؛ اخبار الزینبیات، عیدلی، ص ۸۶؛ اللهوف، چاپ ۱۳۶۹ ق، ص ۷۹.

۳- ر.ک: الكامل فی التاريخ، ج ۴، ص ۸۷؛ تاریخ الامم و الملوک، ج ۴، ص ۳۵۲ و ۳۵۵؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۵۲ در تفسیر همین آیه از سوره شوری؛ تذکره الخواص، ص ۲۶۲؛ مقاتل الطالبین، ص ۱۲۰؛ الارشاد، مفید، ج ۲، ص ۱۲۰؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۲۰.

۴- الفتوح، ابن اعثم، چاپ دار الاضواء، ج ۵، ص ۱۳۱. و ر.ک: مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۳۰۹؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۷۵ و ۱۷۶؛ العوالم، الامام الحسين، ص ۴۱۱؛ شجره طوبی، ج ۱، ص ۱۶۴.

۵- مقتل الحسين، مقرر، ص ۴۵۴؛ الاتحاف بحب الاشراف، ص ۲۳؛ الكامل فی التاريخ، چاپ دار صادر، ج ۴، ص ۸۵؛ تذکره الخواص، ص ۱۴۸؛ الصواعق المحرقة، ج ۲، ص ۵۸۰؛ الفروع، ابن مفلح، ج ۳، ص ۵۴۹؛ شرح مقامات حریری شریشی، ج ۱، ص ۹۳. و ر.ک: مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۹۵؛ الفصول المهمه، ابن صباغ، ص ۲۰۵؛ الخطط، مقریزی، ج ۲، ص ۲۸۹؛ البدایه و النهایه، چاپ دار احیاء التراث، ج ۶، ص ۲۶۰؛ مناقب آل ابی طالب، مطبوعه حیدریه، ج ۳، ص ۲۶۱؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۱۹ و ۳۲۰ و ۳۰۹.

۶- الکواکب الدریه، مناوی، ج ۱، ص ۵۶.

۷- الفتوح، ابن عثم، چاپ دار صادر، ج ۵، ص ۱۳۵.

٨- الفتوح، ابن اعثم، چاپ دار صادر، ج ٥، ص ٣٦؛ ينابيع الموده، چاپ دار الاسوه، ج ٣، ص ٣١؛ الصراط السوى فى مناقب آل النبى، ص ٨٥.

یزید لعنه الله پس از کشته شدن امام حسین صلوات الله علیه به ابن زیاد لعنه الله نوشت: «تو به بالا-ترین جایگاهی که می توانستی، رسیدی؛ همان گونه که شاعر می گوید: بالا رفتی و از ابرها گذشتی. جز جایگاه خورشید، محلی برای نشستن تو نیست. نزد من آی تا به خاطر کاری که کرده ای، به تو جایزه دهم». وقتی عیدالله نزد او رفت، یزید به استقبال وی شتافت و میان دو چشمش را بوسید و او را بر تخت شاهی نشانید و نزد زنان خود برد و به آوازه خوان گفت: «آواز بخوان» و به ساقی گفت: «بنوشان. شرابی به من بنوشان که درونم را سیراب کند. سپس همانند آن را به ابن زیاد بنوشان. او در نزد من، جایگاه امانت و رازداری دارد و بر مرز غنیمت و جهاد من پاسبان است. ابن زیادی که قاتل آن شورش گر - یعنی حسین - است و نابود کننده دشمنان و حسودان می باشد». یزید لعنه الله یک میلیون درهم به ابن زیاد و عمر بن سعد داد و مالیات یک سال عراق را به او واگذار کرد.^(۱)

وقتی یزید در بوستان خضرای خود بود و خبر کشته شدن امام حسین صلوات الله علیه را شنید، تکبیر بلندی گفت.^(۲) وقتی اسیران به شام رسیدند، اطرافیانش را فراخواند و همگی بر او وارد شدند و پیروزی اش را تبریک گفتند.^(۳) وقتی سر مبارک امام حسین صلوات الله علیه در برابرش قرار گرفت، با چوبدستی بر دندان های مبارک امام زد و گفت: «قوم مان از در انصاف با ما وارد نشد؛ ولی شمشیرهایی که در دست ماست و از آن ها خون می چکد، انصاف را برقرار کرد. ما فرق مردانی را شکافتیم که برایمان عزیز بودند،

ص: ۱۰۸

۱- ر.ک: شرح الاخبار، چاپ مرکز نشر اسلامی، قم، ج ۳، ص ۲۵۳؛ مرآه الزمان فی تواریخ الاعیان، ص ۱۰۶؛ تذکره الخواص، ص ۲۹۰؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۷.

۲- . تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۲.

۳- البدایه و النهایه، چاپ ۱۹۶۶ میلادی، ج ۸، ص ۱۹۷ و چاپ دار احیاء التراث العربی، ج ۸، ص ۲۱۵؛ تاریخ الامم و الملوک، چاپ مؤسسه اعلمی، ج ۴، ص ۲۹۳؛ و ر.ک: سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۰۹.

ولی بی مهری کردند و بر ما ستم نمودند». سپس سر مبارک را سه روز بر دروازه قصر آویخت. (۱).

در جای دیگر آمده است: سه روز در دمشق آویخته شد و سپس در انبار اسلحه قرار گرفت. (۲)

همچنین گفته اند: بر دروازه مسجد دمشق آویخته (۳) و نوشته اند: در مسجد جامع دمشق، در همان جایی آویخته شد که سر یحیی بن زکریا علیه السلام آویخته شده بود. (۴).

شاید او هر از گاه، سر مبارک را در جاهای مختلف می آویخت. او اسیران را نیز در زندانی حبس کرد که از سرما و گرما محفوظ نبودند. (۵)

روایت شده است که عبدالملک بن مروان، به حجاج بن یوسف نوشت: «مرا از خون اهل بیت صلوات الله علیهم دور بدار؛ چون به چشم خود دیدم که حکومت فرزندان حرب، پس از کشتن حسین صلوات الله علیه از دست رفت». (۶) این سخن، آشکارا می گوید که یزید بن معاویه بن ابی سفیان بن صخر بن حرب، قاتل حسین بن علی صلوات الله علیه بود. او این جنایت را به همه فرزندان حرب نسبت می دهد و از دست رفتن پادشاهی آن ها را به خاطر کشتن دردناک امام حسین صلوات الله علیه می داند.

ص: ۱۰۹

۱- ر.ک: الخطط، مقریزی، ج ۲، ص ۲۸۹؛ الاتحاف بحب الاشراف، ص ۲۳؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۲، ص ۷۵؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۱۹.

۲- البدایه و النهایه، چاپ دار احیاء التراث، ج ۸، ص ۲۲۲؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۱۹.

۳- الامالی، صدوق، چاپ نجف اشرف، سال ۱۳۸۹ ق، ص ۱۴۷ و چاپ مؤسسه البعثه، ص ۲۳۱؛ روضه الواعظین، ص ۱۹۱؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۵۶؛ العوالم، الامام الحسین، ص ۳۹۶؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۴، ص ۸.

۴- صبح الاعشی، چاپ مؤسسه المصریه العامه، ج ۴، ص ۹۷؛ تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۱۵۷؛ الروض المعطار، حمیری، ص ۲۳۷.

۵- الامالی، صدوق، ص ۱۴۸ و چاپ مؤسسه البعثه، ص ۲۳۱؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۰؛ العوالم، الامام الحسین، ص ۴۴۰؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۷۲.

۶- ر.ک: جواهر المطالب، ابن دمشقی، ج ۲، ص ۲۷۸؛ ترجمه الامام الحسین از طبقات ابن سعد، ص ۹۲؛ تذکره خواص الامه، ص ۲۷۲ به نقل از طبقات ابن سعد؛ الفصول المهمه، ابن صباغ، ج ۲، ص ۸۶۳؛ ینابیع الموده، ج ۳، ص ۱۰۶؛ بصائر الدرجات، ص ۴۱۷؛ الاختصاص، ص ۳۱۵؛ الثاقب فی المناقب، ص ۳۶۱؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۰۴؛ مدینه المعاجز، ج ۴، ص ۳۴۳ و ۳۴۴ و ۳۴۶ و ۳۴۷ و ۳۴۸ و ۴۰۳ و ۴۰۴؛ ینابیع المعاجز، ص ۱۱۳؛ بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۴۴ و ۱۱۹؛ مناقب اهل البیت، شیروانی، ص ۲۵۷؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۲۳؛ شرح احقاق الحق، الملحقات، ج ۱۲، ص ۹۹؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۷۲.

اگر پندار هواداران یزید صحت داشت و یزید لعنه الله دستور قتل امام حسین صلوات الله علیه را صادر نکرده بود، باید ابن زیاد و عمر بن سعد و شمر بن ذی الجوشن و دیگر کسانی را که در کشتن امام حسین صلوات الله علیه شرکت داشتند، محاکمه می کرد و به حساب آنان می رسید. همچنین باید عمرو بن سعید اشدق را به سزایش می رساند که رئیس شرطه مدینه _ عمرو بن زبیر بن عوام _ را مأمور کرد تا خانه های بنی هاشم را در مدینه خراب کند. او نیز چنین کرد و خانه ابن مطیع را هم ویران نمود. (۱).

یزید لعنه الله دست کم باید از کارهای ابن زیاد و عمرو بن سعید اشدق و دیگران، اعلام براءت می کرد. او نباید رضایت می داد که پیروان دمشق ابوسفیان، با دف و شادی و سرور، به استقبال اسیران بروند. (۲).

با توجه به همه مطالبی که گذشت، دیگر معنا ندارد که شماری از اهل سنت، یزید لعنه الله را از جنایاتش تبرئه نمایند و ادعا کنند که آن ملعون، فرمان قتل امام حسین صلوات الله علیه را صادر نکرد و به این کار راضی نبود و تلاش می کرد از درگیر شدن جنگ میان شامیان و عراقیان جلوگیری کند.

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۱۱۰ (۱۹۵): علم غیب حسین (علیه السلام) و اقدام به خودکشی

اشاره

بنا بر مذهب شیعه، حسین کاملاً از غیب آگاهی داشت. اما آیا قیام او به همراه خانواده اش، خودکشی نبود؟ اگر بگویی آری، بر او عیب نهاده ای و به کشتن خود و

ص: ۱۱۰

-
- ۱- ر.ک: الاغانی، چاپ ساسی، ج ۴، ص ۱۵۶.
 - ۲- الامالی، صدوق، ص ۱۰۰؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۲۷؛ العوالم، الامام الحسین، ص ۴۲۷؛ لواعج الاشجان، ص ۲۲۰. و ر.ک: مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۶۰ - ۶۱.

فرزندانش متهم ساخته ای. و اگر بگویی نه، عصمتش را زیر سؤال برده ای و از امامت ساقطش کرده ای.

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: امام حسین صلوات الله علیه به تصریح آیه تطهیر و حدیث کساء و دیگر ادله، معصوم است و چنین عصمتی، با هیچ یاوه ای زیر سؤال نمی رود. اگر پرسش گر، درک درستی از امور و احوال معصوم (پیامبر یا امام) را ندارد، نمی تواند با استناد به ناتوانی اش در فهم و درک، اصل عصمت را زیر سؤال ببرد؛ بلکه باید با دلایل متقن و با دوری از شبهات، به بررسی موضوع پردازد و این گونه مسائل را با اهل بصیرت و دانش دینی در میان بگذارد.

دوم: سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله که می فرماید: «الحسن و الحسین امامان قاما او قعدا»، امامت امام حسین صلوات الله علیه را به اثبات می رساند و کسی نمی تواند این حدیث را نادیده بگیرد.

سوم: شیعه معتقد نیست که امامان صلوات الله علیهم به طور کامل از غیب خبر دارند؛ بلکه معتقد است کلیه اموری که در امامت عامه و حفظ دین، مورد نیازشان می باشد و آنچه که آنان را یاری می رساند و در انجام مسئولیت بزرگ و خطیرشان مدخلیت دارد، خداوند به واسطه پیامبر صلی الله علیه و آله، به امامان ابلاغ نموده است. آنچه که به تربیت نفوس و رسیدن به کمال و سیر ائمه به سوی خدا مربوط می شود، از همین قبیل است. اگر امام اراده کند، مواردی نظیر شمارش ریگ های بیابان و امثال آن را نیز می داند؛ اما زمانی اراده می کند که اثری مربوط به موارد مذکور داشته باشد.

چهارم: حضرت اسماعیل و پدرش حضرت ابراهیم صلوات الله علیهما هر دو پیامبر بودند. وقتی اسماعیل در مقابل پدرش تسلیم شد و از او خواست که سرش را ببرد، آیا با این کار، اقدام به خودکشی کرد؟ اگر بگویی آری، به حضرت اسماعیل عیبی نهاده ای و او را متهم کرده ای که در حال اختیار، به قتل خود اقدام نمود. و اگر بگویی نه، عصمت او را زیر سؤال برده ای و از نبوت ساقطش کرده ای.

پنجم: پیامبر صلی الله علیه و آله می توانست از غیب و حوادث پیش رو در جنگ ها، با خبر شود. حال وقتی که دستور جنگ با مشرکان را صادر کرد، آیا حمزه و جعفر بن ابی طالب و دیگر شهدای اسلام را تشویق به خودکشی نمود؟

ششم: این که امام حسین صلوات الله علیه می دانست کشته می شود، بدان معنا نیست که برای جنگ افروزی با دشمنان رفته بود. او می دانست که هیچ یآوری برای دفاع از خود ندارد و تنها به خاطر صیانت و حفاظت از حرمت مکه، از آنجا خارج شد تا بنی امیه با ترور او، حرمت حرم الهی را نشکنند؛ اما دشمنانش او را در کربلا فرود آوردند و برای کشتنش لشکرکشی کردند و محاصره اش نمودند و آن جنایت هولناک را مرتکب شدند.

و الحمد لله و الصلاة و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۱۱۱ (۱۹۶): ولایت تکوینی و خودکشی حسین (علیه السلام)

اشاره

علمای شما می گویند: امامان ولایت تکوینی دارند و همه ذرات هستی، در برابر آن ها سر تسلیم فرود می آورند. آیا شما، تسلیم ولایت تکوینی حسین نبود؟ اگر بگویی تسلیم بود، معنایش این است که حسین ولایت تکوینی خود را به کار نگرفت و خودکشی کرد. و اگر بگویی تسلیم نبود، سخن همه علمای شیعه را که قائل به ولایت تکوینی هستند، تکذیب کرده ای.

ص: ۱۱۲

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: ولایت تکوینی _ به معنای کرنش همه ذرات هستی در برابر سلطه پیامبر و امام _ جزو عقاید اصلی و اساسی شیعه نیست که همه به آن پای بند باشند؛ بلکه این نظر برخی از علمای ما است. سخن شیعه آن است که خداوند متعال، به تناسب مسئولیتی که پیامبران و جانشینان ایشان دارند، توانایی هایی به آنان عطا فرموده تا بر اساس ضوابطی که مورد رضای خدا است و در محدوده ای که منجر به سلب آزادی دیگران و از بین رفتن اختیارشان نمی شود، مورد استفاده قرار دهند.

به طور مثال: خداوند متعال مانع از کشته شدن پیامبران به دست بنی اسرائیل نشد و اگر جایی نیاز به دخالت بود، در خارج از دایره اختیار مردم دخالت کرد؛ همچنان که می فرماید: «قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَ سَيِّئًا عَلَيَّ اِبْرَاهِيمَ» (۱) گفتیم: ای آتش! بر ابراهیم سرد و سلامت شو». خدا مانع از کارهای اختیاری مردم نشد و جلوی تصمیم گیری، جمع آوری هیزم، افروختن آتش، تهیه منجنیق و پرتاب ابراهیم علیه السلام را نگرفت؛ بلکه اراده الهی در خارج از دایره اختیار مردم دخالت کرد و مانع از سوزاندن آتش شد و فرمود: «ای آتش! بر ابراهیم، سرد و سلامت شو». اگر میان آن ها و خواسته هایشان پرده می افتاد، زبان شان در برابر خدا دراز بود و گمان می کردند که خداوند به آن ها ظلم کرده است.

همین سخن را می توان در مورد شب هجرت و پنهان شدن پیامبر صلی الله علیه و آله در غار گفت؛ چرا که خداوند متعال، مانع از محاصره خانه پیامبر توسط مشرکان و جست و جو و استخدام راه بلد و تشخیص مسیر حرکت نشد، بلکه خارج از دایره

ص: ۱۱۳

اختیار آن‌ها دخالت کرد و درختی روئید و عنکبوتی تار انداخت و کبوتری بر آستانه غار تخم گذاشت.

دوم: کرنش شمر و یزید و دیگران در برابر ولایت تکوینی، به معنای سلب اختیار از آنان و دخالت اجباری و جلوگیری از خواسته‌ها و اقدامات آنان نیست. به همین خاطر خداوند، مانع از قتل حضرت موسی علیه السلام به دست فرعون نشد، بلکه گذاشت او کارش را بکند؛ اما از سوی دیگر، دریا را برای موسی علیه السلام شکافت و وقتی فرعون وارد شد، دریا به هم پیوست و او غرق گردید. همچنین از کسانی که می‌خواستند حضرت عیسی علیه السلام را به قتل برسانند، جلوگیری نکرد؛ بلکه خارج از اراده آن‌ها تصرف نمود و عیسی علیه السلام را نزد خود عروج داد و خبرچین را شبیه او گرداند تا عقوبت کار خود را ببیند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز از گوشت مسمومی که زن خیبری مهیا کرده بود، تناول فرمود و سم در ایشان اثر کرد و در بیماری منجر به وفاتش، گسستن استخوان‌های کمر را احساس نمود. این در حالی است که پس از خوردن مقداری از گوشت و تأثیر سم در حضرت، خداوند متعال گوشت گوسفند را به سخن آورد و از مسموم بودنش خبر داد. پس چرا خداوند آن را پیش از خوردن، به سخن و انداخت؟ مگر خداوند، حاکم بر همه ذرات جهان نیست؟ (۱).

سوم: قدرت بخشیدن به پیامبر و امام برای تصرف در همه اشیاء، به معنای اجازه هر گونه تصرفی نیست. درست است که شما توان انجام خواسته‌های خود را دارید، ولی نمی‌توانید آن را در کشتن مردم به کار گیرید. خداوند متعال به حضرت سلیمان و حضرت داود علیهما السلام توانایی فوق العاده‌ای عطا فرمود، اما اجازه نداد هر گونه که دل‌شان می‌خواهد، از آن بهره بگیرند؛ بلکه موازین ویژه‌ای برای آن‌ها مشخص کرد تا

ص: ۱۱۴

۱- شاید پرسش‌گر معتقد است که خداوند متعال، قاتل پیامبر است. مترجم

در همان چارچوب عمل کنند. اگر خدا می دانست که آن ها در بهره گیری از آن قدرت ها معصوم نیستند و به دل خواه خود عمل می کنند، چنین توانی به آن ها نمی داد. با این که جن ها تحت فرمان سلیمان علیه السلام بودند و هر کاری که می خواست، برایش انجام می دادند، اما او اجازه نداشت با استفاده از جن ها، مردم را بترساند و وادار به ایمان سازد..

چهارم: آیا فراموش کرده اید که وقتی ساریه و سپاهش در سرزمینی دور از مدینه محاصره شد، عمر از راه دور، او را مخاطب قرار داد که «ای ساریه! به کوه پناه ببر». ساریه صدای او را شنید و همراه با سپاهش به کوه پناه برد و نجات یافت. چرا عمر این قدرت را برای نجات ابو عبیده به کار نگرفت؟ چرا با این قدرت، مانع از کشته شدن خود توسط ابولؤلؤ نشد؟

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۱۱۲ (۱۹۹): خون خواهی حسین (علیه السلام)

اشاره

شما هر سال در روز عاشورا فریاد می زنید: «یا لثارات الحسین» که اشاره ای روشن به خون خواهی و انتقام از قاتلان حسین دارد. سؤال این است که چرا امامان شما، از قاتلان پدرشان خون خواهی نکردند؟ آیا شما از آن ها شجاع تر هستید؟ اگر بگویید: «ما شجاع تر هستیم»، کارتان تمام است. و اگر بگویید: «آن ها به خاطر اوضاع سیاسی نتوانستند به این کار اقدام کنند»، پس آن ولایت تکوینی که همه ذرات هستی در برابرش کرنش می کردند، چه شد؟ آیا ولایت تکوینی، فقط خرافه ای است که در ذهن شما جای دارد؟ اصلاً آن کسانی که می خواهید انتقام خون حسین را از آنان بگیرید، چه کسانی هستند؟

ص: ۱۱۴

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: اگر سخن پرسش گر صحیح باشد که مردم در روز عاشورا فریاد می زنند: «یا لثارات الحسین»، این کار جزئی از مراسم اساسی عاشورا نیست که در صورت اجرا نشدن، مراسم ناقص بماند. حتی جزئی از مراسم غیر اساسی هم به شمار نمی رود؛ بلکه اساس مراسم عاشورا در هر زمان و مکانی، دو چیز است: اظهار محبت و ولایت امام حسین صلوات الله علیه؛ و جبهه گیری در برابر باطل و تقبیح کردار ستم گران و سرزنش تجاوزکارانی که به دین و دین داران تعرض می کنند. پس این سؤال بی معنا است که چرا امامان به خون خواهی پدرشان برخاستند!

دوم: بسیاری از کسانی که در قتل امام حسین صلوات الله علیه و خاندانش مشارکت داشتند، به دست مختار ثقفی کشته شدند. یزید لعنه الله و دیگر اعوان او که حرمت دین و دین داران را شکستند و در ماجرای کربلا- و واقعه حره و ویران کردن کعبه شرکت داشتند، همگی به درک واصل شدند. اما ظلمی که آنان پایه ریزی کردند و انحرافی که بنا نهادند، با مرگ شان پایان نپذیرفت و حق به حق دار نرسید. اهل باطل همچنان در زمین به فساد می پردازند و حرمت شکنی می کنند و در پی نابودی دین و خوار کردن مسلمانان و مستضعفان هستند. این روش ظالمانه را یزید لعنه الله با کشتن امام حسین و خاندان و یارانش صلوات الله علیهم پایه گذاری کرد. پس خون خواهی حسین صلوات الله علیه به این معنا نیست که قاتل او به سزای عملش برسد؛ بلکه به این معنا است که ریشه باطلی که یزید لعنه الله به بار نشانده بود و دین و حقیقتی که او در پی نابودی اش بود، احیا گردد.

این کار، زمانی تحقق می یابد که زمین پر از عدل و داد شود؛ همان گونه که اکنون پر از ظلم و جور شده است. و این به دست توانای امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف صورت می گیرد که خدا ظهورش را به امت محمد صلی الله علیه و آله وعده داده است تا به وسیله او، امت را از چنگال دشمنان رهایی بخشد و زمین مرده را دوباره زنده سازد و نعمت خود را به طور کامل، بر همه انسان ها ارزانی گرداند.

سوم: در گذشته یادآور شدیم که همه علمای شیعه، قائل به ولایت تکوینی نیستند و برخی از آن ها چنین اعتقادی دارند. پس ولایت تکوینی، جزو آن دسته عقایدی نیست که بتوان همه شیعیان را به آن ملزم کرد؛ بلکه تنها قائلان به آن را می توان ملتزم نمود.

منظور قائلین به ولایت تکوینی این است که کلیه ابزار هایی که پیامبر یا امام، برای انجام کارهای مهم و مسئولیت های واگذار شده نیاز دارند، در اختیار آن ها قرار داده شده است. این ولایت تکوینی، هیچ منافاتی با اختیار بشر ندارد و در صدد اجبار مردم به انجام اموری خارج از دایره اختیارشان نیست. خداوند متعال، باد و وحوش و پرندگان و جن را در اختیار حضرت داود و سلیمان علیهما السلام قرار داد و آهن را برای حضرت داود نرم کرد، ولی به آن ها اجازه نداد که با این ابزار، مردم را وادار به ایمان سازند. قدرت هایی که خدا به پیامبران و جانشینان ایشان عطا فرموده، همگی از همین قبیل هستند و تنها اجازه دارند به گونه ای از آن ها استفاده کنند که در دایره شرع و دین باشد و آزادی و اختیار بشر را تحت الشعاع قرار ندهد.

پیش تر نیز مثال هایی در این باره ذکر کردیم و گفتیم که وقتی ستمگران می خواستند حضرت ابراهیم علیه السلام را در آتش اندازند، خدا دست و پای نمروود و اعوانش را نبست و مانع از جمع آوری هیزم و فراهم کردن منجنیق و برافروختن آتش نشد و اجازه داد همه کارها را به راحتی انجام دهند؛ اما در محدوده ای که خارج از اختیار آن ها بود، وارد عمل شد و جلوی آتش را گرفت تا ابراهیم علیه السلام را نسوزاند: «قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَ

سَلَامًا عَلٰی اِبْرَاهِيْمَ؛^(۱) گفتیم: ای آتش! بر ابراهیم سرد و سلامت شو». همچنین مشرکان مکه را آزاد گذاشت تا هر کاری می توانند بر ضد پیامبر صلی الله علیه و آله انجام دهند؛ ولی عنکبوت را مأمور کرد که بر در غار، تار بیافد و مشرکان به اختیار خود برگردند و از وارد شدن به غار منصرف شوند.

از نظر کسانی که قائل به ولایت تکوینی هستند، اعطای این قدرت به انبیا و اوصیا، همانند اعطای قدرت جسمی است که خدا در اختیار انسان قرار داده و باید بر اساس قوانین الهی از آن استفاده کند و حق تجاوز از آن را ندارد. به کسانی که از حدود الهی تجاوز کنند و از اوامر الهی سرپیچی نمایند، چنین ولایتی اعطا نمی گردد.

چهارم: اعتقاد دیگران به ولایت تکوینی، ارتباطی به نبوت پیامبر یا امامت امام ندارد. امامت از طریق نص – تصریح خدا، پیامبر یا امام پیشین – ثابت می شود و نبوت به وسیله معجزه و دیگر دلایل به اثبات می رسد. ولایت تکوینی از نظر قائلان به آن، نه جزئی از دلایل نبوت است و نه جزئی از دلایل امامت؛ بلکه از الطاف و عطایای الهی به پیامبر و امام می باشد و هیچ فرقی با دیگر عطایا ندارد؛ همانند طی الارض که خدا به آنان عطا فرموده و برخی از مؤمنان خالص نیز از آن برخوردارند؛ و همانند قدرت شفابخشی که خداوند به برخی از پیامبران و اولیایش عطا فرموده است. پس بزرگ نمایی در مورد این مسأله، معنا ندارد.

پنجم: ولایت تکوینی، به معنای تسلط بر همه ذرات هستی نیست؛ بلکه به معنای توانایی تصرف در برخی از امور مادی و قوانین الهی است؛ مثلاً می تواند با دعا کردن یا دست کشیدن، بیماران را شفا دهد، یا اجسام را بدون دست زدن جابه جا کند؛ همانند کاری که رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام داد و با اشاره ای، درخت را حرکت داد و درخت در حالی که زمین را می شکافت، نزد پیامبر رفت؛ و مانند کاری که حضرت

ص: ۱۱۸

ابراهیم علیه السلام انجام داد و هنگامی که پادشاه می خواست به ساره دست درازی کند، دستش خشکید و پس از تعهد به عدم تکرار، دستش به حالت نخست بازگشت؛ و مانند دعای پیامبر صلی الله علیه و آله برای اهل مدینه و طلب باران از درگاه خداوند که چنان بارید، مردم به ستوه آمدند و پیامبر صلی الله علیه و آله عرضه داشت: «خدایا! به اطراف مدینه بیارد، نه بر ما». ناگهان ابرها همچون حلقه ای به کنار رفتند و پیامبر صلی الله علیه و آله لبخند زد و فرمود: «رحمت خدا بر ابوطالب! اگر زنده بود، چشمانش روشن می شد. چه کسی می تواند سخن او را برای ما بازگو کند؟». امام علی صلوات الله علیه عرض کرد: «ای رسول خدا! شاید منظور شما این باشد: سفیدرویی که ابرها به آبروی او می بارند و او بهار یتیمان و پناه بیوگان است. گرفتاران بنی هاشم به او پناه می برند و در نزد او، از نعمت ها و عطاها بهره مند می شوند».(۱).

چرا پرسش گر، منکر ولایت تکوینی است؟ حال آن که در زندگی پیامبران علیهم السلام نمونه های بسیاری از آن روی داده است و همه مسلمانان بدان ایمان دارند. برخی از فرقه های اسلامی، شبیه این مقامات را در مورد بزرگان صوفیه نقل می کنند. البته گاه خودشان اعتراف می کنند که این سخنان، دروغ و ساختگی است؛ اما بدون شک، آنچه در مورد پیامبران گفته شده است، دروغ و ساختگی نیست.

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

ص: ۱۱۹

۱- الاستذکار، ابن عبد البر، ج ۲، ص ۴۳۳. و ر.ک: سبل الهدی و الرشاد، ج ۶، ص ۳۹۴ و ۳۹۵ و ج ۹، ص ۴۴۰ و ۴۴۴؛ امتاع الاسماع، مقریزی، ج ۵، ص ۱۳۰؛ المجموع نووی، ج ۵، ص ۹۶؛ فتح الوهاب انصاری، ج ۱، ص ۱۵۳؛ المغنی، ابن قدامه، ج ۲، ص ۲۹۸؛ الشرح الکبیر، ابن قدامه، ج ۲، ص ۲۹۸؛ نیل الاوتار، ج ۴، ص ۴۰؛ بدائع الصنائع، کاشانی، ج ۱، ص ۲۸۳؛ سبل السلام، ج ۲، ص ۸۱؛ مناقب الامام امیرالمؤمنین علیه السلام، کوفی، ج ۱، ص ۸۲ و ۸۳؛ تاریخ الخمیس، ج ۲، ص ۱۴؛ المصنف صنعانی، ج ۷، ص ۹۲ و ۴۳۱؛ فتح الباری، ج ۲، ص ۴۲۵ و ۴۲۶؛ السیره الحلبیه، ج ۳، ص ۲۳۴؛ بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۳۰۰؛ الاحادیث الطوال، ص ۷۱؛ کتاب الدعاء، طبرانی، ص ۵۹۷؛ المعجم الاوسط، ج ۷، ص ۳۲۱.

اشاره

شما می گویند که امام دوازدهم تان از ترس ستمگران، در سرداب پنهان شد. پس چرا بعد از به قدرت رسیدن حکومت های شیعی _ مانند عییدی ها و آل بویه و صفویه و دولت فعلی ایران _ که خطر رفع گردید، باز هم ظهور نکرد؟ اکنون که حکومت شیعی ایران می تواند از او حمایت کند و میلیون ها نفر، شب و روز منتظر او هستند و حاضرند خود را فدای او نمایند، چرا بیرون نمی آید؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: امام زمان صلوات الله علیه ظهور می کند تا زمین را پر از عدل و داد نماید. چنین کاری، جنگ با همه سرکشان و مستکبران و کافران را بر او حتمی می سازد. حکومت فعلی ایران و شیعیان دیگر کشورها، نمی توانند شر آن دشمنان را دفع نمایند؛ مگر این که جنبش جهانی شیعه راه بیفتد و همه مردم دنیا، بر ضد آن دشمنان متحد شوند.

روشن است که در زمان کنونی، ظرفیت لازم برای تحقق اهداف قیام، فراهم نیست؛ بلکه قیام حضرت، موجب در ماندگی شیعیان و دیگر کسانی می شود که دست یاری به سوی امام دراز کرده اند. همچنین کار به شهادت آن حضرت می انجامد؛ همان گونه که در گذشته، برای امام حسین صلوات الله علیه پیش آمد. و این، نهایت نادانی و بر خلاف هدف اصلی است و همه تلاش ها را از بین می برد.

علاوه بر این، در پس ادامه غیبت، مصلحت های دیگری نیز _ همچون اتمام حجت با انسان ها _ نهفته است و امور متعددی را در بر دارد؛ به طور مثال: دیگر کسی نمی تواند ادعا کند که اگر من حکومت می کردم، می توانستم عدالت را اجرا کنم؛ همچنین مردم از همه برنامه هایی که مدعی طرح تحقق عدالت هستند، مأیوس می شوند؛ و نیز، هیچ مؤمنی در صلب کافر باقی نمی ماند.

دوم: در اعتقاد به ظهور امام مهدی صلوات الله علیه، اهل سنت نیز با شیعیان مشترکند. پس ما همین سؤال را از آن ها می پرسیم و می گوئیم: شما از جهت تعداد، بیشتر از شیعیان هستید و در سیاست و اقتصاد جهانی، جایگاه بالاتر و نفوذ بیشتری دارید و همه کشورهای دنیا، خواستار دوستی با دولت های شما هستند. شما حکومت خود را شرعی می دانید و بیش از هزار و چهارصد سال، بر بسیاری از سرزمین های دنیا حکومت کرده اید و بر طول و عرض جغرافیایی زمین تسلط داشته اید. پس چرا آن مهدی که به او اعتقاد دارید، در این مدت قیام نکرد؟

سوم: اعتقاد به پنهان شدن امام مهدی صلوات الله علیه نمی تواند موجب عیب جویی از شیعیان شود؛ چون پیامبر صلی الله علیه و آله هم در غار مخفی شد و در آغاز بعثت و به هنگام دعوت سری، به خانه ارقم رفت و آنجا را مقر خود ساخت تا اصحابش در آنجا پناه گیرند و به دور از چشم مشرکان باشند.

حضرت خضر علیه السلام نیز پنهان است و به اعتقاد اکثر امت اسلامی و به اتفاق همه سیره نویسان، در زمان حضرت موسی علیه السلام حضور داشت و هنوز زنده است و هیچ کس مکان او را نمی داند. (۱).

همچنین حضرت موسی علیه السلام از دست فرعون و گروهش فرار کرد و پنهان شد و گفت: «فَفَرَزْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُزْسَلِينَ»؛ (۲) هنگامی که از شما ترسیدم، گریختم. پروردگرم به من حکمت بخشید و مرا از پیامبران گرداند. او همچنان در غیبت ماند تا خدا او را به پیامبری مبعوث کرد. گفته اند که غیبت او از قومش، بیست و هشت سال به طول انجامید. (۳).

حضرت صالح علیه السلام مدتی از قوم خود غایب شد و هنگام غیبت، سال خورده بود. وقتی نزد قوم خود بازگشت، او را نشناختند و تکذیبش کردند و ناسزا گفتند و از خود راندند و گفتند: «خدا از تو بیزاری جوید! صالح، چهره ای غیر از چهره تو داشت». اما عده ای که اهل یقین بودند، نشانه هایی از او خواستند تا شک ها برطرف شود. (۴).

حضرت یوسف علیه السلام از قوم خود غایب شد و به زندان افتاد و مدتی تقيه کرد تا او را شناسند؛ همان گونه که وقتی خداوند حضرت عیسی علیه السلام را نجات داد، او را

ص: ۱۲۲

۱- الدر المنثور، ج ۴، ص ۲۳۴؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۶، ص ۴۰۰؛ الاصابه، چاپ دار الکتب العلمیه، ج ۲، ص ۲۵۰؛ قصص الانبیاء، ابن کثیر، ج ۲، ص ۲۱۴؛ البدایه و النهایه، ج ۱، ص ۳۸۰؛ فتح القدیر، ج ۳، ص ۲۹۹ و ۳۰۰؛ تفسیر آلوسی، ج ۱۵، ص ۳۲۲؛ فتح الباری، ج ۶، ص ۳۱۰؛ عمدہ القاری، ج ۲، ص ۶۰ و ج ۱۵، ص ۲۹۹؛ تاج العروس، ج ۶، ص ۳۵۲. و ر.ک: کمال الدین، ص ۳۸۶؛ بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۲۹۸ و ۳۰۰؛ میزان الحکمه، ج ۴، ص ۳۱۰۷؛ تفسیر المیزان، ج ۱۳، ص ۳۳۹ و ۳۵۲ و ۳۵۳؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۱، ص ۴۲؛ اضواء البیان، شنیطی، ج ۳، ص ۳۳۳؛ الایقاظ من ההجعه، ص ۱۳۷.

۲- سوره شعراء، آیه ۲۱.

۳- ر.ک: الامامه و التبصره، ص ۱۰۹؛ کمال الدین، ص ۱۵۲ و ۳۴۰؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۱۶؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۱۲۵؛ مکیال المکارم، ج ۱، ص ۱۸۱.

۴- کمال الدین، ص ۱۳۶ و ۱۳۷؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۱۵ و ۲۱۶ به نقل از کمال الدین؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۲، ص ۴۵ و ۴۶.

مدتی دور از چشم دیگران پنهان داشت و سپس به نزد خود بالا برد تا در آخرالزمان فرود آید. اصحاب حدیث روایت کرده اند که دجال نیز در روزگار پیامبر صلی الله علیه و آله وجود داشت و هنوز هم زنده است و در آخرالزمان خروج می کند. (۱).

با توجه به این مطالب، دیگر چه معنایی دارد که بر غایب شدن حضرت مهدی صلوات الله علیه در سرداب یا جای دیگر، خرده گرفته شود؟ هر کس مخفی می شود، مسلماً در آخرین جایی که او را دیده اند، غیب می گردد و دیگر مردم او را نمی بینند تا زمانی که ظهورش فرا برسد. این بدان معنا نیست که برای همیشه در همان مکان بماند.

چهارم: دولت صفویه، شیعه بود. دولت فعلی ایران نیز شیعه است. اما دولت های دیگری که پرسش گر نام برد، شیعه دوازده امامی نبودند. پس مسائل را در هم نیامیزید.

و الحمد لله و الصلاة والسلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۱۱۴ (۳۸): قضاوت با قوانین نسخ شده آل داود

اشاره

شیعه معتقد است که «وقتی مهدی ظهور می کند، داوری اش بر اساس قوانین آل داود می باشد و هیچ برهانی نمی طلبد». پس شریعت محمد صلی الله علیه و سلم چه می شود که نسخ کننده شریعت های پیشین است و به هنگام دادخواهی، اظهار برهان و بینه را واجب می داند؟

ص: ۱۲۳

۱- الغیبه طوسی، ص ۱۱۳؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۰۵؛ صحیح بخاری، چاپ دار الفکر، ج ۸، ص ۲۰۴؛ سنن ابی داود، ج ۲، ص ۳۲۰؛ فتح الباری، ج ۱۳، ص ۲۷۵؛ دیباچه سیوطی بر مسلم، ج ۶، ص ۲۶۱ و ۲۶۲؛ تحفه الاحوذی، ج ۶، ص ۴۳۶ و ۴۳۷؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۱۹۴؛ الاحادیث الطوال، ص ۱۲۲ و ۱۲۳؛ المعجم الاوسط، ج ۵، ص ۱۲۴ و ۱۲۵؛ المعجم الکبیر، ج ۲، ص ۵۵ و ۵۶ و ج ۲۴، ص ۳۸۶ و ۳۸۹؛ دلائل النبوه، ج ۲، ص ۵۹۷؛ کتزالعمال، ج ۱۴، ص ۲۸۹ تا ۲۹۲ و ۵۰۶ تا ۵۰۸؛ امتاع الاسماع، ج ۹، ص ۶۴.

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: جزا باید بر اساس جرائم باشد و برپایی عدالت حقیقی در میان مردم، به این است که هر چیزی در جای خود قرار گیرد و حق به حق دار برسد. برای تحقق چنین عدالتی، لازم است واقعیت امور دانسته شود. عمل به بینه و سوگند، تنها برای حل اختلافات بر اساس امور ظاهری است. اگر چه بینه و سوگند در بسیاری از مواقع، به کشف حقیقت منتهی می شود، اما گاه به خطا می رود؛ چون برخی اوقات، شاهدان خطا می کنند؛ طرفین دروغ می گویند؛ سوگند دروغ می خورند؛ به خاطر مصلحت اندیشی یا دلایل دیگر، به چیزی اقرار می کنند که اتفاق نیفتاده و به ضرر آنان می باشد. اما اگر خداوند از طریقی _ همانند راهنمایی فرشتگان _ واقعیت را برای امام و حاکم، آشکار سازد، آنان می توانند عدل و داد قطعی و حقیقی را در همه امور برپا سازند.

اگر پیامبر صلی الله علیه و آله به امتش وعده می دهد که در آخرالزمان، امامی زمین را پر از عدل و داد می کند، تعهد ضمنی می دهد که حکم و قضاوت آن امام، مطابق با واقعیت است. بر این اساس، لازم است امام از ابزاری استفاده کند که قضاوتش مطابق با واقع باشد و از سوگند و بینه ای که گاه درست و گاه اشتباه است، پرهیزد.

با این بیان روشن می گردد که قضاوت امام مهدی صلوات الله علیه بر اساس حکم آل داود، آخرین حلقه از شریعت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است؛ چرا که آن را به امتش وعده داده است.

دوم: ارجاع دادن مردم به اقرار و سوگند و بینه، یک قانون ارفاقی است تا کار مردم راه بیفتد. در زمان غیبت امام زمان صلوات الله علیه، سه گزینه پیش رو قرار دارد:

الف: شارع، حقوق مردم و موارد اختلافی و حقایق نامعلوم را به حال خود رها کند؛ که مسلماً این کار، به تزییع حقوق و هرج و مرج و فساد بزرگ اجتماعی می انجامد.

ب: شارع، حدس و گمان حاکم و قاضی را معیار تشخیص قرار دهد؛ که این نیز خطری بزرگ و فسادی فراگیر به همراه دارد و مجال هوا و هوس را باز می گذارد و به حاکمان ستمگر فرصت می دهد که تعدی و تجاوز را به نهایت برسانند و با هر کس خصومت شخصی دارند، تصفیه حساب نمایند و ضربات مرگ بار خود را بر نیکان و دین داران وارد سازند.

ج: شارع بر نظامی تکیه کند که ضمن همگامی با مردم، بیشتر حقوق آن ها حفظ شود و نهاد اجتماع، برقرار بماند؛ اگر چه اندکی از افراد بتوانند قوانین را زیر پا بگذارند و از آن عبور نمایند. این همان نظام مبتنی بر اقرار و بینه است که پیش تر گفتیم. اما وقتی امام مهدی صلوات الله علیه ظهور می کند، دیگر ارفاق جایگاهی ندارد و آسان گیری به مصلحت نمی باشد و حکم تابع موضوعش می شود. پس چاره ای جز بازگشت به حکم اولیه _ یعنی همان اجرای عدالت حقیقی و قضاوت بر اساس واقعیت _ باقی نمی ماند و حکم ارفاقی که یک عنوان ثانویه است، کنار گذاشته می شود.

به بیان دیگر: اگر پیامبر صلی الله علیه و آله به حکم آل داود عمل می کرد، حقوق مردم پس از وی ضایع می شد؛ چرا که می دانست امام معصوم صلوات الله علیه را از خلافت کنار می گذارند و کسی بر مردم حکومت می کند که توان شناخت واقعیت ها را ندارد. پس چاره ای جز این نبود که با مردم مدارا شود و پایین ترین حد ممکن، حفظ گردد تا پس از این که کارها به مسیر صحیح بازگشت و کسی بر مردم حکومت کرد که توان شناخت واقعیت را دارد، این حکم ارفاقی منتفی شود. با این بیان روشن می شود که مورد سؤال، از موارد نسخ شریعت نیست.

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

اشاره

چرا هنگامی که مهدی شیعیان ظهور می کند، با یهودیان و مسیحیان سازش می نماید و و اعراب و قریشیان را می کشد؟ مگر حضرت محمد صلی الله علیه و سلم و امامان شما، از قریش و عرب نبودند؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

وقتی امام مهدی صلوات الله علیه ظهور می کند، مردم را به سوی حق دعوت می نماید. هر کس حق را بپذیرد و وارد دین الهی شود و اسلام بیاورد و در راه خدا جهاد کند، همراه امام خواهد بود و مورد احترام و رضایت آن حضرت قرار خواهد گرفت؛ خواه یهودی و مسیحی باشد، خواه عرب و عجم، یا از ادیان و نژادهای دیگر. پس امام مهدی صلوات الله علیه به خاطر وارد شدن یهودیان و مسیحیان به دین الهی، با آنان صلح می کند، نه این که با وجود اصرارشان بر دین قبلی، وارد سازش با آنان شود. هر کس حق را بپذیرد و با آن بجنگد و برای نابودی زمین و انسان ها تلاش کند، حضرت بر ضد او اقدام می کند و طبق فرمان خدا با او معامله می نماید و به سزایش می رساند؛ هر چند که آن فرد، عرب یا سید قریشی باشد. همچنان که این ماجرا، برای رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش آمد و قریشیان به جنگ با او برخاستند و مردمانی از دیگر قبایل، وارد دینش شدند و به یاری اش شتافتند.

و الحمد لله و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله.

اشاره

شیعیان از ابوعبد الله جعفر صادق روایت کرده اند که «صاحب الامر، مردی است که جز کافر، کسی نام او را بر زبان نمی آورد». (۱) از ابومحمد حسن عسکری نیز روایت کرده اند که به مادر مهدی گفت: «تو به پسری حامله می شوی که نامش محمد است و قائم پس از من خواهد بود». (۲).

آیا این تناقض نیست؟ یک بار می گویند: «هر کس او را به نام صدا بزند، کافر است» و بار دیگر می گویند: «حسن عسکری او را محمد نامید».

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: زمانی که حاکمان در پی امام مهدی صلوات الله علیه بودند تا به هر وسیله ای کارش را تمام کنند، به زبان آوردن نامش، مساوی با سخن چینی و لو دادن حضرت بود. و این، تلاش همه پیامبران را _ که منتظر به ثمر نشستن جان فشانی های خود به دست آن حضرت بودند _ از بین می برد و خیانت به خون شهیدان به حساب می آمد و کاری بس بیهوده و نابجا بود که نتیجه ای جز شکستن پایه ها و نابودی نشانه های دین نداشت.

دوم: بردن نام حضرت توسط امام حسن عسکری صلوات الله علیه، تنها در نزد مادر آن حضرت صورت گرفت، نه در نزد دشمنانش. اگر مادر حق نداشته باشد نام فرزندش را بداند، دیگر چه کسی چنین حقی دارد؟

سوم: دانستن نام آن حضرت، یک مطلب است و فریاد زدن نام او، مطلبی دیگر. دانستن نام او برای اعتقاد به وی، ضروری است؛ ولی فریاد زدن نامش، لو دادن او به

ص: ۱۲۷

۱- الانوار النعمانية، ج ۲، ص ۵۳.

۲- الانوار النعمانية، ج ۲، ص ۵۵.

حساب می آید؛ چون اگر حضور داشته باشد و مورد خطاب قرار گیرد، با تطبیق نام بر آن وجود شریف، شخصیت او افشا می شود. اما گفت و گو درباره غیبتش و زمان به دنیا آمدنش و نام محمد که پدرش بر او نهاد، صرفاً یک خبر تاریخی است که نه شخص او را افشا می کند و نه ظاهر او را می شناساند و از این رو، هیچ ایرادی ندارد.

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۱۱۷ (۸۹): هم نام بودن پدر مهدی با پدر پیامبر (صلی الله علیه و آله)

اشاره

در حدیث مهدی آمده است: «اگر از دنیا فقط یک روز مانده باشد، خداوند آن روز را طولانی می گرداند تا مردی از اهل بیت مرا برانگیزد که هم نام من است و پدرش، هم نام پدر من می باشد».^(۱)

مشکل بزرگ آن است که نام پیامبر، محمد بن عبدالله صلی الله علیه و سلم است و نام مهدی شیعیان، محمد بن حسن. یکی از بزرگان شیعه برای حل این مشکل، پاسخ عجیب و غریبی داده است. او می گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله دو نوه داشت: یکی ابومحمد الحسن و دیگری ابوعبدالله الحسین. چون حضرت مهدی از فرزندان حسین است و کنیه حسین، ابوعبدالله می باشد، پیامبر صلی الله علیه و آله لفظ اب را به جای جد آورده و اسم را به جای کنیه به کار برده تا با اسم پدرش برابری کند».^(۲)

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله الطیبین الطاهرین. السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

ص: ۱۲۸

- ۱- ابو داود در ج ۴، ص ۱۰۶ کتاب خود، آن را آورده و البانی در ۵۱۸۰ صحیح الجامع، آن را صحیح شمرده است.
- ۲- کشف الغمه فی معرفه الائمه، اربلی، ج ۳، ص ۲۲۸؛ امالی طوسی، ص ۳۶۲؛ اثبات الهداه، ج ۳، ص ۵۹۴ و ۵۹۸.

یکم: درست نیست که با روایت غیر شیعی، علیه شیعیان احتجاج شود. پرسش گر، روایت «مهدی هم نام من است و پدرش، هم نام پدر من می باشد» را از ابوداود نقل کرده است. ابوداود شیعه نیست و روایت او، حجتی علیه شیعیان نمی باشد. این که البانی این روایت را صحیح دانسته، مورد قبول شیعیان نیست؛ چون راویان آن، در خط اهل بیت صلوات الله علیهم نبوده اند و آنچه در مورد عقاید شیعه روایت کرده اند، مشکوک می باشد.

دوم: دیگران نیز این حدیث را بدون جمله آخر _ پدرش هم نام پدر من است _ روایت کرده اند.

سوم: ما احتمال می دهیم که پیروان محمد بن عبدالله بن حسن، روایت را به این شکل در آورده اند و عبارت «پدرش، هم نام پدر من است» را به آن افزوده اند. سپس منصور عباسی و پیروانش، آن را ترویج داده اند؛ چون منصور می خواست برای فرزندش _ که نام وی محمد بن عبدالله و لقبش مهدی بود _ بازار گرمی کند و او را به عنوان مهدی حقیقی جا بزند.

چهارم: شاید عبارت صحیح این بوده است: «پدرش، هم نام فرزند من است» (یعنی امام حسن صلوات الله علیه)؛ اما چون در آن روزگار، استفاده از نقطه متداول نبود،^(۱) نسخه برداران «ابنی» را به «ابی» تغییر داده اند.

پنجم: پرسش گر بخشی از سخنان مرحوم اربلی در توضیح این حدیث را دست مایه تاخت و تاز علیه شیعیان قرار داده و به خیال خود، کم عقلی و بی خردی عالمان شیعه را به مسخره گرفته است. در پاسخ او باید بگوییم:

الف: جناب اربلی، این حدیث را از کتاب های شیعه نقل نمی کند؛ بلکه از حلیه الاولیاء ابونعیم نقل می کند و در ابتدای کتاب نیز به صراحت می گوید که آنچه در کشف الغمه

ص: ۱۲۹

۱- در رسم الخط بدون نقطه، کلمه «ابی» با «ابنی» اشتباه شده است. زمانی که نقطه گذاری متداول گردید، این خطا از سوی نسخه نویسان معمول شد. مترجم

آمده، به نقل از کتاب های اهل سنت می باشد. (۱).

خود ابونعیم نیز این روایت را بدون عبارت «پدرش، هم نام پدر من است» (۲) نقل می کند.

ب: اربلی در شرح این حدیث می گوید: «علمای شیعه، این حدیث را صحیح نمی دانند؛ چون در نزد ایشان، نام و نام پدر امام مهدی صلوات الله علیه، امری ثابت شده است. جمهور علما گفته اند که زائده (راوی حدیث) جملاتی را به احادیث اضافه می کرد. پس برای این که بین اقوال و روایات جمع کنیم، لازم است بگوییم که این جمله نیز از افزوده های زائده است» (۳).

ج: سخنی که پرسش گر به خاطر آن خرده می گیرد، اصلاً سخن خود اربلی نیست. او تصریح می کند که این سخن را از کنجی شافعی نقل کرده که از علمای بزرگ اهل سنت است. او می نویسد:

ترمذی این حدیث را در جامع خود نقل کرده و عبارت «پدرش، هم نام پدر من است» را نیاورده؛ اما ابوداود آن را ذکر کرده است. در اکثر روایاتی که راویان موثق نقل کرده اند، فقط «او هم نام من است» آمده. تنها کسی که «پدرش هم نام پدر من است» را نقل کرده، زائده است که جملاتی را به احادیث می افزود.

اگر این جمله واقعاً از حدیث باشد، معنای «پدرش هم نام پدر من است» این می شود که پدرش ابوعبدالله الحسین است. کنیه را به جای اسم به کار برده تا کنایه ای باشد از این که مهدی از فرزندان حسین است، نه حسن. این احتمال نیز وجود دارد که راوی در ضبط کلمه «ابنی» دچار اشتباه شده و آن را «ابی» ضبط

ص: ۱۳۰

۱- ر.ک: مقدمه کشف الغمه، چاپ ۱۴۲۶ ق، ج ۱، ص ۵ و ج ۴، ص ۱۷۹.

۲- ر.ک: کشف الغمه، اربلی، چاپ ۱۴۲۶ ق، ج ۴، ص ۱۸۸ و ۱۹؛ عقد الدرر، ص ۲۹ و ۳۰؛ جامع الاسرار، ص ۴۳۹.

۳- بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۸۶؛ کشف الغمه، اربلی، چاپ ۱۴۲۶ ق، ج ۴، ص ۲۰۲ و ۲۰۳.

کرده است. در این صورت، برای جمع بین روایات، باید آن را حمل بر «ابنی» کنیم. البته این هایی که در تأویل روایت گفته شد، چندان دور از تکلف نیست.

کلام آخر این که امام احمد حنبل با وجود استواری و دقتی که در ضبط روایات دارد، در چند جای مسند خود، این روایت را به صورت «اسمه اسمی» نقل کرده است. (۱)

همین مضامین را محمد بن طلحه شافعی نیز ذکر کرده که می توانید مراجعه کنید. (۲)

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۱۱۸ (۹۰): شک و تردید به خاطر روایات مختلف درباره مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف)

اشاره

در مهدی که شیعیان منتظر او هستند، چندین تناقض وجود دارد:

۱. مادر او کیست؟ کنیزی به نام نرجس، صقیل، ملیکه، خمط، ریحانه، سوسن، یا زنی آزاد به نام مریم؟

۲. او کی به دنیا آمد؟ در سال ۲۵۲ و پیش از وفات پدرش، هشت ماه پس از وفات پدرش، در سال ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، هشتم ذی الحجه، هشتم شعبان، پانزدهم شعبان، یا پانزدهم رمضان؟

۳. دوران حاملگی مادرش چگونه بود؟ آیا همانند دیگر زنان، مهدی را در شکمش حمل می کرد؟ یا متفاوت از دیگر زنان، او را در پهلویش حمل می نمود؟

۴. مادرش او را چگونه به دنیا آورد؟ همانند دیگر زنان زایید؟ یا از رانش متولد شد؟

ص: ۱۳۱

۱- البیان، ص ۸۶ و ۸۷؛ کشف الغمه، اربلی، چاپ ۱۴۲۶ ق، ج ۴، ص ۲۰۲؛ الدر المنثور، شیخ علی بن محمد بن الحسن نوه شهید ثانی، ج ۱، ص ۵۳.

۲- بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۰۳.

۵. چگونه پرورش یافت؟ از ابوالحسن روایت کرده اند که «رشد ما امامان در یک روز، به اندازه رشد دیگران در یک هفته است»، «وقتی یک ماه از تولد کودک ما می گذرد، گویا یک سال بزرگ شده است»، «ما امامان در یک روز، به اندازه یک سال دیگران رشد می کنیم». (۱).

۶. کجا اقامت دارد؟ ابتدا گفتند: در مدینه ساکن است؛ سپس گفتند: در کوه رضوی، واقع در منطقه روحاء مقیم است؛ بعد گفتند: در ذی طوی واقع در مکه اقامت دارد؛ سپس گفتند: او در سامرا است. حتی بعضی از آن ها می گویند: «کاش می دانستیم که دل ها در کجا به تو آرام می گیرد؟ در کدام سرزمین اقامت داری؟ آیا در کوه رضوی هستی؟ یا در ذی طوی و جاهای دیگر سکونت داری؟ آیا در یمن، در بیابان شمرخی هستی، یا در جزیره خضرای؟». (۲).

۷. وقتی برمی گردد، آیا جوان است یا پیر کهن سال؟ مفضل می گوید که از صادق پرسیدم: «سرور من! وقتی او برمی گردد، پیر است یا جوان؟». گفت: «سبحان الله! چه کسی می داند؟ او هر گونه که بخواهد و به هر چهره ای که بخواهد، ظهور می کند». (۳).

در روایت دیگر آمده است: «او به صورت یک جوان رشید ۳۲ ساله ظهور می کند». (۴).

روایت دیگر می گوید: «در حالی ظهور می کند که ۵۱ سال دارد». (۵).

و همچنین روایت شده است: «او به صورت یک جوان رشید ۳۰ ساله ظهور می کند». (۶).

۸. چند سال حکومت می کند؟ محمد صدر می گوید: «احادیث فراوانی در این باره وارد شده است که مضمون آن ها، با هم سازگاری ندارد؛ به طوری که بسیاری از مؤلفان

ص: ۱۳۲

۱- ر.ک: کتاب الغیبه، شیخ طوسی، ص ۱۵۹ _ ۱۶۰.

۲- بحار الانوار، ج ۱۰۲، ص ۱۰۸.

۳- بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۷.

۴- تاریخ ما بعد الظهور، ص ۳۶۰.

۵- تاریخ ما بعد الظهور، ص ۳۶۱.

۶- کتاب غیبت، شیخ طوسی، ص ۴۲۰.

را گنج و سردرگم کرده است» (۱).

روایتی می گوید: «مدت حکومت قائم ما، نوزده سال است». روایت دیگر می گوید: «مدت حکومت او، هفت سال است. خداوند، روزها و شب ها را برای او طولانی می کند؛ به طوری که یک سال از سال های او، به اندازه ده سال می گردد و مدت حکومت او، به اندازه هفتاد سال از سال های شماست» (۲).

در روایت دیگر آمده است: «قائم، سیصد و نه سال حکومت خواهد کرد؛ به همان اندازه ای که اصحاب کهف در غار ماندند».

۹. مدت غیبت او چقدر است؟ از علی بن ابی طالب روایت کرده اند که «مهدی، غیبت و سرگردانی خواهد داشت. عده ای در آن گمراه می شوند و عده ای هدایت می گردند. وقتی برسیدند: آن سرگردانی چقدر طول می کشد؟ گفت: شش روز، یا شش ماه، یا شش سال» (۳).

از ابو عبدالله نقل کرده اند که «کشته شدن نفس زکیه تا ظهور قائم، پانزده شب فاصله دارد». محمد صدر درباره این روایت می گوید: «کاملاً موثق است و از لحاظ تاریخی، قابل اثبات می باشد. مفید نیز در کتاب الارشاد، این روایت را از ثعلبه بن میمون، از شعیب حداد، از صالح بن میثم جمال نقل کرده است و همه این راویان، بزرگوار و مورد اعتماد هستند» (۴).

با این که نفس زکیه، در سال ۱۴۰ هجری کشته شد، اما مهدی ظهور نکرد!

روایت دیگری از ابو عبدالله نقل شده است که می گوید: «ای ثابت! خداوند معین کرده بود که این امر، در سال ۷۰ روی دهد. وقتی حسین کشته شد، خشم خدا بر اهل زمین شدت گرفت و آن را تا سال ۱۴۰ به تأخیر انداخت. ما به شما گفتیم که در سال ۱۴۰

ص: ۱۳۳

۱- تاریخ ما بعد الظهور، ص ۴۳۳.

۲- تاریخ ما بعد الظهور، ص ۴۳۶.

۳- کافی، ج ۱، ص ۳۳۸.

۴- تاریخ ما بعد الظهور، ص ۱۸۵.

این اتفاق رخ می دهد. شما این خبر را فاش کردید و پرده را برانداختید. پس از آن، دیگر خدا وقتی را برای ما مشخص نفرمود». (۱).

با این حال، روایتی از ابوعبدالله صادق وجود دارد که همه روایات قبلی را تکذیب می کند. او می گوید: «کسانی که برای ظهور، وقت تعیین می کنند، دروغ می گویند. ما اهل بیت، وقت تعیین نمی کنیم». (۲) همچنین: «ما نه در گذشته وقت تعیین کرده ایم و نه در آینده وقت تعیین می کنیم». (۳).

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: تکلیف بندگان این است که امام مهدی عجل الله تعالی فرجه را بشناسند و بدانند که او به دنیا آمده است و ظهور خواهد کرد تا زمین آکنده از ظلم و جور را پر از عدل و داد کند. اما دانستن دیگر جزئیات، ضرورتی ندارد و ندانستن آن ها، ضرری به صحت اعتقادات نمی رساند.

دوم: اختلافات مورد اشاره در متن سؤال، نتیجه آن است که مردم به ثبت و ضبط این مسائل، اهمیت نمی دادند و هنگام گفته شدن آن ها، فوراً اقدام به نوشتن نمی کردند. به همین خاطر، چنین اختلافاتی در مورد رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز دیده می شود و به هر رویدادی که نظر می کنی، در جزئیات آن اختلاف شدید می بینی؛ چرا که مردم به جزئیات اهمیت نمی دادند و به حافظه خود اعتماد می کردند؛ حافظه ای که نمی توانست

ص: ۱۳۴

۱- اصول الکافی، ج ۱، ص ۳۶۸؛ الغیبه، نعمانی، ص ۱۹۷؛ الغیبه، طوسی، ص ۲۶۳؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۱۷.

۲- اصول الکافی، ج ۱، ص ۳۶۸؛ الغیبه، نعمانی، ص ۱۹۸.

۳- الغیبه، طوسی، ص ۲۶۲؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۰۳.

بسیاری از جزئیات را در خود نگه دارد. هنگام روی دادن یک حادثه، از آن غافل می ماندند و پس از گذشت سال ها، نسبت به آن احساس نیاز می کردند؛ و چون چیزی یادشان نمی آمد، به حدس و گمان پناه می بردند و به جای دقت و تحقیق، جلوی خیالات و اوهام خود را باز می گذاشتند. وقتی این نمونه ها جمع شد و به هم پیوست و در کنار هم قرار گرفت، تفاوت و اختلاف هویدا گردید. چیزی که به پدید آمدن این اختلاف ها دامن زد، جلوگیری از نوشتن احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله و سوزاندن دست نوشته های صحابه، از آغازین روزهای خلافت ابوبکر و عمر بود.

سوم: اگر سخن پرسش گر صحیح باشد، همه امور دینی خراب می شود و پایه های نبوت، در معرض نابودی قرار می گیرد؛ چرا که دشمنان دین می توانند ادعا کنند که اختلاف در مورد قضایای تاریخی پیامبر، بی شمار است. به طور مثال: پیامبر صلی الله علیه و آله در فتح مکه، چند شب در آنجا ماند؟ پانزده شب، شانزده شب، هفده شب، هیجده شب، یا نوزده شب؟ پیامبر صلی الله علیه و آله به هنگام وفات، چند سال داشت؟ شصت سال، شصت و یک سال، شصت و دو سال و نیم، شصت و سه سال، یا شصت و پنج سال؟ در روز دوشنبه به دنیا آمد یا در روز جمعه؟ در چندم ربیع الاول به دنیا آمد؟ دوم ربیع الاول، هشتم ربیع الاول، دهم ربیع الاول، دوازدهم ربیع الاول، یا هفدهم ربیع الاول؟ اصلاً در ربیع الاول به دنیا آمد یا در ماه رمضان؟ در چه سالی متولد شد؟ در عام الفیل، ده سال بعد از آن، بیست و سه سال بعد از آن، سی سال بعد از آن، چهل سال بعد از آن، یا پانزده سال پیش از آن؟ در چهل سالگی به پیامبری مبعوث شد، یا در چهل و سه سالگی؟ اختلاف در موارد دیگر نیز به همین منوال است. اگر وجود اختلاف در یک موضوع، توجیهی برای انکار آن باشد، لازم می آید که دشمنان پیامبر صلی الله علیه و آله بگویند: او اصلاً به دنیا نیامد و از دنیا نرفت و مبعوث نشد.

پس اختلافاتی که در موارد و موضوعات گوناگون مشاهده می شود، نمی تواند بهانه ای باشد برای این که آن موارد و موضوعات را به طور کلی و بدون تحقیق و بررسی، انکار کنیم؛ بلکه این اختلافات نشان می دهد که یکی از این اقوال صحیح است و همه آن ها اشتباه نیست. همچنین گویای آن است که در ضبط وقایع، کوشش نکرده اند یا عده ای خواسته اند حقیقت را بازیچه قرار دهند.

چهارم: در مورد نام مادر حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه باید بگوییم: گاه کنیزان بر حسب شرایط و حالات مختلف، نام های گوناگون بر خود می گذاشتند.

این که او کنیز یا زنی آزاد بود، چه بسا کسانی آزاد و دارای جایگاه و موقعیتی شایسته باشند، ولی گرفتار انسان های سلطه جو شوند و به بند در آیند. و زمانی که از آنان سخن به میان می آید، گاه به عنوان انسانی آزاد مطرح شوند و گاه به عنوان انسانی در بند. علاوه بر این که در زبان عربی، واژه «جاریه» تنها به معنای کنیز نیست؛ بلکه به معنای «دختر جوان» است، خواه کنیز باشد و خواه آزاد.

پنجم: حاملگی در قسمت پهلوی، در کتاب هدایه الکبری نوشته حسین بن حمدان خصیبه آمده است که از سران غلات می باشد. امامان و شیعیان ایشان، موضع شدیدی در برابر غالیان داشته اند و عقاید آن ها را به شدت رد کرده اند و کسی در این باره تردیدی ندارد. مگر این که مراد آنان از حاملگی در پهلوی، این باشد که حاملگی مادر، به هیچ وجه مشخص نبوده است؛ همان گونه که برای مادر حضرت ابراهیم و حضرت موسی علیهما السلام رخ داد. شاید مشخص نبودن حاملگی، به خاطر قرار گرفتن جنین در پهلوی بوده تا آن مادر، ویژگی خاصی یابد و گرامی داشته شود؛ همچنان که خداوند دیوار کعبه را برای مادر علی صلوات الله علیه شکافت تا او را در کعبه به دنیا آورد.

اما در مورد به دنیا آمدن از ران، گاه ادعا می شود که مقصود، پوشش کامل به هنگام وضع حمل است؛ به طوری که تنها پهلوی یا ران مادر دیده می شود.

همچنین گفته اند که

به خاطر رعایت ادب، این گونه تعبیر شده است. البته تا اصل حدیث ثابت نشود، نیازی به این تأویلات نیست.

ششم: به روایاتی که پرسش گر در مورد چگونگی رشد امام مطرح کرد، هیچ اشکالی وارد نیست. چه ایرادی دارد که برخی از مردم نسبت به دیگران، امتیازات ویژه ای داشته باشند؛ مثلاً از جهت جسمی، رشدشان غیرعادی باشد و در حالات روحی و کمالات انسانی، با دیگران متفاوت باشند؟

هفتم: تردید در مورد مکان حضور امام، حقیقی نیست و از باب مجاز است. گوینده این جملات می خواهد با این تعبیر بفهماند که شوق فراوان برای دیدن حضرت مهدی صلوات الله علیه دارد و از فراق او، حسرت می خورد و نمی داند او کجاست و چگونه می تواند زیارتش کند. عبارات مطرح شده، با «ای کاش می دانستم...» شروع می شود که نشان دهنده همین موضوع است؛ اما متأسفانه پرسش گر برای تمسخر و عیب جویی، عباراتی را به فقرات دعای ندبه افزوده است.

هشتم: درباره ظهور حضرت مهدی صلوات الله علیه در سن پیری یا جوانی باید بگوییم:

الف: دو روایت ۳۰ سال و ۳۲ سال، منافاتی با هم ندارند؛ چون کسی که آن حضرت را می بیند، سن او را در همین حدود برآورد می کند.

ب: روایتی که می گوید: «هر طور که بخواهد ظهور می کند»، منافاتی با دیگر روایات ندارد؛ بلکه این خود، تفسیر دیگر روایات است. منظور این نیست که برای عده ای، به یک شکل ظاهر می شود و برای عده ای، با شکل دیگر ظهور می کند؛ بلکه مقصود آن است که پس از یک غیبت طولانی، خود آن حضرت تصمیم می گیرد که چهره اش مناسب با چه سنی باشد؛ همانند اصحاب کهف و عزیر و برادرش که بعد از ده ها یا صد ها سال که زنده شدند، خداوند چهره ای مناسب با سن شان به آنان بخشید. پیرمردان

نیز نه با چهره سالخورده، بلکه به صورت جوان وارد بهشت می شوند؛ به این معنا که خداوند، چهره ای مناسب با سنین جوانی به ایشان می بخشد و وارد بهشت می کند.

ج: پرسش گر روایتی را که می گوید: «در حالی ظهور می کند که ۵۱ سال دارد»، از کتاب تاریخ عصر ظهور نقل کرده است؛ ولی نویسنده در همان کتاب، سند روایت را ضعیف دانسته و از اعتبار ساقط کرده است که می توانید به آن مراجعه کنید.

نهم: پرسش گر در فقره ۹ تصریح می کند که «مقصود از نفس زکیه، محمد بن عبدالله بن حسن است که در سال ۱۴۰ کشته شد. و بر اساس حدیث نقل شده از امام صادق صلوات الله علیه، از کشته شدن نفس زکیه تا ظهور قائم، پانزده شب فاصله است». این سخن، اشکالاتی دارد که به آن اشاره می کنیم:

الف: محمد بن عبدالله بن حسن، در سال ۱۴۰ کشته نشد؛ بلکه در سال ۱۴۵ به قتل رسید. (۱).

ب: چگونه ممکن است مقصود از نفس زکیه، محمد بن عبدالله بن حسن باشد؛ در حالی که امام مهدی صلوات الله علیه در سال ۲۵۵ _ یعنی ۱۱۰ سال پس از کشته شدن محمد بن عبدالله بن حسن _ به دنیا آمد؟

ج: از احادیث وارده به دست می آید که منظور از نفس زکیه، مردی از بنی هاشم است که میان رکن و مقام، سر بریده می شود. در کتاب خرائج و جرائح تصریح شده است که آن مرد، محمد بن حسن نام دارد، (۲) نه محمد بن عبدالله بن حسن.

ص: ۱۳۸

-
- ۱- ر.ک: مقاتل الطالبيين، ص ۲۳۲ و چاپ مکتبه حیدریه، سال ۱۳۸۵ ق، ص ۱۷۷ تا ۱۸۵؛ المعارف، ابن قتیبه، ص ۳۷۸؛ وفيات الاعیان، ج ۷، ص ۲۰؛ الوافی بالوفیات، ج ۱۴، ص ۱۰۶؛ خلاصه تهذیب تهذیب الکمال، ص ۳۴۴؛ المنتظم، ابن جوزی؛ تاریخ الامم و الملوک، چاپ مؤسسه اعلمی، ج ۶، ص ۲۵۰؛ التنبیه و الاشراف، مسعودی، ص ۲۹۵؛ الکامل، ابن اثیر، ج ۵، ص ۵۲۹؛ العبر و دیوان المبتدأ و الخبر، ج ۶، ص ۱۴۷؛ تاریخ ابی الفداء، ج ۲، ص ۳؛ نفس الرحمان فی فضائل سلمان، ص ۳۰۱.
- ۲- عصر الظهور، ج ۲، ص ۲۴۹؛ الخرائج و الجرائح، ص ۱۹۶ و چاپ مؤسسه المهدی قم، ج ۳، ص ۱۱۵۴؛ منتخب الاثر صافی، ص ۴۵۴ و ۴۵۵ به نقل از الغیبه شیخ طوسی.

دهم: درباره حدیثی که مقدار حیرت و سرگردانی را شش روز، شش ماه، یا شش سال بیان می کند، باید بگوییم:

۱. ظاهراً خود امام صادق صلوات الله علیه به خاطر مصلحتی، موضوع را مبهم گذاشته است؛ به این نشان که حضرت، شش را می گوید و متعلق شش را روشن نمی فرماید [که روز یا ماه یا سال است]. چه بسا مقصود این بوده که بلافاصله پس از شروع غیبت، سرگردانی آغاز می شود و سپس امور برای مردم روشن می گردد.

۲. روایت مورد بحث، سند ضعیفی دارد و نمی توان به آن اعتماد و استدلال کرد.

یازدهم: درباره حدیث ابو جعفر امام باقر صلوات الله علیه که فرمود: «ای ثابت! خداوند معین کرده بود که این امر، در سال ۷۰ روی دهد...» باید بگوییم:

الف: این حدیث نمی خواهد زمان ظهور حضرت مهدی صلوات الله علیه را بیان کند؛ زیرا او دوازدهمین امام از سلسله امامانی است که پیامبر صلی الله علیه و آله از آمدن شان خبر داده است. سال ۷۰، دوره امامت امام چهارم، حضرت علی بن الحسین زین العابدین صلوات الله علیه بود و سال ۱۴۰، در دوره امامت امام ششم، امام جعفر صادق صلوات الله علیه قرار داشت.

ب: حدیثی که شیخ طوسی در کتاب الغیبه آورده، منظور حدیث یاد شده را روشن می کند. در حدیث کتاب الغیبه آمده است:

به امام ابو جعفر باقر صلوات الله علیه گفتم: «امام علی صلوات الله علیه می فرمود: بلا تا سال هفتاد ادامه دارد. و می فرمود: بعد از آن بلا، گشایشی هست. سال هفتاد گذشت و ما گشایشی ندیدیم. امام باقر صلوات الله علیه فرمود: «ای ثابت! خداوند متعال معین کرده بود که این امر، در سال ۷۰ روی دهد...».

این حدیث نشان می دهد که منظور از سال ۷۰ یا ۱۴۰، سال ظهور مهدی صلوات الله علیه نیست؛ بلکه منظور، گشایش بعد از سختی است که شهادت امام حسین صلوات الله علیه،

مانع از این گشایش شد. در سال ۱۴۰ نیز فرصتی پیش آمد تا امامان، زمام امور را به دست گیرند و گشایش حاصل شود؛ ولی فاش شدن راز توسط انسان های بی مسئولیت، کار را خراب کرد.

به نظر می رسد که این هفتاد سال، باید از ابتدای بعثت _ یعنی پس از سه سال دعوت مخفیانه _ محاسبه شود.

دوازدهم: تا زمانی که یک سخن، اعتقاد همه علمای مذهب نباشد، چنگ زدن به سخن این و آن، موجب بطلان آن مذهب نمی شود؛ همچنان که سؤال از جزئیات مطرح شده در روایات، هیچ مذهبی را باطل نمی کند. در همه مذاهب، احادیث مختلفی در میان مردم وجود دارد و علمای هر مذهب، وظیفه دارند که این احادیث را پیراسته کنند و درستی و نادرستی آن ها را تبیین نمایند. به همین خاطر است که می بینیم علمای همه مذاهب، این گونه احادیث را مورد تحقیق و بررسی قرار می دهند و پس از این که درستی یا نادرستی آن ها روشن شد، نظر خود را اعلام می کنند.

اگر اشکالات موجود در مجامع حدیثی یک مذهب را دلیلی بر بطلان آن مذهب قرار دهند، این یک بی انصافی و اتهام تراشی است که به دور از روش علمی می باشد؛ زیرا با این روش می توان همه مذاهب اسلامی، بلکه اصل دین اسلام را زیر سؤال برد و باطل کرد. ما با همین روش می توانیم شما را صدها سال به دفاع از خود مشغول سازیم که در این صورت، کار شما بسیار مشکل تر از شیعیان خواهد شد؛ چرا که اهل سنت، خود را ملزم به صحت بسیاری از مجامع حدیثی بزرگ می دانند. حال تصور کنید که مسند احمد را هم به آن مجامع حدیثی بیفزاییم؛ همان مسند احمد که برخی ادعا می کنند: احادیث نادرست آن، به چهار حدیث هم نمی رسد. از این رو باید گفت:

یک: بحث ها باید به عقاید اصلی هر مذهب محدود شود و نتایج آن ها و مسائل مهم، مورد گفتگو قرار گیرد؛ البته بر اساس نظراتی که علمای هر مذهب، در کتاب های

کلامی خود مطرح کرده اند، نه عقاید و نظرات خاص این عالم و آن عالم که مورد توافق علمای مذهب نیست.

دو: باید از دست مایه قرار دادن روایات این و آن، برای قیل و قال راه انداختن و عیب جویی کردن به دور از انصاف و منطق و روح علمی، خودداری کرد.

سوم: پیش از قطعی کردن بحث امامت و اصول معرفتی و عدالت صحابه و روش تصحیح احادیث و دیگر امور پایه، بحث درباره مسائل فرعی فقهی، هیچ سودی ندارد.

و الحمد لله و الصلاة والسلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۱۱۹ (۱۰۰): وجود مهدی، مستند به گفتار یک زن

اشاره

بارها دیده ایم که شیعیان در مسائل گوناگون، اجماع امت را با این ادعا که حاوی نظر معصوم نیست، رد می کنند. حال می بینیم که وجود مهدی را با حرف یک زن

پذیرفته اند؛ زنی که می گویند نامش حکیمه است (و تنها خدا او را می شناسد و از حالش آگاهی دارد).

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله الطیبین الطاهرین. السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

یکم: اگر منظور از اجماع رد شده از سوی شیعیان، اجماع در مورد خلافت ابوبکر است، باید دانست که این اجماع، ایرادهایی دارد:

الف: هیچ گاه چنین اجماعی تحقق نیافت؛ چرا که امام علی صلوات الله علیه و بنی هاشم و گروهی از صحابه و دیگران، با آن مخالفت کردند.

ص: ۱۴۱

ب: اجماعی که به زور تحمیل شود و به قیمت کتک زدن حضرت زهرا صلوات الله علیها و سقط جنین او صورت پذیرد و نتیجه اش آتش زدن خانه وحی و کشتن مالک بن نویره و یارانش باشد و عده ای _ که از بیعت با ابوبکر سرپیچیدند و زکات شان را به او نپرداختند و اصرار داشتند که آن را به اهل بیت پیامبر بپردازند، یا میان نیازمندان قبیله خود تقسیم کنند _ با ادعای واهی ارتداد، به خاک و خون کشیده شوند و سعد بن عباده با تیر خالد بن ولید به قتل برسد و ادعا شود که جنیان او را کشته اند، چنین اجماعی با چنین نتایج دردناکی، هیچ ارزشی ندارد و عمل به آن صحیح نمی باشد.

دوم: ولادت حضرت مهدی صلوات الله علیه، تنها با سخن عمه اش (حکیمه خاتون) ثابت نشد؛ اگر چه او از زنان نیک و با ایمان بود. ولادت آن حضرت، مستند به سخن امام حسن عسکری صلوات الله علیه و مشاهده گروهی از افراد موثق بود که آن مولود با سعادت را دیدند. افزون بر این، رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر داد که امامان، دوازده تن هستند و زمین خالی از حجت نمی ماند. حدیث ثقلین نیز دلالت دارد که تا روز قیامت، حجتی از اهل بیت، در کنار قرآن خواهد بود. همچنین بیش از صد تن از علمای اهل سنت، به ولادت حضرت مهدی صلوات الله علیه اعتراف کرده اند.

سوم: صدور حکم قطعی نسبت به این گونه امور، متوقف بر شناخت کامل منبع خبر است؛ و این، متوقف بر ثبوت اصل امامت اهل بیت صلوات الله علیهم می باشد. پس اگر موضوع امامت ثابت شود و تأیید گردد که معارف دین، تنها باید از طریق آنان به دست آید، ناگزیر باید به دنبال افرادی باشیم که در نقل حقایق از اهل بیت علیهم السلام، مورد اعتماد و اطمینان باشند. در این صورت، روایت دیگران که مخالف با روایت آنان است، دیگر هیچ ارزشی نخواهد داشت. پس هیچ اشکالی ندارد که این خبر، از خود امام، یا افراد مورد وثوق امام، یا حکیمه خاتون صلوات الله علیهم اجمعین گرفته شود.

اشاره

شیعیان معتقدند که امامان ایشان معصوم هستند و مهدی اکنون وجود دارد و چند تن از علمای شیعه _ که تعداد آن ها به سی نفر می رسد _ با او ارتباط دارند. با وجود چنین اعتقادی، پس چرا در امور مذهبی با هم اختلاف دارند؟ اختلافی که شاید نتوان نظیر آن را در هیچ گروه و فرقه ای یافت. این اختلافات تا جایی پیش رفته که نزدیک است هر مرجع و مجتهد، یک مذهب خاص برای خودش تأسیس کند.

با این که آن ها ادعا می کنند: «واجب است همواره امامی وجود داشته باشد تا به وسیله او، حجت خدا بر مردم تمام شود. و اکنون، او همان مهدی موعود است»، پس چرا با وجود امام و ارتباط با او، بیش از همه اهل زمین اختلاف دارند؟

از یک سو، مجلسی در کتاب خود، حدیثی را آورده است که می گوید: «امام غایب، دیده نمی شود. هر کس ادعا کند مهدی را دیده است، دروغ می گوید». از سوی دیگر، شنیده ایم و خوانده ایم که علمای شیعه، بارها مهدی را دیده اند.

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: در عقاید شیعه چنین چیزی وجود ندارد که سی تن از علماء، با حضرت مهدی صلوات الله علیه در ارتباط هستند. اگر پرسش گر این مطلب را در کتابی دیده است، به ما هم نشان دهد تا آن را بررسی کنیم. علمای شیعه هیچ گاه نگفته اند که چنین چیزی جزو عقایدشان می باشد. کتاب های شیعه، فراگیر است و در دسترس همگان وجود دارد و مدارس شان، به روی مشتاقان و دانش پژوهان گشوده است. آنچه در کتاب های عقیدتی

معتبر نیامده باشد و به امضای بزرگان مذهب نرسیده باشد، نمی توان جزو عقاید آن مذهب به شمار آورد.

دوم: در کتاب های اهل سنت _ که برخی از آن ها را صحیح ترین کتاب ها پس از قرآن قلمداد می کنند _ موارد فراوانی دیده می شود که اهل سنت راضی نیستند آن موارد، به ایشان نسبت داده شود؛ به طور مثال: آن ها راضی نیستند که گفته شود: «به اعتقاد اهل سنت، خدا پا دارد و آن را در جهنم می گذارد و جهنم می گوید: بس است، بس است»، یا این که «خدا در هر شب جمعه، به صورت جوانی با موهای مجعد، به زمین فرود می آید و می گوید: آیا آمرزش خواهی هست؟»، یا این که «خدا می خندد و دندان ها و زبان کوچکش نمایان می شود».

با این که این مطالب، در کتاب های اهل سنت وجود دارد، اما شیعیان چنین مطالبی را به آن ها نسبت نمی دهند؛ مگر این که بخواهند احتجاج کنند و آنان را ملزم نمایند که از نسبت دادن مطالبی که شیعه به آن اعتقاد ندارد و تنها در یکی _ دو کتاب آمده است، دست بردارند.

سوم: خداوند سبحان می فرماید: «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ؛(۱) هر گاه در امری اختلاف نظر یافتید، آن را به [کتاب] خدا و [سنت] پیامبر عرضه بدارید». و می فرماید: «وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنبِطُونَهُ مِنْهُمْ؛(۲) اگر آن را به پیامبر و اولی الامر عرضه دارند، در میان آنان کسانی هستند که [درستی و نادرستی] آن را دریابند». حضرت عیسی علیه السلام نیز می گوید: «قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَ لَأُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ؛(۳) برای شما حکمت آورده ام و برخی از امور را که در آن اختلاف دارید، برایتان روشن می سازم».

ص: ۱۴۴

۱- سوره نساء، آیه ۵۹.

۲- سوره نساء، آیه ۸۳.

۳- سوره زخرف، آیه ۶۳.

پس وظیفه پیامبران این است که در موارد اختلافی، حقیقت را روشن نمایند. اگر مردم آن را دریافتند و پذیرفتند، رستگار و سعادت‌مند می‌شوند؛ اما اگر آن را رد کردند و اطاعت نمودند، گناهی متوجه پیامبر و امام نمی‌شود. تکلیف پیامبر و امام این نیست که اختلافات مردم را به صورت جبری و تکوینی از بین ببرند. این کار موجب تعطیلی اراده و سلب اختیار از مردم می‌شود.

چهارم: همه اهل سنت می‌گویند که مرجع آن‌ها، رسول اعظم صلی الله علیه و آله است. با این حال، اختلافات موجود در میان مذاهب اربعه، غیرقابل شمارش است؛ به ویژه اگر بخواهیم این اختلاف را به اوزاعیه و ظاهریه و مذهب سفیان ثوری و دیگر علمای آن‌ها تعمیم دهیم. هیچ عالمی از آنان، با عالم دیگر اتفاق نظر ندارد. در مورد مذاهب عقیدتی اهل سنت نیز، وضع به همین منوال است. حال ببینید اگر از همان دوره‌های آغازین، باب اجتهاد را مسدود نکرده بودند، امروز چه اوضاعی داشتند!

چنان چه به مذهب شیعه امامیه مراجعه کنید، خواهید دید که اگر در جزئیات برخی از فتاوا اختلاف دارند، اما قوانین و ضوابط فقهی آنان بسیار دقیق است و هیچ‌گاه از آن عدول نمی‌کنند و با مراجعه به آن قوانین و بررسی مسائل بر اساس آن ضوابط، می‌توانند در بسیاری از مسائل اختلافی، به اتفاق نظر دست یابند. اما در میان غیر شیعه، مسأله به این سادگی نیست.

پنجم: وجود پیامبر و امام، مانع از اختلاف مردم در فهم آیات و روایات نمی‌شود؛ به ویژه آن که مردم در فهم و دقت و جامع‌نگری، یکسان نیستند؛ همچنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر داد که عمر، مسأله کلامه را نفهمیده و نخواهد فهمید. (۱) احکام بسیاری بود که عمر برای فهمیدن آن‌ها، نیاز به دیگران داشت. سخن او مشهور است که «اگر

ص: ۱۴۵

۱- ر.ک: کنز العمال، چاپ مؤسسه الرساله، ج ۱۱، ص ۷۸؛ احکام القرآن، جصاص، ج ۲، ص ۱۱۰؛ تفسیر القرآن العظیم، ج ۱، ص ۶۰۸؛ الدر المنثور، ج ۲، ص ۲۴۹؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۹، ص ۲۸۷؛ الغدیر، امینی، ج ۶، ص ۱۲۸ به نقل از ابن راهویه و ابن مردویه؛ نهج السعاده، ج ۸، ص ۴۲۳.

علی نبود، عمر هلاک می شد» و سخن دیگرش که «زنی درست گفت و مردی اشتباه کرد» (۱).

او گاه از ترس این که در پاسخ مسائل درماند، سؤال کنندگان را طوری کتک می زد که از پشت آن ها خون می جهید. عمر درباره ارث جده (مادر بزرگ)، ده ها فتوای مختلف صادر کرد؛ تا کتابی در این باره نوشت و سپس آن را پاره کرد و با توسل به جبر گفت: «اگر خدا می خواست جده ارث ببرد، کتاب پاره می شد» (۲).

اگر بخواهیم مواردی از این دست را گرد آوریم و اختلاف فتوای صحابه را جست و جو کنیم، مثنوی هفتاد من می شود. اگر به ذکر این موارد ادامه دهیم، چه بسا پرسش گر بپندارد که ما در صدد عیب جویی و خرده گیری از این و آن هستیم. در حالی که چنین نیست؛ بلکه می خواهیم او را متوجه سازیم که آنچه او بر شیعیان ایراد می گیرد، بسی قوی تر و واضح تر از آن، در صحابه و دیگران دیده می شود؛ این در حالی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان آنان بود و علی صلوات الله علیه _ که هزار باب علم از پیامبر آموخت و از هر باب آن، هزار باب دیگر گشوده می شد _ در جمع آنان

ص: ۱۴۶

۱- برای دیدن متن حدیث، مراجعه کنید به: تاریخ عمر، ابن جوزی، ص ۱۲۹؛ تفسیر القرآن العظیم، ابن کثیر، ج ۱، ص ۴۶۷؛ مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۲۸۴؛ الدر المنثور، ج ۲، ص ۱۳۳؛ کنز العمال، ج ۸، ص ۲۸۸ و ۲۹۸؛ فتح القدیر، شوکانی، ج ۱، ص ۴۴۳؛ الاذکیاء، چاپ دار الجیل، سال ۱۴۰۸ ق، ص ۲۰۷؛ منهاج السنه، ج ۳، ص ۱۴۷؛ کشف الخفاء، عجلونی، ج ۱، ص ۲۶۹ و ۲۷۰ و ۳۸۸ و ج ۲، ص ۱۱۸؛ اسنی المطالب، ص ۱۶۶ به نقل از ابی یعلی و سعید بن منصور و محاملی و احمد و ابن حبان و طبرانی و ابن بکار و ابن عبد البر؛ مختصر جامع بیان العلم، ص ۶۶؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۵، ص ۹۹؛ حاشیه السندی علی ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۸۳ و ۵۸۴؛ السنن الکبری، ابن سعد، ج ۷، ص ۲۳۳؛ الکشاف، ج ۱، ص ۳۵۷؛ ارشاد الساری، ج ۸، ص ۵۷؛ تفسیر نسفی، حاشیه الخازن، ج ۱، ص ۳۵۳؛ تفسیر نيسابوری؛ الفتوحات الاسلامیه، ج ۲، ص ۴۷۷؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱، ص ۶۱ و ج ۳، ص ۹۶؛ کتاب الاربعین، رازی، ص ۴۶۷؛ التمهید باقلانی، ص ۱۹۹؛ المستطرف، چاپ دار الجیل، سال ۱۴۱۳ ق، ص ۹۸ به نقل از المنتظم؛ مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۱۷۷؛ تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۲۵۷.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱، ص ۱۸۱. و ر.ک: کتاب الاربعین، شیرازی، ص ۵۴۹؛ مناقب اهل البيت عليهم السلام، شیروانی، ص ۳۵۰؛ الغدیر، امینی، ج ۶، ص ۱۱۷؛ عده الاصول، طوسی، چاپ جدید، ج ۲، ص ۶۸۸ و ۷۰۱ و چاپ قدیم، ج ۳، ص ۱۰۵؛ المحصول رازی، ج ۵، ص ۷۷؛ مجمع البحرین، ج ۱، ص ۳۵۸.

حضور داشت و اهل بیت صلوات الله عليهم که ثقل اصغر و همسان قرآن و کشتی نوح اند، در میان آن ها بودند و به قرآن نیز دسترسی داشتند؛ همان قرآنی که عمر بن خطاب، پس از متهم کردن پیامبر به هذیان و پریشان گویی، گفت: «حسبنا کتاب الله؛ کتاب خدا ما را بس».

ششم: رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «ستارگان، اهل زمین را از غرق شدن ایمن نگه می دارند و اهل بیت من، امت مرا از اختلاف حفظ می کنند»^(۱). شما این روایت را چگونه تفسیر می کنید؟

هفتم: احادیثی که رؤیت امام را تکذیب می کنند، منظورشان کسی است که ادعا کند امام را دیده و امام به او نامه و برنامه داده و کارهای مهمی به او سپرده است و با چنین ادعایی می خواهد خود را داری مقام معنوی و جایگاه قدسی معرفی کند و توجه مردم را به سوی خود جلب کند و آنان را تحت تأثیر قرار دهد. اما هیچ اشکالی ندارد که یکی از نیکان برگزیده، امام را ببیند و دیدارش را کتمان نماید و آن را جار نزند و فخر

ص: ۱۴۷

۱- ذخائر العقبی، ص ۱۷؛ نظم درر السمطین، ص ۲۳۴؛ منتخب کنز العمال، حاشیه مسند احمد، ج ۵، ص ۹۲ و ۹۳؛ الصواعق المحرقة، ص ۱۸۵؛ مشارق الانوار سغانی، ص ۱۰۹؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۷۴؛ المعجم الکبیر، طبرانی، ج ۷، ص ۲۲؛ الجامع الصغیر، سیوطی، ج ۲، ص ۶۸۰؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۹۶ و ۱۰۱ و ۱۰۲؛ مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۴۴۸ و ج ۳، ص ۱۴۹ و ۴۵۷؛ تلخیص مستدرک، ذهبی، چاپ در حاشیه مستدرک؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ص ۱۹؛ کشف الخفاء، ج ۲، ص ۱۳۵ و ۳۲۷؛ فیض القدیر، ج ۶، ص ۳۸۶؛ مسند زید بن علی، ص ۴۶۳؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۳۰؛ کمال الدین، ص ۲۰۵؛ مناقب الامام امیر المؤمنین علیه السلام، کوفی، ج ۲، ص ۱۳۳ و ۱۴۲ و ۱۷۴؛ شرح الاخبار، ج ۳، ص ۱۳؛ تفسیر المنسوب للامام العسکری علیه السلام، ص ۵۴۶؛ نور الثقلین، ج ۴، ص ۵۴۲؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۱۱، ص ۶ و ۷؛ ینابیع الموده، ج ۱، ص ۷۱ و ۷۲ و ج ۲، ص ۱۰۴ و ۱۱۴ و ۴۴۲ و ۴۴۳ و ۴۷۴ و ج ۳، ص ۱۴۲؛ کتاب المجروحین، ابن حبان، ج ۲، ص ۲۳۶؛ تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۲۸۱؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۰، ص ۲۰؛ تنبیه الغافلین، ابن کرامه، ص ۴۴؛ نصائح الکافی، ص ۴۵؛ الدر النظیم، ص ۷۷۱؛ التعجب، کراجکی، ص ۱۵۱؛ الامالی، طوسی، ص ۲۵۹ و ۳۷۹؛ بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۱۲۲ و ج ۲۷، ص ۳۰۸ و ۳۰۹؛ کتاب الاربعین، ماحوزی، ص ۳۵۳؛ مناقب اهل البیت علیهم السلام، شیروانی، ص ۱۷۶؛ خلاصه عبقات الانوار، ج ۴، ص ۱۱۶ و ۳۱۵ و ۳۱۶ و ۳۱۷ و ۳۱۸؛ المراجعات، ص ۷۶ و ۳۸۴؛ جامع احادیث الشیعه، ج ۱، ص ۱۹؛ الغدیر، امینی، ج ۳، ص ۸۱؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۹، ص ۵۶۱.

نفرود تا این که کسی به طور اتفاقی از این ماجرا باخبر شود و بعد از مرگ وی، ماجرای ملاقاتش با امام زمان علیه السلام را افشا نماید. وقتی علمای شیعه می گویند که فلانی امام را ملاقات کرده، منظورشان همین است.

و الحمد لله و الصلاة و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۱۲۱ (۱۳۰): منافات غیبت با قاعده لطف

اشاره

شیعه معتقد است که نصب امام از سوی خداوند، برآمده از قاعده لطف است. (۱).

جای بسی شگفتی است که وقتی امام دوازدهم آنان، در کودکی پنهان شده و تاکنون ظهور نکرده، نصیبش به امامت، چه لطفی می تواند برای مسلمانان داشته باشد؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله الطیبین الطاهرین. السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

در پرسش شماره ۱۳۱ و ۱۸۱، سؤالی با همین مضمون آمده که بد نیست به آنجا نیز مراجعه کنید. اکنون به بیان چند مطلب بسنده می کنیم:

یکم: پنهان شدن امام مهدی صلوات الله علیه، حکم و فعل الهی نبود؛ بلکه مردمی که با نپذیرفتن امام منصوب، دستور خدا را زیر پا گذاشتند و بر این نافرمانی پای فشردند، خودشان باعث محرومیت از برکات وجود امام شدند. اگر مردم به آنچه که خدا برایشان برگزیده بود، تن می دادند و اطاعت می کردند، بی تردید امام ظهور می کرد و وظایف محول شده را انجام می داد و واجباتی را که به گردن دارد، برپا می داشت؛

ص: ۱۴۸

۱- یعنی از نظر شیعیان، امامت نیز همانند نبوت، لطفی از طرف خداوند است و باید در هر زمان، امامی هدایتگر باشد که جانشینی پیامبر را به عهده بگیرد. هدایت و ارشاد بشر و مدیریت کارها و مصالح آن ها، از وظایف او است. ر.ک: الامامه و النص، استاد فیصل نور، ص ۲۹۰.

همچنان که در زمان غیبت نیز به واجباتی که بر عهده دارد، اقدام می فرماید. اما در این شرایط که عده ای مصمم به قتل او هستند و با یاران اندکی که دارد، نمی تواند از خود دفاع کند و مسئولیت های دوران ظهور را به انجام برساند. پس ظهورش فایده ای ندارد و بلکه باعث رنج و سختی و بلا و گرفتاری می شود.

دوم: وضعیت امام مهدی صلوات الله علیه، همانند وضعیت پیامبران است. وقتی مردم خواستند حضرت عیسی علیه السلام را به صلیب بکشند و بکشند، خود را از برکت وجود وی محروم کردند و خداوند او را نزد خود بالا برد. آن حضرت زمانی بازمی گردد که مردم دست از دشمنی با او بردارند و وی امنیت داشته باشد و بتواند به واجبات و وظایف الهی اقدام کند.

سوم: بهره مندی از امام مهدی صلوات الله علیه در زمان غیبت، همانند لطفی است که خداوند از طریق حضرت خضر علیه السلام شامل حال مردم می کرد. ماجرای خضر و موسی علیهما السلام و سوراخ کردن کشتی و ساختن دیوار و کشتن آن نوجوان، به ما می فهماند که لطف خدا بر مردم، منحصر به وجود پیامبران آشکار و علنی نیست؛ بلکه خداوند حجت هایی دارد که به وظایف خود عمل می کنند و در حفظ و پاس داشت بندگان خدا می کوشند؛ بدون آن که مردم از وجود آن ها آگاهی داشته باشند. شاید حدیث نقل شده از امام مهدی صلوات الله علیه اشاره به همین معنا داشته باشد که می فرماید: «بهره مندی از من در زمان غیبتم، همانند بهره مندی از آفتاب پنهان شده در پس ابرها است» (۱).

چهارم: در مورد غیبت امام مهدی صلوات الله علیه در کودکی باید بگویم که خردسالی موجب نقصان امام نمی شود و چیزی از ارزش و مقامش نمی کاهد؛

همچنان که

ص: ۱۴۹

۱- الاحتجاج، طبرسی، ج ۲، ص ۲۸۴؛ الخرائج و الجرائح، ج ۳، ص ۱۱۱۵؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۹۲ و ج ۵۳، ص ۱۸۱ و ج ۷۵، ص ۳۸۰؛ الانوار البهیة، ص ۳۷۳؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۱۰، ص ۴۰۴؛ اعلام الوری، ج ۲، ص ۲۷۲.

خردسالی حضرت یحیی علیه السلام او را از اقدام به وظایفش بازنداشت و خداوند در مورد او فرمود: «وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا» (۱) در دوران کودکی به او نبوت بخشیدیم».

خداوند در مورد حضرت عیسی علیه السلام نیز می فرماید: «فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا * قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا * وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَ أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا» (۲) آن گاه [مریم] به او [نوزاد] اشاره کرد. گفتند: چگونه با کودکی که در گهواره است، سخن بگوییم؟ [نوزاد به سخن آمده و] گفت: من بنده خدا هستم که به من کتاب آسمانی داده و مرا پیامبر گردانده است. هر جا که باشم، مرا مبارک ساخته و مادام که زنده هستم، مرا به نماز و زکات سفارش فرموده است».

و الحمد لله و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله.

پرسش شماره ۱۲۲ (۱۴۷): اثبات وجود مهدی با ادعای یک مرد

اشاره

حسن عسکری، امام یازدهم شیعیان، بدون آن که فرزندی داشته باشد، از دنیا رفت. برای این که پایه های مذهب امامیه فرو نپاشد، مردی به نام عثمان بن سعید ادعا کرد: «عسکری، فرزندی چهار ساله دارد که پنهان شده است و من وکیل او هستم». جای بسی شگفتی است همین شیعیانی که ادعا می کنند سخن کسی غیر از معصوم را نمی پذیرند، ادعای مردی غیر معصوم را در مورد مهم ترین مسأله اعتقادی پذیرفتند!

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

ص: ۱۵۰

۱- .سوره مریم، آیه ۱۲.

۲- سوره مریم، آیه ۲۹ _ ۳۱.

سؤالی شبیه به این را در پرسش ۱۷۳ پاسخ داده ایم و در اینجا نیز می افزاییم:

یکم: پرسش گر در یکی از سؤال های خود گفت: «شیعیان، وجود امام مهدی علیه السلام را تنها با شهادت زنی به نام حکیمه ثابت می کنند». و حال در این پرسش، مردی را هم به آن زن افزوده است!

دوم: پرسش گر به طور جزم می گوید: «امام عسکری صلوات الله علیه بدون داشتن فرزند، از دنیا رفت». این جزم اندیشی، نیاز به دلیل کافی و قانع کننده دارد. وقتی خداوند، حجاب های عالم غیب را برای پرسش گر کنار نزده و حقایق امور را به او نشان نداده است، چگونه جرأت می کند که با قاطعیت، چنین حکمی صادر نماید!

سوم: کسانی که از ولادت امام مهدی صلوات الله علیه خبر داده اند، بسیار فراوان هستند. افزون بر شیعیان، نزدیک به صد تن از علمای اهل سنت نیز این موضوع را ذکر کرده اند که نسبت به ولادت آن حضرت، یقین داشته اند. در کتاب تذکره الخواص و منتخب الاثر و دیگر کتاب های حدیثی، روایات فراوانی وجود دارد که این موضوع را ثابت می کند. افراد فراوانی امام مهدی صلوات الله علیه را دیده اند و جناب عثمان بن سعید، یکی از ده ها و بلکه صدها نفری است که او را دیده و دیگران را از ولادت آن حضرت، با خبر ساخته است. پس معنا ندارد که این موضوع را تنها به یک نفر منحصر کنید.

چهارم: ولادت آن حضرت، به وسیله احادیثی ثابت شده است که بشارت می دهد: او پسر امام عسکری صلوات الله علیه و چهارمین فرزند از نسل امام رضا صلوات الله علیه و نهمین فرزند از نوادگان امام حسین صلوات الله علیه است. اگر جز حدیث ثقلین و حدیث «خلفای بعد از من، دوازده نفر هستند» و حدیث «زمین خالی از حجت نمی ماند»، دلیل دیگری در دست نداشتیم، باز همین احادیث کافی بود تا نسبت به ولادت و امامت و غیبت حضرت مهدی صلوات الله علیه یقین پیدا کنیم.

و الحمد لله و الصلاة و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

اشاره

شیعیان در داستان های فراوانی که از مهدی غایب نقل می کنند، مدعی هستند که هنگام تولد او، پرنده گانی از آسمان فرود آمدند و بال های خود را به سر و صورت و بدن وی مالیدند و پرواز کردند. وقتی موضوع را به پدرش گفتند، او خندید و گفت: «آن ها فرشتگان آسمان بودند که برای تبرک جستن از این کودک نازل شدند. این ها یاوران او در زمان ظهورش هستند».(۱).

به راستی اگر فرشتگان او را یاری می کنند، پس چرا می ترسد و به سرداب پناه برده است؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: اگر چه این روایت و پذیرفتن مضمون آن، هیچ مشکلی برای ما به وجود نمی آورد، اما لازم است که بگوییم: نمی توان با روایتی که در کتاب یکی از علما آمده است و احتمالاً خود نیز به محتوای آن اعتقاد ندارد، علیه آن عالم احتجاج کرد؛ چه رسد به این که بتوان با آن روایت، علیه مذهب آن عالم احتجاج کرد. مگر این که ثابت شود پیروان آن مذهب، حدیث مورد نظر را _ بر اساس معیار های مورد قبول خود در رد و اثبات احادیث _ صحیح می دانند و محتوایش را می پذیرند.

در غیر این صورت، ما نیز می توانیم به ده ها هزار روایتی که در منابع حدیثی اهل سنت آمده است _ و چه بسا افراد منصف و فهیم ایشان، آن روایات را قبول ندارند _ احتجاج نماییم و مذهب آنان را باطل قلمداد کنیم.

ص: ۱۵۲

دوم: بر فرض که حدیث مورد بحث، از جهت سندی معتبر باشد؛ ولی شیعه به مجرد صحت سند، حدیث را نمی پذیرد تا صحت محتوای آن ثابت شود. شیعیان حدیث را از هر جهت، مورد بررسی قرار می دهند تا هیچ ایرادی در آن نباشد و موجب سستی و رد آن نگردد. چه بسا به خاطر مخالفت یک حدیث با قرآن، یا مخالفت آن با اجماع امت، یا وجود تناقض در خود حدیث، یا تعارض با حدیث صحیح مشهورتر، آن را نپذیرند.

در مورد حدیث مذکور، بعید نیست که فرشتگان بال های خود را جهت تبرک، به آن کودک مالیده باشند، و بعید نیست که فرشتگان او را یاری نمایند؛ چرا که پیش تر نیز فرشتگان خود را به گهواره امام حسین صلوات الله علیه مالیدند و به او تبرک جستند و در بدر و احد، رسول خدا صلی الله علیه و آله را یاری رساندند. یاری آن ها در بدر، مانع از شهادت عبیده بن حارث و دیگران نشد؛ و در احد نیز هفتاد تن _ از جمله حمزه سید الشهداء رضوان الله تعالی علیه _ به شهادت رسیدند.

این نشان می دهد که یاری رساندن فرشتگان، به معنای تکیه بر آن ها و عدم آمادگی و برنامه ریزی خردمندانه و انتخاب زمان و مکان مناسب برای جنگ نیست. فرشتگان زمانی به یاری فرد می شتابند که او همه تلاش های خود را به کار بسته باشد. اگر یاری فرشتگان، مشروط به این موضوع نباشد، دیگر نیازی به بودجه و برنامه ریزی و آماده سازی سپاه نیست و این ها کاری توان فرسا و نابخردانه و توجیه ناپذیر خواهد بود.

سوم: درباره پنهان شدن امام مهدی صلوات الله علیه در سرداب، لازم است که بگویم: سرداب، مکان عبادت آن حضرت بود. (۱).

پس از غیبت، شیعیان برای ثواب و تبرک، آن مکان را زیارت می کنند. خود شما روایت کرده اید که «ابن عمر، به دنبال مکان هایی می گشت که پیامبر صلی الله علیه و آله در آنجا نماز خوانده بود. سپس برای ثواب و تبرک و

ص: ۱۵۳

۱- ر.ک: الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۹۴۲؛ الصراط المستقیم، ج ۲، ص ۲۱۰؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۵۲ و ۵۳؛ ینابیع الموده، ج ۳، ص ۳۱۸.

اظهار پیروی و تعبد کامل، در آن مکان ها نماز می خواند» (۱).

پس چرا به خاطر چنین چیزهایی، بر شیعیان خرده می گیرید؟

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۱۲۴ (۱۵۷): کشته شدن مهدی و کشته نشدن امامان پیشین

اشاره

شیعیان ادعا می کنند که امام دوازدهم شان از ترس کشته شدن، پنهان شده است. پس چرا او در عین خردسالی کشته می شود و امامان پیش از او که بزرگ سال بودند و در زمان خلفا زندگی می کردند، کشته نمی شوند؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله الطیبین الطاهرین. السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

یکم: روایات تاریخی موثق نشان می دهد که امامان صلوات الله علیهم با زهر یا شمشیر به شهادت رسیدند. در منابعی که به شرح زندگی آن ها پرداخته شده، می توان به این روایات دست یافت.

دوم: در احادیث خود امامان صلوات الله علیهم آمده است که آنان با زهر یا شمشیر کشته می شود. برخی از روایات معتبر، از این قرار است:

۱. تمیم قرشی، از پدرش، از احمد بن علی انصاری، از اباصلت هروی، از امام رضا صلوات الله علیه روایت کرده است که آن حضرت در رد اعتقاد کسانی که می گویند: «امام

ص: ۱۵۴

۱- ر.ک: تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۸۳؛ البدایه و النهایه، ج ۹، ص ۸؛ السنن الکبیری، بیهقی، ج ۵، ص ۲۴۵؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۵۵۱؛ فتح الباری، ج ۱، ص ۴۷۱ و ج ۳، ص ۳۷۳؛ المصنف، ابن ابی شیبه، ج ۷، ص ۱۷۵؛ الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۴، ص ۱۴۴ و ۱۴۵؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۳۷.

حسین صلوات الله علیه کشته نشد؛ بلکه [همانند ماجرای حضرت عیسی علیه السلام] امر بر مردم مشتبه گردید، فرمود: «به خدا سوگند که امام حسین صلوات الله علیه کشته شد. امیرالمؤمنین و امام حسن صلوات الله علیهما که بهتر از حسین صلوات الله علیه بودند، کشته شدند. هیچ یک از ما بدون کشته شدن نمی میرد. به خدا سوگند که من با زهر کشته می شوم» (۱).

۲. محمد بن موسی بن متوکل، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از اباصلت هروی روایت کرده است که از امام رضا صلوات الله علیه شنیدم که فرمود: «به خدا سوگند که هیچ یک از ما بدون قتل و شهادت، از دنیا نمی رود» (۲).

سند این روایت، هیچ اشکالی ندارد.

۳. محمد بن حسن صفار، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از ابوالقاسم بن محمد، از علی، از ابوبصیر، از امام صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که فرمود: «در روز خیبر، به رسول خدا صلی الله علیه و آله زهر دادند. گوشت زهرآلود، به سخن آمد و گفت: ای رسول خدا! من زهرآلود هستم. رسول خدا صلی الله علیه و آله به هنگام وفاتش فرمود: غذایی که در خیبر خوردم، امروز پشتم را از هم گسست. همه انبیا و اوصیا، با شهادت از دنیا می روند» (۳).

هدف از سخن گفتن گوشت، تنها حفظ جان پیامبر صلی الله علیه و آله و جلوگیری از خوردن زهر نبود؛ بلکه خداوند می خواست سخن گفتن گوشت، معجزه ای برای پیامبر صلی الله علیه و آله باشد تا حجت تمام شود و ایمان مردم استوار گردد و دین محفوظ بماند و خدمتی به رسالت صورت گیرد.

ص: ۱۵۵

۱- عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۰۳ و چاپ مؤسسه اعلمی، ج ۱، ص ۲۲۰؛ بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۲۸۵ و ج ۲۷، ص ۲۱۳ و ج ۴۴، ص ۲۷۲؛ مدینه المعجزه، ج ۷، ص ۱۵۵؛ مسند الامام الرضا، عطاردی، ج ۱، ص ۸۷ و ج ۲، ص ۴۰۵؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۵۶۵؛ تفسیر کنز الدقائق، ج ۲، ص ۶۶۰.

۲- ر.ک: بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۳۲ و ج ۲۷، ص ۲۰۹؛ الامالی، صدوق، چاپ مؤسسه بعثت، قم، سال ۱۴۱۷ق، ص ۱۲۰؛ عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۵۶ و چاپ مؤسسه اعلمی، ج ۱، ص ۲۸۷؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۳۵۱ و چاپ مرکز نشر اسلامی، ج ۲، ص ۵۸۵.

۳- بصائر الدرجات، ص ۵۲۳؛ مختصر بصائر الدرجات، چاپ کتاب فروشی حیدریه، ص ۱۵ و چاپ دیگر، ص ۹۸.

۴. شیخ صدوق رحمه الله در حدیثی آورده است: «پس از پیامبر صلی الله علیه و آله، هر یازده امام کشته شدند؛ امیرالمؤمنین و امام حسین صلوات الله علیهما با شمشیر، و دیگر امامان با زهر به شهادت رسیدند. هر یک توسط طغیان گر زمان خود کشته شدند و کشته شدن آن ها، حقیقی و واقعی بود» (۱).

۵. خزار قمی، از محمد بن وهبان بصری، از داود بن هیثم، از اسحاق بن بهلول، از طلحه بن زید، از زبیر بن باطا، از عمیر بن هانی، از جناده بن امید روایت کرده است که امام حسن بن علی صلوات الله علیهما در بیماری منجر به وفاتش فرمود: «به خدا سوگند رسول خدا صلی الله علیه و آله با ما پیمان بسته است که این امر (امامت) را دوازده تن از فرزندان علی و فاطمه صلوات الله علیهم به دست می گیرند و همگی کشته یا مسموم می شوند»؛ (۲) یعنی دوازده امام که همان علی و فرزندان صلوات الله علیهم هستند، با زهر یا شمشیر به شهادت می رسند.

شاید عبارت «دوازده تن از فرزندان علی و فاطمه» از باب تغلیب بیان شده است؛ چرا که امام علی صلوات الله علیه پدر و دیگر امامان، فرزندان او هستند و فرزندان از جهت تعداد، غلبه دارند. و شاید اشکال موجود، ناشی از راوی و نسخه بردار باشد.

۶. طبرسی و اربلی رحمهما الله نوشته اند: «بسیاری از اصحاب ما معتقدند که امام حسن عسکری صلوات الله علیه با زهر به شهادت رسید. پدر و جد او و همه امامان صلوات الله علیهم با شهادت از این دنیا رفتند. کسانی که به این موضوع معتقدند، به روایت امام صادق صلوات

ص: ۱۵۶

-
- ۱- عیون اخبار الرضا، چاپ ۱۴۰۴ ق، مؤسسه اعلمی، بیروت، ج ۲، ص ۱۹۳؛ بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۱۱۸.
 - ۲- کفایه الاثر، ص ۲۲۶ و ۲۲۷؛ الصراط المستقیم، ج ۲، ص ۱۲۸ و نشر مکتبه مرتضویه، ج ۲، ص ۱۳۲؛ الانوار البهیة، چاپ ۱۴۱۷ ق، ص ۳۲۲؛ بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۳۶۴ و ج ۴۴، ص ۱۳۹؛ نهج السعاده، ج ۸، ص ۲۳۸.

الله عليه استناد می کنند که فرمود: به خدا سوگند که هیچ یک از ما بدون قتل و شهادت، از دنیا نمی رود» (۱).

۷. حسین بن محمد بن سعید خزاعی، از عبدالعزیز بن یحیی جلودی، از جوهری، از عتبه بن ضحاک، از هشام بن محمد، از پدرش روایت کرده است که امام حسن بن علی صلوات الله علیهما پس از شهادت پدرش خطبه خواند و فرمود: «جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله به من خبر داد که این امر (امامت) را دوازده تن از اهل بیت برگزیده اش به دست می گیرند و همگی کشته یا مسموم می شوند» (۲).

افزون بر آنچه گذشت، متون روایی و تاریخی که در مورد امامان وجود دارد، نشان می دهد که آن ها به دست طغیان گران زمان خود، مسموم شدند یا به قتل رسیدند. هر یک از آنان که امامت خود را علنی می کرد، خطرات و دشواری های هولناکی بر سر راهش قرار می گرفت؛ چون امامت آنان، به مصلحت زمام داران نبود و آنان را به تحریک و امی داشت. حال با توجه به این همه دلیل و مدرک، دیگر صحیح نیست که شهادت ائمه صلوات الله علیهم انکار گردد و بعید دانسته شود.

سوم: طغیان گران و زورگویان، نسبت به کشتن امام مهدی صلوات الله علیه _ حتی در دوران خردسالی _ حریص بودند و به شدت او را تعقیب می کردند؛ چون می دانستند که وی حکومت آن ها را از بین می برد و کار آن ها را یکسره می کند؛ چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله به امتش مژده داده بود که او زمین آکنده از ظلم و جور را پر از عدل و

ص: ۱۵۷

۱- . کشف الغمه، چاپ مطبعه العلمیه، قم، سال ۱۳۸۱، ج ۲، ص ۴۳۰ و چاپ دار الاضواء، ج ۳، ص ۲۲۷؛ الانوار البهیة، ص ۳۲۲؛ اعلام الوری، چاپ ۱۳۹۰ ق، ص ۳۶۷ و چاپ مؤسسه آل البیت، ج ۲، ص ۱۳۱؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۳۸. و ر.ک: الفصول المهمه، ابن صباغ، ج ۲، ص ۱۰۹۳.

۲- بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۲۱۷ و ج ۴۳، ص ۳۴۶؛ کفایه الاثر، ص ۱۶۲؛ مستدرک سفینه البحار، چاپ ۱۴۰۹ ق، مؤسسه بعثت، ایران، ج ۱، ص ۱۶۴.

داد می سازد و در میان مردم، به شیوه آل داود قضاوت می کند و این کار، جز با نابودی حکومت های ستمگر و حاکمان ظالم، تحقق نمی یابد.

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۱۲۵ (۱۷۱): تناقض غیبت با لزوم شناخت امام

اشاره

شیعیان روایت کرده اند: «حسن عسکری دستور داد که خبر امام منتظر را مخفی بدارند، مگر از افراد مورد اعتماد». سپس دچار تناقض شده اند و پنداشته اند که هر کس امام را نشناسد، به شناخت و عبادت غیر خدا روی آورده و اگر در چنین حالتی بمیرد، کافر و منافق مرده است!^(۱)

حال سؤال این است که چرا پدر مهدی، مردم را به اشتباه انداخت و شیعیان را دچار سختی و مشقت کرد؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله الطیبین الطاهرین. السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

یکم: امامی که واجب است مردم به او مراجعه کنند و اطاعتش نمایند و دین را از او فرا بگیرند، همان امام زنده ای است که در آن زمان، امر امامت را به عهده دارد. تا زمانی که او زنده است، بر کسی واجب نیست به فرزند وی مراجعه کند و حقایق دینی را از او فرا بگیرد.

دوم: تدابیری که امام برای حفظ جان فرزندش اندیشید، کاملاً صحیح و حکیمانه بود و چاره ای جز این نداشت؛ چرا که عده ای از ستمگران و یاران ایشان، پیوسته مراقب او بودند و خبرها را پیگیری می کردند تا بتوانند حضرت مهدی علیه السلام را به چنگ آورند

ص: ۱۵۸

و به قتل برسانند. همین مسأله امام را واداشت که فرزندش را مخفی دارد؛ مگر از افراد مورد اعتماد.

سوم: حدیثی که می گوید: «هر کس بمیرد و امام زمانش را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است»، منظورش شناخت ظاهری امام و دیدن شکل و قیافه او نیست؛ بلکه مقصود، شناخت مقام امام است؛ به این معنا که به امامت وی ایمان و اعتقاد داشته باشد و بدان اعتراف کند، هر چند در طول زندگی اش او را ندیده باشد. اگر غیر از این بود، باید همه مردم به مدینه می رفتند تا پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علی صلوات الله علیه و دیگر امامان را از نزدیک ببینند.

کسی که پیامبر صلی الله علیه و آله را ندیده، یا پس از وفات آن حضرت به دنیا آمده، چه وضعیتی دارد؟ آیا ایمانش صحیح است یا خیر؟

چهارم: حدیث «هر کس بمیرد و امام زمانش را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است»، هم در کتاب های شیعه و هم در کتاب های اهل سنت آمده است. (۱).

ما در پاسخ به سؤالی دیگر، آن را ذکر کرده ایم که می توانید مراجعه کنید.

و الحمد لله و الصلاة و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۱۲۶ (۱۷۲): عمر طولانی مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و عمر کوتاه پیامبر (صلی الله علیه و آله)

اشاره

شیعیان می پندارند که «چون مخلوقات و بلکه همه عالم هستی، به مهدی نیاز دارند، خدا عمر او را تا صدها سال طولانی کرده است». اگر خداوند می خواست عمر کسی را

ص: ۱۵۹

۱- ر.ک: الغدیر، ج ۱، ص ۳۹۰؛ شرح المقاصد، تفتازانی، ج ۲، ص ۲۷۵؛ کنز الفوائد، کراچکی، ص ۱۵۱؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۲۱۷؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۲۴ و ۲۱۹ و ۲۱۸؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۹۶؛ بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۹۲ و ۸۸ و ۸۹ و ج ۲۹، ص ۳۸ و ج ۳۲، ص ۳۳۱؛ اختصاص، ص ۲۶۹؛ اکمال الدین، ص ۲۳۰ و ۲۳۱؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ص ۲۱۹؛ منتخب الاثر، ص ۱۵ به نقل از جمع بین الصحیحین و حاکم نیشابوری؛ الرسائل العشر، شیخ طوسی، ص ۳۱۷؛ الصراط المستقیم، ج ۱، ص ۱۱۱؛ الثاقب فی المناقب، ابن حمزه طوسی، ص ۴۹۵.

به خاطر نیاز مخلوقاتش طولانی کند، باید این کار را برای رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام می داد.

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: شیعیان نمی پندارند که خداوند متعال، عمر حضرت مهدی صلوات الله علیه را طولانی کرده است؛ بلکه این مسأله در احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله مطرح شده است. در این باره روایات بسیاری وجود دارد که ما به چند نمونه اشاره می کنیم:

۱. قندوزی حنفی به سند خود از ابن عباس و او از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمود: «پس از من، علی امام امتم می باشد. قائم منتظر، از فرزندان او است؛ همان کسی که به هنگام ظهور، زمین آکنده از جور و ستم را پر از عدل و داد می کند. سوگند به کسی که مرا حقیقتاً مژده رسان و هشدار دهنده مبعوث کرد، افرادی که در زمان غیبتش، در اعتقاد به امامت او استوار می مانند، کمیاب تر از کبریت احمر هستند». جابر بن عبدالله انصاری گفت: «ای رسول خدا! مگر برای فرزندان قائم، غیبتی پیش می آید؟». فرمود: «آری؛ برای آزمایش و خالص شدن ایمان آورندگان» (۱).

۲. جوینی با سند خود از امام علی صلوات الله علیه روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مهدی از فرزندان من است. او سرگردانی و غیبتی دارد که امت ها در آن

ص: ۱۶۰

۱- ینابیع الموده، چاپ استانبول، ص ۴۴ و چاپ دار الاسوه، ج ۳، ص ۲۹۷ و ۳۸۷ و ۳۹۸؛ فرائد السمطين، جوینی شافعی، ج ۲، ص ۳۳۶؛ اکمال الدین، ج ۱، ص ۲۸۷؛ کشف الغمه، ج ۳، ص ۳۲۷؛ غایه المرام، ج ۷، ص ۸۹ و ۹۰؛ شرح احقاق الحق، الملحقات، ج ۲۰، ص ۴۱۳ به نقل از حسام الدیم مردی حنفی در کتاب آل محمد، نسخه کتابخانه آقای اشکوری، ص ۱۳۵.

گمراه می شوند. او با اندوخته پیامبران می آید و زمین آکنده از جور و ستم را پر از عدل و داد می کند» (۱).

۳. جوینی با سند خود از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مهدی از فرزندان من است. نام او، نام من و کنیه اش کنیه من است. در ظاهر و باطن، شبیه ترین فرد به من می باشد. او سرگردانی و غیبتی دارد که همه امت ها در آن گمراه می شوند. سپس همانند شهابی شکافنده می آید و زمین آکنده از جور و ستم را پر از عدل و داد می سازد» (۲).

۴. متقی هندی و جمال الدین یوسف بن علی مقدسی و نعمانی، از امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده اند که فرمود: «صاحب این امر، دو غیبت دارد. یکی از غیبت های او طولانی می شود، به طوری که عده ای می گویند: او مرده است؛ برخی می گویند: کشته شده است؛ و برخی می گویند: رفته است. هیچ کس از کار او باخبر نمی شود، مگر کسی که در خدمت او است».

متقی هندی این روایت را از اباعبدالله الحسین صلوات الله علیه نیز نقل کرده است (۳).

ص: ۱۶۱

۱- فرائد السمطين، ج ۱، ص ۳۳۵؛ اکمال الدین، ج ۱، ص ۲۸۷؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۷۲؛ موسوعه احادیث اهل بیت، نجفی، ج ۸، ص ۲۳۲؛ اعلام الوری، ج ۲، ص ۲۲۶؛ ینابیع الموده، چاپ دار الاسوه، ج ۳، ص ۳۹۶ و ۳۹۷؛ غایه المرام، ج ۷، ص ۸۹ و ۱۳۳.

۲- فرائد السمطين، ج ۲، ص ۳۳۵؛ شرح احقاق الحق، الملحقات، ج ۱۳، ص ۱۵۴ و ۱۷۷ به نقل از فرائد السمطين؛ ینابیع الموده، چاپ دار الاسوه، ج ۳، ص ۳۸۶ و ۳۹۵ و ۳۹۶ و ۳۹۷. و ر.ک: الامامه و التبصره، ص ۱۲۰؛ کمال الدین، ص ۲۸۶ و ۲۸۷؛ کفایه الاثر، ص ۶۷؛ بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۳۰۹ و ج ۵۱، ص ۷۲؛ اعلام الوری، ج ۲، ص ۲۲۶؛ کشف الغمه، ج ۳، ص ۳۲۷.

۳- عقد الدرر فی اخبار المهدي المنتظر، چاپ مکتبه عالم الفکر، ص ۱۳۴؛ البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان، چاپ قم، ص ۱۷۱ و ۱۷۲؛ شرح احقاق الحق، الملحقات، ج ۲۷، ص ۱۸۰ و ج ۲۹، ص ۵۸۹؛ الاشاعه لأشراط الساعه، برزنجی، چاپ دار الکتب العلمیه، بیروت، ص ۹۳؛ عقد الدرر، ص ۵۹۲ به نقل از کتاب البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان و کتاب الغیبه نعمانی.

دوم: در جای خود ثابت شده است که هیچ گاه زمین خالی از حجت الهی نمی ماند؛ خواه ظاهر و آشکار باشد و خواه مستور و پنهان. (۱).

کسی که خطا می کند، نمی تواند حجت خدا بر بندگانش باشد. پس به ناچار، حجت خدا باید معصوم باشد.

حال سؤال این است که چه کسی پس از شهادت پیامبر صلی الله علیه و آله، حجت خدا گردید؟ اگر حجت خدا همان امامان دوازده گانه باشند، حصر آن ها به عدد دوازده، اقتضا می کند که پس از گذشت چندین قرن از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله، یکی از آن ها عمری طولانی داشته باشد. اکنون که هیچ یک از امامان ظاهر نیستند، پس باید حجت فعلی، پنهان و غائب باشد. او کسی نیست جز حضرت مهدی صلوات الله علیه که شیعیان به او اعتقاد دارند. این نشان می دهد که خداوند، عمر حضرت مهدی صلوات الله علیه را تا امروز طولانی کرده و تا برقراری عدالت در زمین نیز طول خواهد داد.

سوم: خداوند عمر حضرت نوح و حضرت خضر علی نبینا و آله و علیهما السلام را طولانی کرد. حضرت عیسی علیه السلام نیز در آخرالزمان فرود می آید و خداوند در این باره می فرماید: «وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ» (۲) از اهل کتاب، کسی نیست مگر آن که پیش از مرگش، به او ایمان می آورد».

اگر مصلحت اقتضا نمی کرد که عمر حضرت نوح علیه السلام طولانی شود و قومش را آگاه سازد، و اگر مصلحت نبود که عمر حضرت خضر و حضرت عیسی علیهما السلام طولانی شود، خدا با آنان چنین نمی کرد. این خداوند است که صلاح بندگان را می داند

ص: ۱۶۲

۱- ر.ک: ینابیع الموده، ج ۱، ص ۷۵ و ج ۳، ص ۳۶۰؛ شرح احقاق الحق، الملحقات، ج ۹، ص ۳۰۵ به نقل از فرائد السمطين؛ امالی، صدوق، ص ۲۵۳؛ کمال الدین، ص ۲۰۷؛ الاحتجاج، طبرسی، ج ۲، ص ۴۸؛ بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۶ و ۴۸ و ۴۹ و ج ۵۲، ص ۹۲؛ خلاصه عبقات الانوار، ج ۴، ص ۳۲۶؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۲، ص ۲۰۵؛ موسوعه احادیث اهل البیت، نجفی، ج ۹، ص ۸؛ نهج السعاده، ج ۸، ص ۳۹۳؛ الامالی، مفید، ص ۲۵۰؛ رسائل فی الغیبه، مفید، ج ۲، ص ۱۲؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۲۱۱؛ البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان، ص ۱۷۱ و ۳۲.

۲- سوره نساء، آیه ۱۵۹.

و بر اساس مصلحت و شرایطی که وجود دارد و در حیطة وظایفی که به فرد واگذار می نماید، عمر پیامبری مانند نوح علیه السلام را طولانی می گرداند و عمر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را طولانی نمی کند.

پیامبر صلی الله علیه و آله در طول حیاتش، دین را به طور کامل ابلاغ نمود و رسالت خود را به انجام رساند و خداوند از او خشنود گردید و به واسطه او، نعمتش را بر مردم کامل فرمود؛ اما نوح و خضر و عیسی علی نبینا و آله و علیهم السلام به زمان بیشتری نیاز داشتند تا وظایف خود را به انجام رسانند. حضرت مهدی عجل الله فرجه نیز همین گونه است.

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۱۲۷ (۱۹۰): جاودانگی و طول عمر مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف)

اشاره

اگر خداوند به خاطر نیاز مخلوقات، عمر مهدی خیالی را صدها سال طولانی کرده است، پس چرا می فرماید: «وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَئِنَّ مِثَّ فَهْمِ الْخَالِدُونَ؟» (۱).

پیش از تو برای هیچ بشری جاودانگی قرار ندادیم. آیا اگر تو بمیری، آنان جاودان می مانند؟». اصلاً مخلوقات و عالم هستی، به چه کسی نیاز دارد؟ پروردگار عالمیان راست می گوید که «قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَمَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ؟» (۲) بگو اگر خدای رحمان فرزندی داشت، من نخستین پرستش گر بودم».

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله الطیبین الطاهرین. السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

ص: ۱۶۳

۱- سوره انبیاء، آیه ۳۴.

۲- سوره زخرف، آیه ۸۱.

یکم: احادیثی که می‌گویند: «پس از من، دوازده امام و امیر و خلیفه خواهد آمد که همگی از قریش هستند»، بر این دلالت دارند که امامان دوازده گانه، همان کسانی هستند که پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله، حجت الهی به وسیله آن‌ها اقامه می‌شود. حاکمان منحرف و علمای خطاکار نمی‌توانند حجت تامه و بالغه خداوند بر بندگان باشند؛ زیرا خود اینان در صورت اشتباه و انحراف، نیاز به حجت الهی دارند.

از آنجایی که نباید زمین خالی از حجت ظاهر یا غائب بماند و نمی‌توان برای این حقیقت انکارناپذیر، مصداقی غیر از امامان دوازده گانه پیدا کرد، نتیجه می‌گیریم که حضرت مهدی صلوات الله علیه نیز جزوی از این امامان است؛ که اگر این گونه نباشد، احادیثی همچون «جانشینان من، دوازده خلیفه اند» یا «زمین خالی از حجت نمی‌ماند»، معنایی نخواهند داشت.

تعبیر «غائب و مستور» بر پیدایش همان تقیه ای دلالت می‌کند که شیعه به خاطر آن شماتت می‌شود. این تعبیر نشان می‌دهد که تقیه در مورد انبیا و اوصیا و اولیا نیز جریان داشته است؛ همچنان که حضرت داود علیه السلام مدتی طولانی از قوم خود پنهان بود و مؤمن آل فرعون چنین وضعیتی داشت و پیامبر صلی الله علیه و آله در غار و خانه ارقم مخفی شد. اکنون نیز امام مهدی صلوات الله علیه این گونه است و کوتاه و طولانی بودن مدت غیبت و پنهان شدن، هیچ تأثیری در معنای به دست آمده از حدیث ندارد.

تعبیر «مهدی خیالی» که پرسش‌گر به کار می‌برد، کاملاً بی‌معنا است. این یک خیال و پندار نیست؛ بلکه حقیقتی است که با روایات اهل سنت، قابل اثبات می‌باشد و پیش‌تر آن را بیان کردیم.

دوم: اگر قرار باشد زمین خالی از حجت نماند، طول عمر نمی‌تواند مانع از این کار شود؛ همچنان که عمر نوح و خضر علیهما السلام چندین هزار سال طول کشید و انسان‌های دیگری نیز عمر طولانی داشته‌اند که می‌توانید با مراجعه به کتاب المعمرین و الوصایا، در

این باره بیشتر بدانید. خداوند قادر است عمر هر کس را که بخواهد، طولانی گرداند و منزه از آن است که در این قدرتش خللی وارد آید.

سوم: طولانی شدن عمر، هر چند هزاران سال طول بکشد، به معنای جاودانگی نیست و منافاتی با آیه «وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ» (۱).

ندارد؛ چرا که این عمر طولانی هم روزی پایان می یابد و منتهی به جاودانگی نمی شود. علاوه بر این، کسی که عمر طولانی دارد، فرزند خدا نیست. پس پرسش گر نمی تواند بگوید: «قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ» (۲).

و الحمد لله و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله.

پرسش شماره ۱۲۸ (۲۰۰): چرا مهدی می ترسد؟

اشاره

این سؤال را از مهدی فراری رافضیان می پرسم. چرا تاکنون فراری بوده ای؟ آیا از چیزی می ترسی؟ یا اصلاً تو یک توهم و خرافات هستی؟ آیا درست است که وقتی ظهور می کنی، با قرآنی غیر از این قرآن می آیی؟ اگر ترسی نداری، پس منتظر چه هستی و چرا نمی آیی؟ اگر بگویی که منتظر فرمان خدا هستی، از تو دلیل می خواهم؛ چون پیامبر صلی الله علیه و سلم همه چیز را برای ما بیان فرموده است. مگر این که بخواهی به پیامبر اشکال وارد کنی که این امر دیگری است.

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

ص: ۱۶۵

۱- ما پیش از تو هم برای هیچ انسانی جاودانگی مقرر نداشته ایم. سوره انبیاء، آیه ۳۴.

۲- بگو اگر برای خدای رحمان فرزندی بود، من خود نخستین پرستنده بودم. سوره زخرف، آیه ۸۱.

یکم: ما نیز از پرسش گر می پرسیم که چرا پیامبر صلی الله علیه و آله به غار رفت و در آنجا پنهان شد؟ چرا در آغاز بعثت که مخفیانه تبلیغ می کرد، به خانه ارقم رفت و آنجا را پایگاه خود قرار داد و یارانش به دور از چشم مشرکان، به آنجا پناه بردند؟ چرا هنوز حضرت خضر علیه السلام غایب است؟ او کسی است که به اعتقاد مسلمانان و به گفته تاریخ نویسان، از زمان حضرت موسی علیه السلام تا کنون زنده است و هیچ کس مکان او را نمی داند. (۱).

حضرت موسی علیه السلام نیز مدتی غائب شد و از فرعون و گروهش فرار کرد و گفت: «فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ» (۲).

هنگامی که از شما ترسیدم، گریختم. پروردگارم به من حکمت بخشید و مرا از پیامبران گرداند. او همچنان در غیبت ماند تا خدا او را به پیامبری مبعوث کرد. گفته اند که غیبت او از قومش، بیست و هشت سال به طول انجامید. (۳).

حضرت صالح علیه السلام مدتی از قوم خود غایب شد و هنگام غیبت، سال خورده بود. وقتی نزد قوم خود بازگشت، او را نشناختند و تکذیبش کردند و دشنامش دادند و از خود راندند و گفتند: «خدا از تو بیزار است! صالح، چهره ای غیر از چهره تو داشت». اما عده ای که اهل یقین بودند، نشانه هایی از او خواستند تا شک ها برطرف شود. (۴).

ص: ۱۶۶

۱- ر.ک: الدر المنثور، ج ۴، ص ۲۳۴؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۶، ص ۴۰۰؛ الاصابه، چاپ دار الکتب العلمیه، ج ۲، ص ۲۵۰؛ قصص الانبیاء، ابن کثیر، ج ۲، ص ۲۱۴؛ البدایه و النهایه، ج ۱، ص ۳۸۰؛ فتح القدیر، ج ۳، ص ۲۹۹ و ۳۰۰؛ تفسیر آلوسی، ج ۱۵، ص ۳۲۲؛ فتح الباری، ج ۶، ص ۳۱۰؛ عمدہ القاری، ج ۲، ص ۶۰ و ج ۱۵، ص ۲۹۹؛ تاج العروس، ج ۶، ص ۳۵۲؛ کمال الدین، ص ۳۸۶؛ بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۲۹۸ و ۳۰۰؛ میزان الحکمه، ج ۴، ص ۳۱۰۷؛ تفسیر المیزان، ج ۱۳، ص ۳۳۹ و ۳۵۲ و ۳۵۳؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۱، ص ۴۲؛ اضواء البیان، شنقیطی، ج ۳، ص ۳۳۳؛ الايقاظ من الهجعه، ص ۱۳۷.

۲- .سوره شعراء، آیه ۲۱.

۳- ر.ک: الامامه و التبصره، ص ۱۰۹؛ کمال الدین، ص ۱۵۲ و ۳۴۰؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۱۶؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۱۲۵؛ مکیال المکارم، ج ۱، ص ۱۸۱.

۴- کمال الدین، ص ۱۳۶ و ۱۳۷؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۱۵ و ۲۱۶ به نقل از کمال الدین؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۲، ص ۴۵ و ۴۶.

حضرت یوسف علیه السلام از قوم خود غایب شد و به زندان افتاد و مدتی تقيه کرد تا او را نشناسند؛ همان گونه که وقتی خداوند حضرت عیسی علیه السلام را نجات داد، او را مدتی دور از چشم دیگران پنهان داشت و سپس به نزد خود بالا برد تا در آخرالزمان فرود آید. اصحاب حدیث روایت کرده اند که دجال نیز در روزگار پیامبر صلی الله علیه و آله وجود داشت و هنوز هم زنده است و در آخرالزمان خروج می کند. (۱).

دوم: در شرح حدیث «پس از من دوازده امیر یا خلیفه یا امام خواهد آمد که همگی از قریش هستند»، بسیاری از علمای اهل سنت کتاب نوشته اند و این حدیث در کتاب هایی همچون بخاری و مسلم و دیگر صحاح و مسانید معتبر، نقل شده است. (۲).

ص: ۱۶۷

۱- الغیبه طوسی، ص ۱۱۳؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۰۵؛ صحیح بخاری، چاپ دار الفکر، ج ۸، ص ۲۰۴؛ سنن ابی داود، ج ۲، ص ۳۲۰؛ فتح الباری، ج ۱۳، ص ۲۷۵؛ دیباچه سیوطی بر مسلم، ج ۶، ص ۲۶۱ و ۲۶۲؛ تحفه الاحوذی، ج ۶، ص ۴۳۶ و ۴۳۷؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۱۹۴؛ الاحادیث الطوال، ص ۱۲۲ و ۱۲۳؛ المعجم الاوسط، ج ۵، ص ۱۲۴ و ۱۲۵؛ المعجم الکبیر، ج ۲، ص ۵۵ و ۵۶ و ج ۲۴، ص ۳۸۶ و ۳۸۹؛ دلائل النبوه، ج ۲، ص ۵۹۷؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۸۹ تا ۲۹۲ و ۵۰۶ تا ۵۰۸؛ امتاع الاسماع، ج ۹، ص ۶۴.

۲- ر.ک: صحیح مسلم، ج ۶، ص ۳ و ۴ با سندهای مختلف؛ صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۵۹؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۸۹ و ۹۰ و ۹۲ و ۹۳ و ۹۴ و ۹۵ و ۹۶ و ۹۷ و ۹۸ و ۹۹ و ۱۰۰ و ۱۰۱ و ۱۰۶ و ۱۰۷ و ۱۰۸؛ سنن ابی داود، ج ۴، ص ۱۰۶ و ۱۱۶ و چاپ دار الفکر، ج ۲، ص ۳۰۹؛ مسند ابی عوانه، ج ۴، ص ۴۰۰ و ۳۹۸ و ۳۹۴؛ تاریخ الخلفاء، ص ۱۰ و ۱۱؛ فتح الباری، ج ۱۳، ص ۱۸۱ و ۱۸۳ و ۱۸۴ و ۱۸۵؛ عمده القاری، ج ۲۴، ص ۲۸۲؛ الصواعق المحرقة، ص ۱۸؛ ارشاد الساری، ج ۱۰، ص ۲۷۳؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۵، ص ۱۸۹؛ البدایه و النهایه، ج ۶، ص ۲۸۰؛ امتاع الاسماع، ج ۱۲، ص ۳۰۶؛ ینابیع الموده، ص ۴۴۴ و ۴۴۵ و ۴۴۶ و چاپ دار الاسوه ایران، ج ۲، ص ۳۱۵ و ج ۳، ص ۲۸۹ و ۲۹۰؛ الغیبه نعمانی، ص ۱۲۲ و ۱۲۴ و ۱۲۳ و ۱۲۱ و ۱۱۹ و ۱۲۰؛ الغیبه طوسی، ص ۸۸ و ۸۹؛ اعلام الوری، ص ۳۸۲ و ۳۸۴؛ بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۳۶۵ و ۳۳۶ و ۲۳۵ و ۲۳۹ و ۲۴۰ و ۲۳۱ تا آخر فصل؛ منتخب الاثر، طریحی، ص ۱۰ تا ۲۳ به نقل از منابع فراوان؛ الخصال، ج ۲، ص ۴۷۴ و ۴۷۰ و ۴۷۲ و ۴۶۹ و ۴۷۵؛ موده القربی، سید علی همدانی، مودت دهم؛ العمده، ابن بطریق، ص ۴۲۱ و ۴۱۶ تا ۴۲۲؛ احقاق الحق، الملحقات، ج ۱۹، ص ۶۲۹ و ج ۱۳، ص ۱ تا ۵۰ به نقل از منابع فراوان؛ سفینه النجاه، تنکابنی، ص ۳۸۶؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، صدوق، ج ۲، ص ۵۵؛ تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۱۲۶ و ج ۴، ص ۲۵۸ و ج ۱۴، ص ۳۵۳؛ لسان العرب، ج ۲، ص ۳۴۳؛ القرب فی محبه العرب، ص ۱۲۹؛ اکمال الدین، ج ۱، ص ۲۷۲ و ۲۷۳؛ النهایه فی اللغه، ج ۳، ص ۵۴؛ حلیه الاولیاء، ج ۴، ص ۳۳۳؛ المستدرک حاکم، ج ۳، ص ۶۱۸؛ تلخیص مستدرک، ذهبی، چاپ شده در حاشیه مستدرک، ج ۳، ص ۳۱۸؛ الجامع الصحیح، ترمذی، ج ۴، ص ۵۰۱؛ کفایه الاثر، ص ۴۹ تا آخر کتاب.

قندوزی حنفی می گوید: این حدیث را بیش از بیست تن از صحابه روایت کرده اند.^(۱) و گفته اند که مراد از این حدیث، امامان شیعه هستند که نخستین آن ها امام علی و آخرین آن ها امام مهدی صلوات الله علیهم اجمعین است. ولی اهل سنت ادعا می کنند که منظور از امامت در این حدیث، امامت در علم و دین و تقوا است و شامل خلافت نمی شود.

افزون بر شیعیان، بسیاری از علمای اهل سنت نیز کتاب هایی درباره امام مهدی علیه السلام نوشته اند و به بررسی احادیث صحیح و متواتری پرداخته اند که در مورد آن حضرت و ظهورش در آخر الزمان می باشد. ابن خلدون در مقدمه خود، به صحت ده ها حدیث در این باره اعتراف کرده، اما در مورد آن ها، دست به شبهه افکنی زده است. او نخستین عالم اهل سنت بود که این احادیث نقل شده در کتب صحاح را مورد تردید قرار داد.

در اینجا به چند نمونه از علمای بزرگ اهل سنت که درباره امامان دوازده گانه کتاب نوشته اند، اشاره می کنیم و تحقیق درباره ده ها تن دیگر را به خواننده محترم می سپاریم:

۱. شبراوی شافعی در کتاب «الاتحاف بحب الاشراف».

۲. قندوزی حنفی در کتاب «ینایع الموده».

۳. ابن صباغ مالکی در کتاب «الفصول المهمه».

۴. عمر بن محمد بن عبدالواحد موصلی شافعی در کتاب «النعیم المقیم».

۵. محمد بارسا بخاری در کتاب «فصل الخطاب فی الفضائل».

۶. شبلنجی شافعی در کتاب «نور الابصار».

۷. کنجی شافعی در کتاب «کفایه الطالب».

۸. فضل بن روزبهان در کتاب «الائمہ الاثنی عشر».

ص: ۱۶۸

۱- ر.ک: ینایع الموده، ص ۴۴۴ و چاپ دار الاسوه، سال ۱۴۱۶، ج ۳، ص ۲۸۹؛ طرق حدیث الائمہ الاثنی عشر، شیخ کاظم آل نوح، ص ۱۳؛ عمده عیون صحاح الاخبار فی مناقب امام الابرار، ابن بطریق، ص ۴۱۷.

۹. سبط ابن جوزی حنبلی حنفی در کتاب «تذکره الخواص».

۱۰. ابن حجر هیشمی در کتاب «الصواعق المحرقة».

۱۱. صبان در کتاب «اسعاف الراغبین».

۱۲. محمد بن طولون در کتاب «الائمه الاثنا عشر».

بسیاری از علمای اهل سنت، کتابی ویژه درباره امام مهدی صلوات الله علیه نوشته اند و تصریح کرده اند که او امام دوازدهم است؛ از جمله:

۱. کنجی شافعی در کتاب «البيان في اخبار صاحب الزمان».

۲. متقی هندی، مؤلف کتوز العمال در کتاب «البرهان في علامات المهدي آخر الزمان».

۳. رواجنی در کتاب «اخبار المهدي».

۴. ابونعیم اصفهانی در کتاب های «نعت المهدي» و «مناقب المهدي».

۵. سیوطی در کتاب «العرف الوردی في اخبار المهدي».

۶. ابن حجر عسقلانی در کتاب «القول المختصر في اخبار المهدي المنتظر».

۷. ابن قیم جوزیه در کتاب «المهدي».

۸. ملا علی قاری در کتاب «المشرب الوردی».

۹. ملا علی متقی هندی در کتاب «تلخیص البيان».

۱۰. محمد بن عبدالعزیز مانع در کتاب «تحقیق النظر في اخبار الامام المنتظر».

۱۱. مقدسی سلمی شافعی در کتاب «عقد الدرر في اخبار المهدي المنتظر».

۱۲. مرعی بن یوسف کرمی مقدسی در کتاب های «فوائد الفكر في اخبار الامام المنتظر» و «فوائد فوائد الفكر» و «مرآة الفكر في المهدي المنتظر».

۱۳. مصطفی بکری در کتاب «الهدیه النديه».

۱۴. حسینی بلیسی در کتاب های «العطر الدرر في شرح العطر الشهدي في اوصاف المهدي» و «العقد الشهدي».

حال اگر امام مهدی صلوات الله علیه خرافات است، پس چرا بزرگانی از علمای اهل سنت به او اعتقاد دارند و درباره اش کتاب نوشته اند؟

سوم: درباره قرآن تازه ای که امام مهدی صلوات الله علیه به هنگام ظهور می آورد، روایت شده است که امام علی صلوات الله علیه پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله، در خانه نشست تا قرآنی را که پشت رختخواب پیامبر صلی الله علیه و آله بود، جمع آوری کند. پیامبر صلی الله علیه و آله تنزیل و تأویل و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و تفاسیر نازل شده از سوی خدا را نوشته بود و مشخص کرده بود که هر آیه، در چه زمانی و چه مکانی و در شأن چه کسی نازل شده است و سبب نزول آن چیست. غاصبان خلافت که از افشای برخی مطالب آن در هراس بودند، آن قرآن را نپذیرفتند و مصحفی نوشتند که هیچ یک از این ویژگی ها را نداشت و تنها آیات و سوره ها را در بر می گرفت. مصحف رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد اهل بیت او ماند و یکی پس از دیگری، آن را به ارث بردند. حضرت مهدی صلوات الله علیه پس از ظهور، آن قرآن را به مردم ارائه می کند و مردم از دیدن آن شوکه می شوند؛ چون حاوی مطالبی است برخی کوشیده اند در طول این سال ها، آن مطالب را از بین ببرند و از دیگران مخفی بدارند. اگر پرسش گر بخواهد اطلاعات بیشتری در این زمینه به دست آورد، می تواند به کتاب حقائق هامه حول القرآن، فصل «کتاب علی صلوات الله علیه» مراجعه کند.

چهارم: پرسش گر از حضرت مهدی علیه السلام خواستار فرمان الهی شد. ما شک نداریم که چنین فرمانی وجود دارد و امام می تواند آن را به وی نشان بدهد؛ اما چه کسی تضمین می کند که اگر امام بیاید و خواسته وی را برآورده سازد، پرسش گر یا دیگر کینه توزان، او را به قتل نرسانند! بر فرض که این شخص بتواند از جانب خود تضمین دهد، اما آیا می تواند جان امام را در برابر شمشیر جباران و ستمگران حفظ کند؟

پنجم: آیا درخواست پرسش گر از جهت عقلی و منطقی، صحیح و مقبول است؟ آیا خود او نمی تواند با بررسی احادیث صحیح و فراوانی که علمای شان در صحاح نقل کرده اند، به این موضوع پی ببرد؟ همان احادیثی که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره امامان دوازده گانه بیان فرموده و علمای بزرگ اهل نسط، به طرق صحیح و متواتر از آن حضرت نقل کرده اند که فرمود: «دو چیز گران بها در میان شما می گذارم که اگر به آن دو چنگ بیندازید، هرگز گمراه نمی شوید: کتاب خدا و خاندان و اهل بیت. این دو از هم جدا نمی شوند تا کنار حوض، بر من وارد شوند» (۱).

و فرمود: «اهل بیت من در میان شما، همانند کشتی نوح هستند که هر کس بر آن سوار شد، نجات یافت و هر کس سوار نشد، غرق و نابود گردید» (۲).

ص: ۱۷۱

۱- مسند احمد، ج ۳، ص ۱۴ و ۱۷ و ۲۶ و ۵۹؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۲ و ۱۶۳؛ مسند ابن الجعد، ص ۳۹۷؛ منتخب مسند عبد بن حمید، ص ۱۰۸؛ خصائص امیرالمؤمنین، نسائی، ص ۹۳؛ مسند ابی یعلی، ج ۲، ص ۲۹۷ و ۳۷۶؛ المعجم الصغیر، ج ۱، ص ۱۳۱ و ۱۳۵؛ المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۶۵ و ۶۶؛ کنز العمال، چاپ مؤسسه الرساله، ج ۱، ص ۱۷۲ و ۱۸۵ و ج ۵، ص ۲۹۰؛ تفسیر ثعلبی، ج ۸، ص ۴۰؛ تفسیر آلوسی، ج ۴، ص ۱۸ و ج ۶، ص ۱۹۴ و ج ۲۲، ص ۱۶؛ الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۲، ص ۱۹۴؛ ضعفاء العقیلی، ج ۴، ص ۳۶۲؛ البدایه و النهایه، چاپ دار احیاء التراث العربی، ج ۵، ص ۲۲۸ و ج ۷، ص ۳۸۶؛ امتاع الاسماع، ج ۵، ص ۳۷۸؛ الاستغاثه، کوفی، ج ۲، ص ۱۲؛ بصائر الدرجات، ص ۴۳۳ و ۴۳۴؛ تفسیر ابی حمزه ثمالی، ص ۵؛ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳؛ الامامه و التبصره، ص ۱۳۵؛ الکافی، ج ۲، ص ۴۱۵؛ دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۲۸؛ الامالی صدوق، ص ۶۱۶؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۰۸؛ کمال الدین، ص ۹۴ و ۲۳۵ و ۲۳۶ و ۲۳۸ و ۲۳۹؛ الخصال، صدوق، ص ۵۵۳ تا ۵۶۳؛ بحار الانوار، ج ۳۱، ص ۳۱۵ تا ۳۲۹ و ص ۳۷۲ تا ۳۸۳؛ ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۵۱ تا ۵۷؛ الامالی، طوسی، ص ۵۴۵؛ حلیه الابرار، ج ۲، ص ۳۲۳؛ غایه المرام، ج ۳، ص ۱۹۶.

۲- ر.ک: مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۸؛ المعجم الصغیر، ج ۱، ص ۱۳۹ و ج ۲، ص ۲۲؛ المعجم الاوسط، ج ۴، ص ۱۰ و ج ۵، ص ۳۵۵ و ج ۶، ص ۸۵؛ المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۴۵ و ۴۶ و ج ۱۲، ص ۲۷؛ نظم درر السمطین، ص ۲۳۵؛ الجامع الصغیر، سیوطی، ج ۱، ص ۳۷۳ و ج ۲، ص ۵۳۳؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۹۴ و ۹۵ و ۹۸؛ مسند الشهاب، ج ۲، ص ۲۷۳ و ۲۷۴؛ فیض القدیر، ج ۲، ص ۶۵۸ و ج ۵، ص ۶۶۰؛ الدر المنثور، ج ۳، ص ۳۳۴؛ الکامل، ابن عدی، ج ۲، ص ۳۰۶ و ج ۶، ص ۴۱۱؛ علل دارقطنی، ج ۶، ص ۲۳۶؛ تهذیب الکمال، ج ۲۸، ص ۴۱۱؛ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۴۸۱ و ج ۴، ص ۱۶۷؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۱۰، ص ۴۹۰؛ تفسیر القرآن العظیم، ج ۴، ص ۱۲۳؛ ینابیع الموده، ج ۱، ص ۹۳ و ۹۴ و ج ۲، ص ۹۰ و ۱۰۱ و ۱۱۸ و ۲۶۹ و ۳۲۷ و ۴۲۷ و ۴۴۳؛ النهایه، ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۹۸؛ کفایه الاثر، قمی، ص ۳۴ و ۳۸ و ۳۱۰؛ خصائص الائمه، شریف رضی، ص ۲۷؛ العمده، ابن بطریق، ص ۳۵۹ و ۳۶۰؛ الهدایه، صدوق، ص ۳۶؛ الاحکام، یحیی بن حسین، ج ۱، ص ۴۰ و ج ۲، ص ۵۵۵؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۳۰؛ الخصال، صدوق، ص ۵۷۳؛ تحف العقول، ص ۱۱۳؛ کتاب سلیم بن قیس، ص ۱۲۷؛ مناقب امیرالمؤمنین، کوفی، ص ۱۴۷ و ۱۴۸؛ المسترشد، طبری، ص ۵۷۸؛ شرح الاخبار، ج ۲، ص ۴۰۶؛ کتاب الغیبه، نعمانی، ص ۴۴؛ مسألتان فی النص علی علی، مفید، ج ۲، ص ۲۵؛ امالی مفید، ص ۱۴۵؛ التعجب، کراجکی، ص ۶۵؛

امالى طوسى، ص ٦٠ و ٣٤٩ و ٤٥٩ و ٤٨٩ و ٥٢٣ و ٧٣٣؛ احتجاج، ج ١، ص ٢٢٩ و ج ٢، ص ١٤٧؛ الشاقب فى المناقب، ص ١٣٥؛ مناقب آل ابى طالب، ج ١، ص ١٨٤ و ٢٥٤؛ ذخائر العقبى، ص ٢٠؛ بحار الانوار، ج ٢، ص ١٠٤ و ج ٢٣، ص ١٠٥ و ١١٩ و ١٢٠ و ١٢١ و ١٢٣ و ١٢٤ و ١٥٥ و ج ٢٦، ص ٢٦٢ و ج ٢٩، ص ٣٤١ و ج ٣٠، ص ٤٠؛ حلاصه عبقات الانوار، ج ١، ص ٢٠ و ج ٢، ص ١٩٦ و ج ٤، ص ١٢ تا ٣٢٢؛ مستدرک حاکم، ج ٢، ص ٣٤٣ و ج ٣، ص ١٥١.

مگر این که پرسش گر بخواهد به پیامبر صلی الله علیه و آله ایراد وارد کند و سخنش را نپذیرد و مورد تصدیق قرار ندهد؛ به این بهانه که آن حضرت بر اساس هوای نفس سخن گفته است. از خطا و اشتباه در گفتار و کردار، به خدا پناه می بریم.

و الحمد لله و الصلاة و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

ص: ۱۷۲

پرسش شماره ۱۲۹ (۶۹): ظهور تشیع پس از اكمال دين و وفات پیامبر (صلی الله علیه وآله)

اشاره

دين اسلام در زمان رسول خدا صلی الله علیه و سلم کامل شد؛ چون خداوند فرمود: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» (۱).

اما مذهب شیعه پس از وفات آن حضرت ظاهر گشت!

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: شیعه از زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله وجود داشت و خود حضرت، آن ها را به این نام خطاب می کرد. در روایت آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «علی و شیعه او، همان رستگاران هستند» (۲). احادیث مؤید این معنا، فراوان است (۳).

ص: ۱۷۴

۱- سوره مائده، آیه ۳.

۲- المناقب، خوارزمی، ص ۱۱۱ و ۲۶۵ و ۲۹۱؛ و ر.ک: الدر المنثور، ج ۶، ص ۳۷۹؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۳۳۳ به نقل از ابن عدی و ابن مردویه؛ نور الابصار، ص ۱۵۹ و ۲۲۶؛ شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۴۶۷؛ فضائل امیر المؤمنین، کوفی، ص ۱۰۱؛ بشاره المصطفی، ص ۱۴۹ و ۱۸۷ و ۱۹۶ و ۲۷۰ و ۲۹۶.

۳- ر.ک: جامع البیان، ج ۳۰، ص ۲۶۴؛ المناقب، خوارزمی، ص ۱۷۸؛ الفصول المهمه، ابن صباغ، ص ۱۲۱؛ کفایه الطالب، ص ۱۱۹؛ نظم درر السمطین، ص ۹۲.

دوم: قبول ولایت علی و اهل بیتش صلوات الله علیهم _ به عنوان اطاعت از امر پیامبر صلی الله علیه و آله و عمل به آنچه که حضرت آورده و خداوند در قرآن نازل فرموده _ چیزی نیست که پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله اتفاق افتاده باشد؛ بلکه در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله امری کاملاً آشکار و هویدا بود و در میان بسیاری از صحابه جریان داشت. بنی هاشم و سلمان و عمار و مقداد و ابوذر و ابوالهیثم بن تیهان و قیس بن سعد بن عباد و حجر بن عدی و صدها تن از خوبان صحابه، از شیعیان امام علی صلوات الله علیه به شمار می آمدند. پس معنا ندارد که تشیع را پدیده ای نوظهور پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله قلمداد کنید.

سوم: آیه «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا»^(۱).

هنگامی نازل شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی صلوات الله علیه را به امامت منصوب کرد و از ده ها هزار مسلمانان برای او بیعت گرفت. این اتفاق در غدیر خم و هنگام بازگشت پیامبر صلی الله علیه و آله از حجه الوداع صورت گرفت که اساس و مغز و قلب طپنده و رمز تشیع است.

کتاب های فراوانی نزول این آیه را به مناسبت روز غدیر دانسته اند.^(۲) عجیب است که پرسش گر می خواهد با استفاده از همین آیه، وجود تشیع در زمان رسول اعظم صلی الله علیه و آله را انکار کند!

ص: ۱۷۵

۱- امروز دین شما را به کمال رساندم و نعمتم را بر شما تمام کردم و دین اسلام را برای شما پسندیدم. سوره مائده، آیه ۳.
۲- کتاب هایی که نزول این آیه در روز غدیر را یادآور شده اند: الغدیر، امینی، ج ۱، ص ۱۱ و ۲۳۰ و ۲۳۷ و ۲۹۶؛ الولاية فی طرق حدیث الغدیر، طبری؛ تفسیر القرآن العظیم، ج ۲، ص ۱۴ به نقل از ابن مردویه؛ الدر المنثور، ج ۲، ص ۲۵۹؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۲، ص ۲۳۷؛ الاتقان، ج ۱، ص ۳۱؛ کشف الغمه، ج ۱، ص ۳۳۰ به نقل از مفتاح النجاه و الفرقه الناجیه؛ ما نزل من القرآن فی علی علیه السلام، ابو نعیم، ص ۵۶؛ کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، ص ۸۲۸؛ تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۲۹۰؛ مناقب الامام علی بن ابی طالب، ابن مغازلی، ص ۱۸؛ العمده، ابن بطریق، ص ۱۰۶؛ شواهد التنزیل، حسکانی، ج ۱، ص ۲۰۱؛ المناقب، خوارزمی، ص ۱۳۵ و ۱۵۶؛ فرائد السمطین، ج ۱، ص ۷۴ و ۷۲ به نقل از نظنری در کتاب خصائص العلویه و توضیح الدلائل صالحانی؛ تذکره الخواص، ص ۳۰؛ البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۲۱۰؛ بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۳۹۰ و ج ۳۷، ص ۱۳۴ و ۱۶۶؛ خلاصه عبات الانوار، ج ۸، ص ۳۰۱؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۷، ص ۵۴۴؛ اعلام الوری، ج ۱، ص ۲۶۱ تا ۳۶۳؛ قصص الانبیاء، راوندی، ص ۳۵۳ تا ۳۵۴؛ تنبیه الغافلین عن فضائل الطالبین، ابن کرامه، ص ۲۰؛ کشف الیقین، ص ۲۵۳.

علاوه بر این، مردم حق دارند پرسند که مذاهب دیگر، خواه مذاهب فقهی مانند حنبلی و شافعی و حنفی و ظاهری و اوزاعی، و خواه مذاهب عقیدتی مثل معتزله و مرجئه و اشعری و وهابی و خوارج، از چه زمانی آغاز شدند؟

و الحمد لله و الصلاة و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۱۳۰ (۱۱): نام گذاری افراد به نام عمر

اشاره

در جلد اول کافی کلینی، نام کسانی آمده است که احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله و صحبه و اهل بیت را برای شیعیان روایت کرده اند؛ کسانی همچون: مفضل بن عمر، احمد بن عمر حلبی، عمر بن ابان، عمر بن اذینه، عمر بن عبد العزیز، ابراهیم بن عمر، عمر بن حنظله، موسی بن عمر، و عباس بن عمر. نقطه اشتراک این ها نام عمر است که خود راوی یا پدرش، عمر نام دارند. چرا این ها را عمر نامیده اند؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله الطیبین الطاهرین. السلام علیکم و رحمہ الله و برکاتہ.

یکم: این پرسش بارها تکرار شده است و ما در سؤال شماره ۷ و بخش پایانی سؤال ۴ به آن پاسخ داده ایم که می توانید به آنجا مراجعه کنید.

دوم: افراد نام برده در این پرسش، خودشان نام عمر را انتخاب نکرده اند؛ بلکه پدران و نزدیکان شان به هنگام تولد، این نام را برای آنان برگزیده اند که چه بسا شیعه نبوده اند.

سوم: نام ابوبکر و عمر، در انحصار خلیفه اول و دوم نیست. برخی دیگر از صحابه نیز نام شان ابوبکر و عمر و عثمان بود؛ همانند ابوبکر بن شعوب، عمر بن ابی سلمه، و عثمان بن مظعون.

چهارم: اگر این نام گذاری ها حکایت از چیزی داشته باشد، حکایت از این دارد که برخلاف آنچه که درباره شیعیان می گویند و بر آنان خرده می گیرند، شیعه نسبت به این نام ها حساسیت ندارد. چیزی که پرسش گر در پی اثبات آن بوده، با دلیلی که خود آورده، نقض می گردد؛ چون اگر این نام گذاری ها از سوی شیعیان باشد، ادعای پرسش گر _ که شیعیان این نام ها را انتخاب نمی کنند _ تکذیب می شود.

پنجم: صحت استدلال پرسش گر، قابل مناقشه است؛ چون برخی سنی بودند و بعدها شیعه شدند؛ همانند زراره که از اهل سنت بود و سپس شیعه اهل بیت علیهم السلام گردید.

همچنین نام بسیاری از افراد یاد شده، عمر نیست؛ بلکه نام پدرشان عمر است. از کجا معلوم که پدر نیز همانند پسر، شیعه باشد؟ با توجه به این که نام گذاری فرزند از سوی پدر صورت می گیرد، پس شما باید ثابت کنید که پدر بزرگ آن راوی، شیعه بوده است!

ششم: اگر نام فردی خون خوار محمد باشد، یا فردی به نام محمد، پدر و برادر شما را بکشد، آیا دیگر نام فرزند خود را محمد نمی گذارید؟ آیا به صرف این که آن قاتل، محمد نام دارد، لازم است هر عضو خانواده که نامش محمد است، تغییر نام بدهد؟

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عبادہ الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۱۳۱ (۴۴): کثرت مذاهب، دلیلی بر بطلان تشیع

اشاره

اگر کسی بخواهد شیعه شود، کدام یک از مذاهب مختلف شیعه _ امامیه، اسماعیلیه، نصیری، زیدیه، دروز و غیره _ را برگزیند؟ همه آن ها گمان می کنند که منتسب به اهل

ص: ۱۷۷

بیت هستند و به امامت اقرار دارند و با صحابه دشمن اند و به امامت علی بن ابی طالب رضی الله عنه معتقدند و او را اساس دین و خلیفه بلافضل می دانند و اصول دین را دارا هستند!

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: اگر طبق گفته پرسش گر، چند دستگی دلیل بطلان باشد، پس دین اسلام باطل تر از یهود و مسیحیت است؛ چرا که پیروان اسلام به هفتاد و سه فرقه تقسیم شده اند که تنها یک فرقه اهل نجات هستند و مابقی در آتش اند؛ در حالی که یهود، هفتاد و یک فرقه دارد و مسیحیت، به هفتاد و دو فرقه تقسیم می شود.

دوم: اهل سنت نیز فرقه های متعدد و مذاهب گوناگون دارند. پس این اشکال بر خود آن ها نیز وارد است. از میان مذاهب فراوان و گوناگون اهل سنت، کدام یک را باید برگزید؟ اهل سنت، مذاهب عقیدتی بسیاری همچون معتزله و اشاعره و ماتریدیه و مرجئه و اهل حدیث دارند که شهرستانی در کتاب ملل و نحل و بغدادی در کتاب الفرق بین الفرق و ابن حزم در کتاب الفصل آن ها را ذکر کرده اند. مذاهب فقهی آن ها نیز بسیار است؛ همانند حنبلی، مالکی، شافعی، حنفی، اوزاعی، ظاهری و مذهب سفیان سوری.

سوم: سخن پرسش گر که می گوید: «همه آن ها گمان می کنند که منتسب به اهل بیت هستند و به امامت اقرار دارند و با صحابه دشمن اند» چه معنایی دارد؟ شیعیان دوازده امامی، اکثر صحابه را بزرگ می شمارند و به آن ها احترام می گذارند. البته نسبت به افعال شماری اندک از صحابه که مخالف اوامر خدا و رسولش بودند، انتقاد دارند. انتقاد، به معنای دشمنی و نفرت نیست؛ بلکه به معنای برتافتن کارهای مخالف شرع آنان است.

چهارم: انسان باید در جست و جوی حقیقت باشد و هر جا که آن را یافت، قبول کند و در هر گفتار و کردار و پنداری، تکیه گاهش دلیل و برهان باشد.

وقتی مشترکات میان این مذاهب را مشخص کرد و موارد اختلافی را روشن نمود، خواهد دید که اختلاف میان این مذاهب، بسیار کم است. اگر به خدا و رسولش رجوع کند و تعصب را کنار بگذارد و پیروی هوای نفس را رها نماید، به سوی حقیقت راهنمایی می شود.

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۱۳۲ (۵۲): تناقض احادیث، دلیلی بر بطلان تشیع

اشاره

بزرگ شیعیان، ابوجعفر محمد بن حسن طوسی، در مقدمه کتاب تهذیب الاحکام که یکی از کتب اربعه آن ها است، می نویسد: «الحمد لله ولی الحق و

مستحقه، و صلواته علی خیرته من خلقه محمد صلی الله علیه و آله و سلم تسلیماً. یکی از دوستان _ که خداوند از حق واجبش بر ما، به او نیکی فرماید _ درباره احادیث اصحاب ما _ که خداوند آنان را پشتیبانی نماید و گذشتگان شان را رحمت فرماید _ مذاکره نمود و یادآور شد که در احادیث ما، اختلاف و دوگانگی و منافات و تضاد دیده می شود و در مقابل هر حدیثی، حدیثی ضد آن وجود دارد که آن را نفی می کند. مخالفان، این را بزرگ ترین عیب مذهب ما می دانند».(۱)

سید دلدار علی لکهنوی که شیعه دوازده امامی است، در کتاب اساس الاصول می گوید: «احادیث به دست آمده از ائمه صلوات الله علیهم، اختلاف جدی دارند. در برابر هر حدیثی،

ص: ۱۷۹

حدیث دیگر وجود دارد که آن را نفی می کند و بر ضد آن می باشد. این مسأله موجب شده است که برخی افراد ناقصان الایمان، از مذهب برگردند» (۱).

دانشمند و محقق و حکیم و مدقق و شیخ شیعه، حسین بن شهاب الدین کرکی، در کتاب هدایه الابرار الی طریق الائمه الاطهار نوشته است: «غرضی که شیخ طوسی در ابتدای کتاب تهذیب ذکر کرده، مبنی بر این که به خاطر برطرف کردن تناقض میان احادیث ما، این کتاب را تألیف نموده است، از این رو بود که به او خبر رسید برخی از شیعیان، به خاطر این تناقضات، از مذهب برگشته اند» (۲).

پس خود علمای شیعه نیز به تناقضات مذهب شان اعتراف دارند. خداوند در مورد باطل می گوید: «وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» (۳) اگر از سوی غیر خدا باشد، در آن اختلاف بسیار می یابند».

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و بر كاته.

یکم: تضاد و اختلاف در احادیث غیر شیعه که پرسش گر نیز از همان مذهب است، بسیار بیشتر از تضاد و اختلاف در احادیث شیعه می باشد و احادیث دروغین و ساختگی آنان، به شمارش نمی آید. علمای آن ها در روزگاری بسیار زودتر و چه بسا در نیمه دوم قرن دوم، کتاب هایی درباره احادیث متضاد و ساختگی نوشته اند که به ده ها و صدها جلد می رسد؛ همانند: الموضوعات، نوشته فتنی؛ فوائد المجموعه؛ اللآلی المصنوعه؛ اختلاف الحدیث؛ تأویل مختلف الحدیث، نوشته ابن قتیبه؛ کشف الخفاء؛ مزیل الالباس؛

ص: ۱۸۰

۱- اساس الاصول، چاپ لکنهو هند، ص ۵۱.

۲- هدایه الابرار الی طریق الائمه الاطهار، چاپ اول، ۱۳۹۶ق، ص ۱۶۴.

۳- .سوره نساء، آیه ۸۲.

المقاصد الحسنه، نوشته سخاوی؛ اتقان ما يحسن من بين الاخبار الدائره على اللسن؛ موضوعات، نوشته صنعانی؛ الاسرار المرفوعه فی الاحادیث الموضوعه، متشکل از دو کتاب اسرار المرفوعه صغری و اسرار المرفوعه کبری، نوشته قاری؛ العلل، نوشته دارقطنی؛ اللالی المنتوره فی الاحادیث المشهوره؛ تمیز الطیب من الخیث فیما یدور علی السنه الناس من الحدیث؛

الدرر المنتشره فی الاحادیث المشتهره. همچنین می توانید به کتاب المجروحون، نوشته ابن حبان؛ میزان الاعتدلال، نوشته ذهبی؛ لسان المیزان، نوشته عسقلانی مراجعه کنید.

دوم: جلوگیری ابوبکر و عمر از نقل و نوشتن حدیث، و سوزاندن آنچه که صحابه در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله نوشته بودند، و استمرار این عمل تا ده ها سال و بلکه طبق برخی گفته ها تا سال ۱۴۳ یا ۱۴۵ هـ.ق،^(۱) و فرصت دادن به علمای یهودی و مسیحی برای اشغال مساجد مسلمین و سر دادن شعار «بدون دغدغه از بنی اسرائیل حدیث نقل کنید»، نتیجه ای جز کم یاب شدن احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله و شایع شدن یاوه و اراجیف در میان مسلمانان نداشت و تنها شیعیان اهل بیت علیهم السلام از این آفت به دور ماندند.

سوم: علی رغم انواع ستم هایی همچون قتل و زندان و آزار و آوراگی که به شیعیان و امامان ایشان روا داشتند، نقل حدیث در نزد شیعیان، از تحریف و اختلاف و جاسازی احادیث غیر صحیح در میان احادیث صحیح، در امان ماند؛ چون امامان، پاسدار و نگهبان واقعی احادیث بودند و دروغ گویان و حدیث تراشان را به شیعیان معرفی می کردند و از همنشینی و فراگیری حدیث از این افراد، برحذر می داشتند. همچنین نوشته های شیعیان را می خواندند و ایرادها را برطرف می نمودند.

ص: ۱۸۱

۱- ر.ک: تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۹، ص ۱۳؛ تاریخ الخلفاء، ص ۲۶۱؛ تدوین السنه، ص ۲۰۰؛ النجوم الزاهره، ج ۱، ص ۳۵۱؛ دراسات فی الحدیث و المحدثین، حسنی، ص ۲۴.

البته گاه نقل به معنا و حافظهٔ ناکافی و بریدن بخشی از روایت و عدم دقت در معنای حدیث، و همچنین صدور برخی اوامر از سوی ائمه صلوات الله علیهم جهت تقیه و برای حفظ جان شیعیان، منجر به اختلاف میان روایات می گردید. این همان چیزی است که شیخ طوسی در مقدمهٔ تهذیب، به آن اشاره کرده است.

اهل علم با یاری امامان، مشکلات موجود را یافتند و معانی را روشن نمودند و میان اختلافات، سازش ایجاد کردند و بخش های بریده شده را به اصل حدیث برگرداندند و موارد صادر شده بر اساس تقیه را روشن ساختند و مطلق را بر مقید و خاص را بر عام و مجمل را بر مبین حمل نمودند و بر اساس ضوابطی که علمی و اطمینان آور بود، مشکل را حل کردند و با دقت و حوصله و امانت داری، آن ها را با هم تطبیق دادند. این همان روشی بود که تهذیب الاحکام شیخ طوسی و دیگر کتاب ها پیش گرفتند.

پس می بینیم که شیعهٔ امامیه، معیاری یکسان برای علاج این مشکل دارد؛ چرا که مذهبی واحد است. در حالی که مذاهب دیگر، هر یک معیاری جداگانه دارند و ساز خود را می زنند؛ چون مذاهبی گوناگون با معیارهای مختلف هستند.

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۱۳۳ (۳۵): شیعه بدون هیچ دستاوردی

اشاره

مسجد الاقصی در زمان عمر فتح گردید و دوباره در زمان صلاح الدین ایوبی که رهبری سنی مذهب بود، آزاد شد. شیعیان در طول تاریخ، چه دستاوردی داشته اند؟ آیا توانسته اند یک وجب از زمین را فتح کنند؟ یا دشمنی از دشمنان اسلام و مسلمین را عقب برانند؟

ص: ۱۸۲

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: منصفانه نیست که شیعیان به خاطر چنین مسائلی مورد بازخواست قرار گیرند؛ چون زمام داران طاغوت و زورگو، اهل بیت صلوات الله علیهم و شیعیان را زیر هر سنگ و صخره و پستی و بلندی که می یافتند، می کشتند و سرکوب می کردند و مجالی به آنان نمی دادند که بتوانند قدس و مسجد الاقصی را آزاد کنند.

دوم: اگر وسعت فتوحات و کشورگشایی، معیار فضیلت و برتری باشد، عمر و عثمان و ابوبکر و بنی امیه و صلاح الدین ایوبی، برتر از رسول خدا صلی الله علیه و آله خواهند بود؛ چون چند برابر پیامبر صلی الله علیه و آله کشورگشایی کردند و به مرتبه ای رسیدند که هیچ پیامبری به آن مرتبه نرسیده بود؛ مگر ذوالقرنین (البته اگر نبوتش ثابت شود) و سلیمان بن داود علی نبینا و آله و علیهما السلام که پادشاهی اش تا مرزهای نامعلوم گسترش داشت.

سوم: همه مسلمانان با همه ساز و برگ و سپاهیان، از رویارویی با اسرائیل در ماندند، اما گروهی اندکی از بندگان صالح در جنوب لبنان، اسرائیل را شکست دادند و بینی اش را به خاک مالیدند؛ در حالی که بسیاری از حکام عرب ترجیح می دادند که اسرائیل بر حزب الله پیروز شود. همین حکام عرب، برای سقوط خلافت عثمانی، با دشمنانش هم دست شدند و در تقسیم کشورهای اسلامی، همکاری کردند.

چهارم: آنچه در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله تحقق یافت، دست آورد امام علی صلوات الله علیه بود و دیگران جز فرار و شکست، چیزی به ارمغان نیاوردند. در این زمینه کافی است یادآور شویم که در جنگ خیبر، امام علی علیه السلام به بزرگ ترین مدال تاریخ _ یعنی مدال دوستی خدا و رسولش _ دست یافت؛ و در جنگ خندق، ضربه آن حضرت با عبادت جن و انس برابری کرد؛ و همچنین جنگ او با ناکثان و قاسطان و

مارقان که رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن وعده داده بود. سرزمین فارس و دیگر کشورها نیز به همت و فرماندهی حکیمانه یاران علی صلوات الله علیه _ همچون هاشم مرقال و مالک اشتر و حذیفه _ فتح گردید؛ ولی فریب های سیاسی، افتخار و شهرت را از آن دیگران کرد؛ همچنان که امام علی صلوات الله علیه می فرماید: «وقتی دنیا به کسی رو کند، خوبی های دیگران را به می بخشد و وقتی از کسی رو گرداند، خوبی های او را به یغما می برد».(۱).

پنجم: اگر چه صلاح الدین ایوبی قدس را فتح کرد، ولی یک راه بازگشت برای رومیان باقی گذاشت و مقدمات پس گرفتن آن را برای شان فراهم آورد. حقیقت این است که شیعیان، به ویژه حمدانیان به سرکردگی سیف الدوله و ابوفراس حمدانی، با صلیبیان جنگیدند. با این که عمر بیت المقدس را فتح کرده بود، اما دوستدارانش بازگشتند و قدس را به فنا دادند و بیت المقدس و مسجد الاقصی، دوباره به دست یهودیان افتاد. اگر بخواهیم جهاد شیعیان علیه استکبار و استعمار را در پهنه تاریخ بررسی کنیم، سخن به درازا می کشد.

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۱۳۵ (۱۰۶): فرقه های مختلف شیعه و تکفیر یکدیگر

اشاره

اگر کسی در مورد شیعه دقت کند، می بیند که مذهب آن ها به فرقه های بسیاری تقسیم شده است که با هم کشمکش دارند و یکدیگر را تکفیر می کنند. روشن ترین نمونه آن، شیخ احمد احسائی است که فرقه ای به نام شیخیه را پایه گذاری کرد و پس از او

ص: ۱۸۴

۱- نهج البلاغه، شرح عبده، ج ۴، ص ۴؛ بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۳۵۷؛ دستور معالم الحکم، ابن سلامه، ص ۲۵؛ ینابیع الموده، ج ۲، ص ۲۳۳.

شاگردش کاظم رشتی، فرقه کشفیه را بنا نهاد و پس از او شاگردش محمد کریم خان، فرقه کریم خانیه را تأسیس نمود و شاگرد دیگرش که زنی به نام قره العین بود، فرقه قرّتیّه را به وجود آورد و میرزا علی محمد شیرازی، فرقه باییه را به راه انداخت و میرزا حسین علی، فرقه بهائیت را تأسیس کرد؛ یعنی در دوره ای نزدیک به هم و در عصری واحد، این همه فرقه از شیعه به وجود آمد. خداوند متعال درست می فرماید که «وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ» (۱) به راه های دیگر نروید که شما را از راه حق دور می سازد».

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

مضمون این سؤال، پیش از این نیز تکرار شد و به آن پاسخ دادیم و باز هم می گوییم:

یکم: اگر تقسیم شدن به فرقه های گوناگون، دلیل بر بطلان یک دین و مذهب باشد، اسلام باطل تر از دین یهودی و مسیحی خواهد بود؛ چون پیروان اسلام به هفتاد و سه فرقه تقسیم شده اند که تنها یکی از آن ها اهل نجات است و مابقی در آتش اند؛ در حالی که یهودیان به هفتاد و یک فرقه و مسیحیان به هفتاد و دو فرقه تقسیم شده اند.

دوم: خود اهل سنت نیز دچار اختلاف شدید هستند و چه بسا اختلاف آن ها، بیشتر از شیعیان باشد؛ مثلاً وهابیت و اشاعره و سلفیه و معتزله و ماتریدیه و مرجئه و خوارج و ازارقه و بهیسیه با هم فرق می کنند و اختلاف دارند. مذاهب فقهی آن ها نیز گوناگون است و هر یک از مذاهب حنبلی و مالکی و شافعی و حنفی و ظاهری و خارجی و اوزاعی و ثوری و ابن عیینه با هم اختلاف دارند.

ص: ۱۸۵

سوم: وهابیت، پیروان مذاهب دیگر را تکفیر می کند و معتزله را از شمار اهل سنت خارج می داند. خوارج نیز دیگر فرقه ها را تکفیر می کنند. نمونه هایی از این دست، بسیار است. پس اگر تکفیر، دلیل بر بطلان مذهب باشد، این مسأله به طور کاملاً روشن، در میان فرقه های اهل سنت رواج دارد و خود نیز منکر آن نیستند و حتی در کتاب های شان ثبت کرده اند. ولی شیعیان، نه اهل سنت و نه وهابیت و نه اشاعره و نه معتزله و نه اهل حدیث و نه سلفیه و نه هیچ یک از این فرقه های دیگر را تکفیر نمی کنند.

چهارم: راهی که منتهی به نجات می شود، یک راه بیشتر نیست؛ و آن راه اسلام است. هر کس آن را به درستی بپیماید و بدان پای بند باشد و بر آن باقی بماند، نجات می یابد؛

و هر کس به خطا برود و راه دیگری همچون بابت و بهائیت را بپیماید، هلاک و نابود می شود.

هدف، جست و جو و پیدا کردن راه برای رسیدن به حقیقت است؛ و این، تنها با دلیل قاطع و برهان ساطع که به ثقلین منتهی می شود، امکان پذیر است. کسی که به ثقلین چنگ زند، هرگز گمراه نمی شود؛ همان دو ثقلی که عبارتند از کتاب خدا و اهل بیت پاک و معصوم رسول خدا صلی الله علیه و آله که تا روز قیامت از هم جدا نمی شوند و به کشتی نوح می مانند که هر کس بر آن سوار شد، نجات یافت و هر کس سر باز زد، غرق و نابود شد. حدیث ثقلین به ما می فهماند که هر کس دینش را از این دو مصدر تابناک دریافت کند، بی شک در راه خدا و اسلام ناب قرار دارد. شیعیان می توانند بگویند که این کار را کرده اند. ولی دیگران چه؟ دین و معارف خود را از کجا به دست آورده اند؟

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۱۳۶ (۱۴۳): پدید آمدن منابع حدیثی شیعه در قرون اخیر

اشاره

کتاب های معتبر حدیثی شیعیان، عبارتند از:

ص: ۱۸۶

وسائل الشیعه، نوشته شیخ حر عاملی، در گذشته سال ۱۱۰۴ هـ.ق؛

بحار الانوار، نوشته مجلسی، در گذشته سال ۱۱۱۱ هـ.ق؛

مستدرک الوسائل، نوشته طبرسی، در گذشته سال ۱۳۲۰ هـ.ق.

همه این کتاب‌ها، در قرن‌های اخیر نوشته شده‌اند. اگر احادیث این کتاب‌ها بر اساس سند و روایت گرد آمده، چگونه انسان خردمند می‌تواند به روایتی که پس از یازده الی سیزده قرن ثبت گردیده، اعتماد کند؟ و اگر این احادیث قبلاً در کتاب‌های دیگر بوده و بعداً در این کتاب‌ها گردآوری شده است، پس چرا در قرون اخیر به آن‌ها دست یافته‌اند؟ چرا نام آن کتاب‌های قبلی، ذکر نشده و در کتاب‌های قدیمی، به ثبت نرسیده است؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و بركاته.

یکم: پرسش‌گر در سؤال‌های قبلی نیز، اشکالات متعددی به کتاب‌های کافی و تهذیب و من لا یحضره الفقیه و استبصار و روایات این منابع وارد ساخت؛ در حالی که خود می‌داند که این کتاب‌ها، مورد اعتماد شیعه هستند و در قرن‌های آغازین اسلام، یعنی قرن‌های سوم تا پنجم نوشته شده‌اند.

اگر چه بحار الانوار و وسائل الشیعه و مستدرک الوسائل را علمای اخیر نوشته‌اند، اما در آغاز هر حدیث، تصریح کرده‌اند که آن را از کدام کتاب نقل می‌کنند. منابع اصلی آن‌ها کتاب‌هایی همچون کافی، تهذیب، استبصار، من لا یحضره الفقیه، بصائر الدرجات، خصال، اثبات الوصیه، علل الشرایع، عیون اخبار الرضا علیه السلام، کمال الدین، کتاب الغیبه شیخ طوسی، کتاب الغیبه نعمانی، نوادر راوندی، کتاب سلیم بن قیس، کشی، عیاشی و غیره است.

ص: ۱۸۷

خود پرسش گر بارها به طور مستقیم از این کتب ها مطلب نقل کرد و نام کتاب و آدرس دقیق روایت را مشخص نمود. حال چگونه است که در اینجا ادعا می کند که روایات بحار و وسائل و مستدرک، بعد از یازده _ دوازده قرن به ثبت رسیده است؟

بخشی از این کتاب ها، برگرفته از محاسن برقی، نوادر الحکمه اشعری، جامع بزنی و کتاب الثلاثین حسین بن سعید اهوازی است که مربوط به قرن دوم و سوم می شود. همچنین رساله هایی که شاگردان امام باقر و امام صادق و امام کاظم صلوات الله علیهم نوشته اند و به اصول چهارصد گانه معروفند.

دوم: پرسش گر مدعی است که این کتاب ها، در قرون اخیر به دست آمده است. با یک مراجعه گذرا به کتاب های علامه حلی و محقق و شهید اول و شهید ثانی و سرائر ابن ادریس و مهذب ابن براج، روشن می شود که آن ها مستقیماً از این کتاب ها حدیث نقل کرده اند و نقل شان کاملاً مطابق با احادیث موجود در این مصادر است. افزون بر این، نسخه های خطی این کتاب ها و به ویژه کتب اربعه، خارج از شمارش است و در کتابخانه های شخصی و عمومی یافت می شود.

سوم: آیا خود پرسش گر دوست دارد که از او پرسیم: کتاب بخاری و مسلم و دیگر کتب صحاح و مسانید، در قرون اخیر پیدا شده اند؟ چطور یک انسان عاقل می تواند به روایتی که تا یازده _ دوازده قرن ثبت نشده بود، اعتماد کند؟

البته ما چنین چیزی نمی گوئیم؛ چون درک می کنیم که جامع الاصول ابن کثیر و کنز العمال متقی هندی، نسبت به کتاب بخاری و مسلم و غیره، همانند کتاب وسائل الشیعه و مستدرک الوسائل و بحار الانوار می باشد و کتاب های قدیمی در آن ها گرد آمده است.

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

اشاره

شیعیان در کتاب های خود اعتراف کرده اند که علم حلال و حرام و احکام و مناسک حج، جز از طریق ابوجعفر باقر به آن ها نرسیده است. معنای این سخن آن است که در این باره، چیزی از علی به آن ها نرسیده بود. در کتاب های آن ها آمده است: «پیش از ابوجعفر، شیعیان در وضعیتی بودند که مناسک حج و حلال و حرام را نمی دانستند؛ تا این که ابوجعفر فتح باب کرد و مناسک حج و حلال و حرام را برای آن ها بیان نمود؛ به طوری که مردم نیازمند او شدند، در حالی که پیش تر، آن ها نیازمند مردم بودند» (۱).

با این وضعیت، چگونه شیعیان پیش از باقر، خدا را پرستش می کردند؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: این که شیعیان حلال و حرام و مناسک حج را نمی دانستند، به این معنا نیست که پیروان خلفا و دیگران، احکام را می دانستند و به این موضوعات آگاه تر بودند.

دوم: بر فرض که روایت صحیح باشد، سستی شیعه در این زمینه، به خاطر ترک علم و کوتاهی و سهل انگاری نسبت به احکام دین نبود؛ بلکه به خاطر ستم هایی بود که به آنان روا می داشتند. پس از این که معاویه به سلطنت رسید، نگذاشت مردم احکام دین را از اهل بیت صلوات الله عليهم بیاموزند و به آن ها مراجعه کنند و با ایشان در تماس باشند. چنان ترسی در دل ها افتاد که فراگیری علوم اهل بیت را دشوار کرد و انتشار آن را دشوارتر نمود و عمومی و همگانی شدن نظرات ایشان، جزو محالات گردید.

ص: ۱۸۹

با جنایاتی که یزید مرتکب شد و امام حسین صلوات الله علیه و یارانش را در کربلا شهید کرد و کعبه را به منجیق بست و مدینه را سه شبانه روز بر سپاهیان حلال نمود، کار را دشوارتر ساخت و تماس شیعه با امامان و یادگیری از ایشان، بسیار سخت گردید. به ویژه آن که امویان، خانه های بنی هاشم را در مدینه با خاک یکسان کردند و املاک و زمین های آنان را مصادره نمودند و خودشان را آواره شهرها ساختند و بنی هاشم، درگیر حفظ جان خود از شر ستمگران و دین ستیزان بودند. این وضعیت ادامه داشت تا این که در زمان امام باقر و امام صادق صلوات الله علیهما، فرصت یادگیری پیش آمد.

سوم: جهل به احکام، یک امر نسبی است و در اینجا منظور، جهل مطلق نیست. [یعنی این گونه نبود که شیعیان هیچ ندانند؛ بلکه نسبت به زمان امام باقر صلوات الله علیه کم تر می دانستند.] روایات فراوانی که شیعیان از امامان نخستین خود _ یعنی امام علی و امام حسن و امام حسین و امام سجاد صلوات الله علیهم _ نقل کرده اند، بر همین موضوع دلالت دارد.

چهارم: امام صادق صلوات الله علیه همان گونه که احکام حج را به شیعیان آموخت، به اهل سنت نیز آموزش داد؛ یعنی اهل سنت نیز مانند شیعیان، نسبت به احکام دین شان جاهل بودند. اگر چه شیعیان به خاطر شرایط دشواری که داشتند، معذور بودند؛ اما اهل سنت چنین عذری نداشتند.

ابوحنیفه تصریح می کند که «اگر جعفر بن محمد نبود، مردم احکام و مناسک حج را نمی دانستند»^(۱).

تردید نیست که منظور ابوحنیفه از مردم، شیعیان نیستند؛ چرا که او به وضعیت آنان اهمیتی نمی داد و مقصودش مخالفان شیعه بود.

البته دور از انتظار نبود که مردم به چنان وضعیتی دچار شوند. حذیفه بن یمان از حوادثی می گوید که پیامبر صلی الله علیه و آله پیش گویی کرده بود و پس از آن حضرت، بر

ص: ۱۹۰

۱- من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۱۹، شماره ۳۱۱۲؛ قاموس الرجال، تستری، ج ۱۰، ص ۳۷۶.

سر مردم می آمد. حذیفه در ادامه می گوید: «چنان بلایی بر سر ما آمد که هیچ یک از ما نمی توانستیم نماز بخوانیم، مگر به صورت پنهانی» (۱).

این وضعیت، مربوط به پیش از خلافت امام علی صلوات الله علیه است؛ چرا که حذیفه، چهل روز پس از بیعت با امام علی صلوات الله علیه از دنیا رفت.

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۱۳۸ (۱۶۹): دشمنی شیعیان با جمع کثیری از اهل بیت

اشاره

شیعیان حدیث غدیر و سخن پیامبر صلی الله علیه و سلم را تکرار می کنند که فرمود: «در مورد اهل بیتم، خدا را به شما یاد آور می شوم»؛ اما از یاد برده اند که خودشان نخستین کسانی بودند که با این سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله به مخالفت برخاستند و با جمع کثیری از اهل بیت، دشمنی کردند.

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله الطیبین الطاهرین. السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

یکم: رسول خدا صلی الله علیه و آله که از روی هوا و هوس سخن نمی گوید، عنوان اهل بیت را به اصحاب کسا _ امام علی و حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهم _ منحصر کرد. دیگر افراد بنی هاشم، از اهل بیت نیستند و اگر مرتکب گناهی شوند، بر اساس احکام شریعت، مورد حساب و عقاب قرار می گیرند.

ص: ۱۹۱

۱- صحیح مسلم، چاپ دار الفکر، ج ۱، ص ۹۱؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۳۸۴؛ عمده القاری، ج ۱۴، ص ۳۰۶؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۳۷؛ السنن الکبری، نسائی، ج ۵، ص ۲۷۶؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۴، ص ۱۷۱؛ کنز العمال، چاپ مؤسسه الرساله، ج ۱۱، ص ۲۲۸؛ امتاع الاسماع، ج ۹، ص ۳۴۶؛ المصنف، ابن ابی شیبه، ج ۸، ص ۶۱۹؛ شرح مسلم، نووی، ج ۲، ص ۱۷۹.

دوم: شیعه با هیچ کس دشمنی ندارد؛ مگر با دشمنان خدا و رسول خدا و اهل بیتش صلوات الله علیهم اجمعین که خداوند به دوستی و اطاعت و پیروی ایشان فرمان داده است. همچنان که اهل سنت نیز با دشمنان خدا و رسول خدا و اهل بیتش صلوات الله علیهم دشمنی دارند و در این خصوص، هیچ فرقی میان شیعه و اهل سنت نیست.

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۱۳۹ (۱۷۳): پذیرش سخن عثمان بن سعید یا جعفر کذاب؟

اشاره

جعفر _ برادر حسن عسکری و عموی امام غایب شیعیان _ می گوید: «برادرش حسن، فرزندی نداشت». شیعیان او را معصوم نمی دانند و سخنش را نمی پذیرند.^(۱)

عثمان بن سعید ادعا می کند که حسن عسکری فرزند داشت. با این که او نیز معصوم نبود، اما شیعیان ادعای او را می پذیرند. این چه تناقضی است؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله الطیبین الطاهرین. السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

یکم: ولادت امام مهدی صلوات الله علیه به واسطه احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله و آنچه که بسیاری از تاریخ نویسان و علمای شیعه و سنی نوشته اند، ثابت می شود. حدیث معروف پیامبر صلی الله علیه و آله که می فرماید: «امامان و خلفای پس از من، دوازده نفر هستند» و تصریح امامان پیشین به امام پس از خود، جایی برای تردید در مورد ولادت امام مهدی صلوات الله علیه نمی گذارد. ده ها تن از علمای اهل سنت، به ولادت آن حضرت تصریح کرده اند. در اثبات این موضوع، احادیث فراوانی وجود دارد که برای اطلاع از آن ها

ص: ۱۹۲

می توان به کتاب هایی همچون موسوعه الامام المهدي صلوات الله عليه و کتاب منتخب الاثر که در این زمینه نوشته شده اند، مراجعه کرد. این گونه روشن می گردد که بر خلاف سخن پرسش گر، ولادت امام مهدی صلوات الله عليه تنها با شهادت عثمان بن سعید ثابت نشده است.

دوم: موضوع جعفر، ارتباطی به این بحث ندارد. مسأله انحراف او را می توان بر اساس ضوابط قابل اعتماد در بحث های تاریخی و رجالی، مورد کنکاش قرار داد که مجال دیگری می طلبد.

سوم: هیچ یک از شیعیان، سخنان جعفر را به دلیل معصوم نبودنش رد نکرده اند؛ بلکه رد سخنان او، به این دلیل است که او از راه راست منحرف شد و تلاش کرد به اموری دامن بزند که حقیقت نداشت و با دلایل قطعی و یقینی، خلافش ثابت شده بود.

و الحمد لله و الصلاة والسلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۱۴۰ (۱۷۴): سرشت شیعه و اهل سنت

اشاره

از عقاید مشهور شیعیان، اعتقاد به طینت و سرشت است. چکیده اش این است که خداوند عزوجل، شیعیان را از سرشتی ویژه و اهل سنت را از سرشتی جداگانه آفرید. سپس این دو سرشت را با هم درآمیخت. هر جرم و گناهی که از شیعیان سر می زند، برآمده از سرشت اهل سنت است؛ و هر گونه درستی و امانت داری که در اهل سنت دیده می شود، به خاطر اثرپذیری از سرشت شیعیان است! در روز قیامت، گناه و بدی شیعیان جمع می گردد و بر دوش اهل سنت گذاشته می شود؛ و ثواب و نیکی اهل سنت نیز تقدیم شیعیان می گردد!

شیعیان از این مسأله غافلند که این عقیده ساختگی، با عقایدشان در قضا و قدر و افعال بندگان تناقض دارد. آنان همانند معتزله اعتقاد دارند که انسان اختیار دارد و فعلش

ص: ۱۹۳

را خودش خلق می کند؛ اما این عقیده ساختگی اقتضا می کند که بنده در فعل خود، مجبور و بدون اختیار باشد؛ چرا که کارهای او بر اساس سرشتش شکل می گیرد.

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: آنچه را که پرسش گر «چکیده ای» از «عقاید مشهور شیعیان» دانست، به چند دلیل نمی توان پذیرفت:

الف: این بیان، چکیده عقاید شیعه در بحث طینت و سرشت نیست.

ب: این چکیده یک روایت است که شیخ صدوق آن را نقل می کند؛^(۱) در حالی که شیعیان عقاید خود را از خبر واحد به دست نمی آورند و برای اثبات یک عقیده، حجت و برهان را شرط می دانند. خبر واحد، شرایط لازم برای اثبات امور اعتقادی را ندارد.

ج: چنین چیزی میان شیعیان، متداول و معروف نیست و آن را جزو عقاید خود به شمار نمی آورند.

د: عبدالله بن محمد همدانی که در سند این روایت قرار دارد، مجهول است و در کتاب های رجال، نامی از او به میان نیامده است.^(۲)

دوم: پرسش گر، مضمون روایت را درست نقل نکرده است. روایت از سرشت شیعه و سرشت اهل سنت سخن نمی گوید؛ بلکه از سرشت شیعه و سرشت ناصبیان سخن می گوید. اهل سنت از ناصبیان نیستند؛ بلکه از ناصبیان بیزاری می جویند. ناصبیان دشمن اهل بیت صلوات الله علیهم هستند و آشکارا با امیرالمؤمنین صلوات الله علیه دشمنی می کنند و از او عیب جویی می نمایند و سعی در انکار فضائلش دارند و قاتلان را می ستایند و

ص: ۱۹۴

۱- علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۸۹؛ بحار الانوار، ج ۵، ص ۲۴۶.

۲- ر.ک: مستدرکات علم رجال، نمازی، ج ۵، ص ۱۰۵.

آنان را تبرئه می کنند. چرا پرسش گر، روایت را تحریف کرده و اهل سنت را با ناصبیان جابه جا نموده است؟

سوم: سازگاری این روایت با اعتقاد به جبر _ که اعتقادی غیر شیعی است _ نشان می دهد که متن روایت، برآمده از عقاید شیعه نیست. از این رو هیچ شیعه ای را نمی توان یافت که آن را جزو عقاید خود به شمار آورد.

چهارم: در لغت عرب، نمی توان گفت: «فلانی حرکت دست خود را آفرید»؛ بلکه می گویند: «فلانی فلان کار را کرد». وقتی کسی کاری انجام می دهد، نمی گویند آن کار را آفرید و خلق کرد. در آیه «وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ» (۱).

مراد این نیست که خداوند، کارهای صادره از مشرکان را خلق کرد؛ بلکه منظور این است که خداوند، مشرکان و بت هایی _ که به دست خود می سازند و از روی نادانی و گمراهی می پرستند _ را آفرید.

پنجم: اهل سنت می گویند: «خداوند متعال، فاعل کارهای بشر است و خالق این کارها به شمار می آید». شیعه می گوید: اگر چنین سخنی درست باشد، پس خداوند خواستار انجام گناهان است و عبادت و بندگی را نمی پسندد و خود او است که اشتیاق به گناه و بی میلی به عبادت را در دل شیاطین ایجاد می کند؛ چون آفرینش یک چیز، لازمه اش رضایت و خواستن آن است. پس تقدیر عدم طاعت، معنایش بد آمدن از طاعت است. پس چگونه امر می کند به چیزی که بدش می آید و نهی می کند از چیزی که وجودش را اراده کرده و آن را دوست دارد؟

پس صحیح آن است که بگوییم: خداوند افعال بندگان را نمی آفریند؛ بلکه به آنان افاضه وجود می کند و آنان با این افاضه، دارای قدرت و عقل و اختیار و اراده می گردند و می توانند اطاعت و معصیت را اراده کنند و در آنچه که می خواهند، از قدرت خود بهره بگیرند. پس فعل، با اراده و اختیار و قدرت انسان تحقق می یابد؛ اما با قدرتی که

ص: ۱۹۵

۱- شما و آنچه را که می سازید، خدا آفریده است. سوره صافات، آیه ۹۶.

خداوند در اختیار او قرار داده است. مانند این که نیروی برق را در اختیار فردی قرار دهید و او آن را در انجام کارهای مختلف به کار گیرد؛ یا به کسی مالی ببخشید و او در معصیت یا اطاعت مصرف کند. اگر چه او بدون این مال یا نیروی برق که در اختیارش گذاشته اید، نمی تواند کارهای خوب و بد را انجام دهد، اما بی شک شما این کارها را انجام نداده اید، بلکه او به اختیار خود این کارها را انجام داده و نفع و ضررش به خود او برمی گردد و خود او پاداش می گیرد و مجازات می شود، نه کسی که این قدرت را در اختیار او قرار داده است.

ششم: موضوع طینت و سرشت، در روایات خود اهل سنت نیز آمده است و روایت کرده اند که وقتی امام علی صلوات الله علیه امیر یمن بود و خالد، به خاطر غنایم به او حسادت کرد، بریده را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستاد تا از علی صلوات الله علیه شکایت کند. پیامبر خشمگین شد و به بریده فرمود: «هر کس از علی جدا شود، از من جدا شده است. علی از من است و من از علی هستم. او از سرشت من آفریده شده است و من از سرشت ابراهیم خلق شده ام؛ در حالی که من از ابراهیم برترم».(۱).

در متن دیگر آمده است: «من و هارون بن عمران و یحیی بن زکریا و علی بن ابی طالب، از یک سرشت آفریده شده ایم».(۲).
و در روایت دیگر می فرماید: «مردم از درخت های مختلف آفریده شده اند و من و جعفر، از یک سرشت آفریده شده ایم».(۳).

ص: ۱۹۷

-
- ۱- مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۲۸؛ المعجم الاوسط، طبرانی، ج ۶، ص ۱۶۳؛ ینابیع الموده، ج ۲، ص ۳۶۴ و ۴۵۸.
 - ۲- تاریخ بغداد، ج ۶، ص ۵۶؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۶۳ و ۶۴؛ الموضوعات، ابن جوزی، ج ۱، ص ۳۳۹؛ ینابیع الموده، ج ۳، ص ۲۱۱؛ میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۵۳۸؛ الکشف الحثیث، ص ۲۲۷ و ۲۲۸.
 - ۳- مقاتل الطالبیین، ص ۱۰؛ کنز العمال، چاپ مؤسسه الرساله، ج ۱۱، ص ۶۶۲ به نقل از ابن عساکر؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۵، ص ۷۲؛ شرح الاخبار، ج ۳، ص ۲۰۵.

در برخی روایات اهل سنت، از آن حضرت نقل شده است که «من و ابوبکر و عمر، از یک سرشت خلق شده ایم».^(۱)

ابن سیرین کار را به جایی رسانده که می گوید: «اگر سوگند بخورم که خداوند متعال، پیامبر و ابوبکر و عمر را از یک سرشت آفرید و دوباره آن ها را به همان سرشت باز گرداند، بی تردید سوگند راست خورده ام».^(۲)

البته ما معتقدیم که این احادیث را دستکاری کرده اند و به نفع دیگران تغییر داده اند تا نام ابوبکر و عمر، جایگزین اهل بیت صلوات الله علیهم شود.

هفتم: اهل سنت نیز در مورد تبادل گناهان و نیکی ها، روایات فراوانی دارند که تصریح می کند: «فردی که به مردم ناسزا گفته، یا مال شان را خورده، یا آبروی شان را برده، یا خون شان را ریخته، یا آن ها را آزرده است، خداوند ثواب و نیکی های او را به مردم عطا می کند و گناهان مردم را به او می دهد».^(۳)

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۱۴۱ (۱۷۸): مذمت زراره و دیگر بزرگان شیعه

اشاره

در روایاتی با سند های معتبر و مورد قبول در نزد شیعه، چند تن از دروغ گویان، مورد لعن و نکوهش قرار گرفته اند. افراد نکوهش شده، همان کسانی هستند که مذهب تشیع

ص: ۱۹۷

۱- . کنز العمال، چاپ مؤسسه الرساله، ج ۱۱، ص ۵۶۷ به نقل از دیلمی؛ تاریخ دمشق، ج ۴۴، ص ۱۲۱؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۱۱، ص ۲۴۶.

۲- . عمده القاری، ج ۸، ص ۲۲۶ به نقل از ترمذی؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۳، ص ۳۱۶. و ر.ک: تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۴، ص ۱۲۱.

۳- سنن ترمذی، ج ۴، ص ۳۶ و ۳۷؛ الجامع الصغیر، سیوطی، ج ۲، ص ۱۲؛ کنز العمال، چاپ مؤسسه الرساله، ج ۴، ص ۲۱۳؛ جامع بیان، ج ۱، ص ۳۸۰؛ مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۳۵۵؛ تحفه الاحوذی، ج ۷، ص ۸۷؛ المعجم الاوسط، طبرانی، ج ۲، ص ۱۹۱ و ج ۵، ص ۲۲۷؛ فیض القدیر، ج ۴، ص ۳۴؛ التفسیر الکبیر، رازی، ج ۳، ص ۵۴؛ تذکره الحفاظ، ج ۴، ص ۱۴۱۰؛ احکام الجنائز، البانی، ص ۴ به نقل از بخاری؛ البیهقی، ج ۳، ص ۳۶۹؛ البخاری، ج ۳، ص ۹۹؛ صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۸.

بر اساس روایات آن‌ها شکل گرفته است. بزرگان شیعه، این نکوهش‌ها را نمی‌پذیرند؛ چون اگر بپذیرند، از عقاید و مطالب نا به هنجار خود دست برمی‌دارند و در شمار اهل سنت در می‌آیند. آن‌ها برای توجیه این نکوهش‌ها، به تقیه پناه برده‌اند. و این، معنایی جز فرار زیرکانه از پذیرش سخن امام ندارد. از آنجایی که در مذهب تشیع، منکر سخن امام کافر است، پس همه شیعیان از دین خارج‌اند.

محمد رضا مظفر که از بزرگان شیعه در قرن معاصر است، اعتراف می‌کند که تقریباً اغلب راویان شیعه، مورد مذمت امامان قرار گرفته‌اند و این موضوع در کتاب‌های شیعه نقل شده است. او در مورد هشام بن سالم جوالیقی می‌نویسد: «در باره او مذمت‌هایی وارد شده است؛ همچنان که درباره یاران بزرگوار و هم‌نشینان مورد اعتماد اهل بیت نیز چنین مذمت‌هایی وجود دارد که پاسخ آن، روشن و قابل تعمیم بر همه آنان می‌باشد»^(۱). (منظور او از پاسخ روشن و قابل تعمیم، همان تقیه است.) او در ادامه می‌گوید: «سرزنش و مذمت این بزرگان، چگونه می‌تواند درست باشد؟ آیا دین حق و امر اهل بیت، جز با حجت برنده اینان برپا می‌شود؟»^(۲).

خوب نگاه کنید و ببینید تعصب با آنان چه می‌کند! آن‌ها از کسانی که مورد مذمت امامان اهل بیت قرار گرفته‌اند، دفاع می‌کنند و احادیث هشدار دهنده اهل بیت در مورد این افراد را که در کتاب‌های خود شیعیان نقل شده است، رد می‌نمایند؛ گویا با این کار خود، اهل بیت را تکذیب می‌کنند و این دروغ پردازان را تصدیق می‌نمایند؛ چرا که این مذمت‌ها را تقیه می‌پندارند. آنان از سخنان اهل بیت _ که موافق با نظر امت اسلامی است _ پیروی نمی‌کنند؛ بلکه به راه دشمنان ایشان می‌روند و سخنان آنان را می‌پذیرند و در رد گفتار امامان، به تقیه پناه می‌برند.

ص: ۱۹۸

۱- الامام الصادق، محمد الحسین المظفر، ص ۱۷۸.

۲- همان.

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: مذهب تشیع، بر پایه روایات فردی خاص بنا نشده است؛ بلکه بر اساس کتاب خدا و روایات قطعی است که از پیامبر و امامان صلوات الله علیهم رسیده و راویان آن احادیث، به هزاران تن می رسد. علامه مامقانی در کتاب تنقیح المقال، هزاران نفر از آن ها را نام برده و پژوهش گران و کارشناسان علم رجال، بسیاری از آنان را مورد اعتماد دانسته اند.

دوم: نباید موضوعات را یک سویه بررسی کرد و با تکیه بر بخشی از داشته های شخصی پیش رفت؛ بلکه باید به همه داشته ها توجه داشت و آن ها را با دقت بررسی کرد و نتیجه ای را بیان نمود که به حقیقت نزدیک تر است.

وقتی به روایات وارد شده درباره زراره مراجعه می کنیم، می بینیم که او در برخی از روایات، مورد نکوهش و مذمت قرار گرفته و در برخی، مدح و ستایش شده است و در برخی دیگر، خود امام صلوات الله علیه علت نکوهش را این گونه بیان فرموده که با این کار می خواهد خطر را از او دور سازد و جانش را حفظ کند.^(۱) چون بزرگان شیعه به اتهام رافضی بودن، کشته می شدند و جان شان در خطر بود؛ همچنان که ابوبصیر به امام صادق صلوات الله علیه می گوید: «فدایت شوم! با اتهامی که به ما وارد می کنند، کمرمان شکسته و دل مان پژمرده است و والیان، خون ما را حلال کرده اند».^(۲)

ص: ۱۹۹

۱- رجال کشی، ص ۱۳۸.

۲- الکافی، ج ۸، ص ۳۴؛ اختصاص، شیخ مفید، ص ۱۰۴؛ بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۳۹۰ و ج ۶۵، ص ۴۹؛ الف حدیث فی المومن، نجفی، ص ۱۲۹ و ۱۳۰؛ فضائل الشیعه، صدوق، ص ۲۱.

اگر وضع زراره و جایگاه اجتماعی او را مورد بررسی قرار دهیم، می بینیم که شخصیتی چشمگیر داشته و رئیس قبیله بوده و از ثروتمندان شهر خود به شمار می آمده. مسلماً چنین کسی، مورد تنگ نظری حسودان قرار می گیرد و جاسوسان و خبرچینان حکومتی، او را رصد می کنند و همه کارهایش را زیر نظر قرار می دهند.

از سوی دیگر، وقتی رفتار و کردار او را بررسی می کنیم، می بینیم فردی عابد و درستکار بوده. وقتی روایات او را بررسی می کنیم، هیچ گونه خلل و لغزشی در آن نمی یابیم. از این رو می فهمیم که سخن امام صادق علیه السلام صحت دارد و مذمت او، برای حفظ جاننش بوده است. و این، هیچ ایرادی ندارد و زشت و تقبیح به شمار نمی آید.

سوم: پرسش گر می گوید: «اگر شیعیان، مذمت وارد شده در مورد زراره و دیگران را بپذیرند، در شمار اهل سنت در می آیند». این سخن، وقتی صحیح است که مذهب تشیع، تنها از طریق این افراد به دست آمده باشد؛ اما همان گونه که بیان شد، مسأله این چنین نیست.

چهارم: شیعیان هیچ گاه نگفته اند که اگر کسی حدیث امام را انکار کند، کافر است. کسی که چنین چیزی را به شیعه نسبت می دهد، باید منبع این سخن را به ما نشان دهد.

پنجم: سخن شیخ مظفر رحمه الله به این معنا نیست که مذمت وارد شده در روایات، شامل اغلب راویان احادیث شیعه می گردد؛ بلکه به این معنا است که در مورد برخی از بزرگان و افراد موثق، مذمت وارد شده است. البته قبلاً گفتیم که موضوع، به مذمت و نکوهش ختم نمی شود؛ بلکه مدح و ستایش نیز وجود دارد.

برای این که بحثی ریشه ای و منصفانه داشته باشیم، باید قرائن نیز مورد توجه قرار گیرد.

ششم: اگر به کتاب های «تهذیب التهذیب»، «تهذیب الکمال»، «سیر اعلام النبلاء»، «الجرح و التعديل» و دیگر کتاب های رجالی اهل سنت مراجعه کنید، تقریباً در مورد

همهٔ راویان اهل سنت، نکوهش و مذمت وجود دارد. حال آیا می توانیم بگوییم که اهل سنت از دین خود خارج شده اند؟ یا این که باید همهٔ قرائن را مورد بررسی قرار دهیم تا نسبت به وثاقت یا عدم وثاقت این افراد، به ظن و قطع برسیم؟

هفتم: ایراد گرفتن از شیعیان، زمانی صحیح است که آن ها بدون هیچ دلیل و برهانی، احادیث را رد کنند. اما چه ایرادی دارد اگر دلیلی بر نادرستی یک حدیث بیاورند، یا منظور حدیث را با برهانی صحیح بیان نمایند؟ اگر تنها همین احادیث بود، رد کردن آن ها ایراد داشت؛ اما در مقابل این ها، احادیث دیگری وجود دارد که معارض است و این ها را از حجیت می اندازد، یا تفسیری است و منظور حقیقی این احادیث را روشن می سازد. پس درست نیست که پرسش گر بگوید: «گویا با این کار خود، اهل بیت را تکذیب می کنند و این دروغ پردازان را تصدیق می نمایند».

هشتم: امت اسلامی باید بر اساس حدیث ثقلین و حدیث کشتی نوح و آیه «فَأَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (۱).

و دیگر دلایل موجود، دین خود را از قرآن و اهل بیت صلوات الله علیهم به دست آورند و احادیث اهل بیت صلوات الله علیهم را معیاری برای سنجش حدیث دیگران قرار دهند. پس معنا ندارد که پرسش گر بگوید: «شیعیان از سخنان اهل بیت _ که موافق با نظر امت اسلامی است _ پیروی نمی کنند؛ بلکه به راه دشمنان ایشان می روند». چون امت اسلامی باید در راه اهل بیت صلوات الله علیهم گام بردارند، نه بالعکس.

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

ص: ۲۰۱

۱- اگر نمی دانید، از اهل ذکر پرسید. سوره نحل، آیه ۴۳.

اشاره

با این که زیدیه، دوستدار اهل بیت هستند، اما شیعیان آن ها را تکفیر می کنند؛ چرا که معیار شیعیان، بر خلاف ادعای شان، دشمنی با صحابه و سلف صالح است، نه محبت اهل بیت. (۱).

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و بركاته.

یکم: شیعیان، زیدیه را تکفیر نمی کنند. شیخ مفید می گوید: «نام شیعه، تنها برازنده دو گروه است: امامیه و زیدیه». (۲).

دوم: تکفیر یک گروه، لوازم و آثاری دارد؛ از جمله این که ازدواج با آن گروه را جایز نمی دانند و حیوان ذبح شده به دست آن ها را نمی خورد و آنان را در گورستان

ص: ۲۰۲

۱- برای آگاهی بیشتر می توانید به رساله تکفیر الشیعه لعموم المسلمین، نوشته شیخ عبدالله سلفی مراجعه کنید که بسیاری از نصوص صریح در تکفیر دیگران، از جمله زیدیه را ذکر نموده است.

۲- اوائل المقالات، ص ۳۷.

مسلمان ها دفن نمی کنند و برای آن ها ارثی نمی گذارند. در حالی که شیعیان نسبت به هیچ یک از فرقه های اسلامی، اعم از اهل سنت و زیدیه، این آثار را روا نمی دارند.

سوم: بارها گفته ایم که شیعیان، صحابه را دوست دارند؛ ولی کارهای مخالف شرع و اعمال منافی دین برخی از صحابه را نمی پسندند و رد می کنند.

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۱۴۳ (۱۰۴): کمک شیعیان به دشمنان اسلام و مسلمین

اشاره

تاریخ به ما می گوید که شیعیان در حوادث مختلف، به یاری دشمنان اسلام _ مانند یهودیان و مسیحیان و مشرکان _ شتافته اند که بارزترین نمونه آن، سقوط بغداد به دست مغولان و سقوط بیت المقدس به دست مسیحیان است. آیا مسلمان راستین، دست به چنین کاری می زند و با آیاتی که از دوستی با یهود و نصاری بر حذر می دارد، مخالفت می کند؟ آیا علی و فرزندان و نوادگانش رضی الله عنهم چنین کارهایی کردند؟

پاسخ

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله الطیبین الطاهرین. السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

یکم: خواجه نصیر طوسی در دولت مغول

شیعیان در کدام برهه از تاریخ، به یاری مسیحیان و یهودیان شتافتند؟ شیعیان همیشه از اسلام و مسلمین دفاع کرده اند و در مرزهای اسلام، به مرزبانی مشغول بوده اند. دعای امام چهارم شیعیان حضرت زین العابدین علیه السلام در مورد مرزبانان، منبع الهام آنان نسبت به ننگهبانی از مرزهای اسلام بوده است. این در حالی است که حاکمان دولت های اسلامی، علیه شیعیان نقشه می کشیدند و بدترین ستم ها و خشونت ها را بر

آنان روا می داشتند که برآمده از کینه و تعصب کورکورانه بود و هیچ دلیل دیگری نداشت.

تاریخ به ما می گوید: همین حضور خواجه نصیرالدین طوسی در دولت مغول ها بود که علمای سنی بغداد را نجات داد و میراث اندیشه اسلامی را از نابودی رهایی بخشید. درباره او نوشته اند: «کتابخانه ای عظیم گرد آورد و کتاب های به تاراج رفته بغداد را به آن ضمیمه کرد».^(۱)

اگر کسی تاریخ را مطالعه کند، درمی یابد که منشیان و کارگزاران حکومت عباسی بودند که موجب سقوط بغداد شدند؛ چرا که به تعهدات خود در برابر مغول عمل نکردند. خود خلیفه نیز بازیچه دست منشیان و کارگزاران شد و به هرزه ای بی پروا تبدیل گردید که به هنگام حمله مغول به پایتخت و محاصره دارالخلافه، مشغول عیش و نوش و هرزگی بود. ابن کثیر حنبلی می نویسد:

قوم تاتار، دارالخلافه را محاصره کردند و آماج تیر قرار دادند. کنیزی دو رگه که عرفه نام داشت و سوگولی خلیفه به شمار می آمد، مشغول رقصیدن و خنداندن و سرگرم کردن خلیفه بود که تیری از پنجره آمد و او را کشت. خلیفه ناراحت شد و فغان و ناله سر داد. وقتی تیر را نگاه کرد، دید بر روی آن نوشته شده است: «وقتی خدا بخواهد قضا و قدرش را جاری کند، عقل از عاقلان می ستاند». خلیفه دستور داد حفاظت از دارالخلافه را تشدید نمایند.^(۲)

همراهی خواجه نصیر طوسی رحمه الله با مغولان، نقش به سزایی در حفظ جان علمای اسلام به ویژه علمای اهل سنت داشت و آنان را از فجایع هولناک رهایی داد و گروه کثیری از اندیشمندان و فلاسفه و حکما و فقها و علمای دیگر فنون را از نابودی به دست

ص: ۲۰۴

۱- مجله العرفان، مجلد ۴۷، ج ۴، ص ۳۳۵ و ۳۳۶.

۲- البدایه و النهایه، ج ۱۳، ص ۲۱۳ و چاپ دار احیاء التراث، ج ۱۳، ص ۲۳۳.

سپاهیان جنگجو نجات داد. همچنین جایگاه ویژه خواجه نصیرالدین طوسی در نزد شاهان مغول، زمینه تشریف آنان و اطرافیان شان به دین اسلام را فراهم آورد و نوادگان چنگیز، حامی دین شدند و زیر پرچم اسلام قرار گرفتند و به نام اسلام حکومت کردند.

خواجه نصیر، میراث اسلام را از خطر نجات داد و آن را از نابودی به دست جنگجویان مغول حفظ کرد. هولاکوخان اداره امور اوقاف را به دست وی سپرد و او اموال موقوفه را صرف مدارس و مراکز علمی کرد و علما و حکما و فلاسفه شهرهای مختلف را گرد آورد و رصدخانه بزرگی را در مراغه آذربایجان بنا نهاد و کتابخانه ای کنار آن تأسیس کرد که حاوی چهارصد هزار جلد کتاب بود.

روندلسون، شرق شناس معروف می نویسد: «خواجه نصیرالدین طوسی در مراغه به هلاکوخان گفت که نباید پیشوای فاتح، تنها به ویران گری بسنده کند. هلاکو سخن وی را دریافت و به او اجازه داد که رصدخانه بزرگی بر تپه شمالی مراغه بنا کند... همچنین کتابخانه بزرگی فراهم ساخت و کتاب های به تراج رفته بغداد را به آن افزود» (۱).

با توجه به نام علمایی که خواجه نصیرالدین طوسی به هنگام راه اندازی رصدخانه مراغه گرد آورد، درمی یابیم که او تنها علمای هم مذهب خود را دعوت نکرد؛ بلکه بیشتر آن ها از شهرهای گوناگون و مذاهب مختلف اسلامی بودند (۲).

یکی از همان علما، درباره خواجه نصیر طوسی می گوید: «بزرگی و قدرتش چنان نمودار شد که با هوش سرشار خود توانست بر اندیشه هولاکو چیره شود و آن خون خوار را رام کند و به اصلاح اوضاع فرهنگی و اجتماعی و هنری وادار نماید و از ویران گر تمدن ها، فردی تمدن ساز و فرهنگ پرور بسازد».

ص: ۲۰۵

۱- مجله عرفان، مجلد ۴۷، ج ۴، ص ۳۳۵ و ۳۳۶.

۲- ر.ک: کتاب فلاسفه شیعه، ص ۴۸۳ و ۴۸۴.

کار به جایی رسید که هولاکو، فخرالدین لقمان بن عبدالله مراغه ای را به کشورهای عربی فرستاد تا علمایی را که از طوفان سهمگین مغول فرار کرده بودند و به اربیل و موصل و جزیره و شام پناه برده بودند، ترغیب کند که به شهرهای خود بازگردند و از علمای دیگر کشورها نیز دعوت کند که در مراغه ساکن شوند.

فخرالدین که مردی تیزهوش و باتدبیر بود، توانست وظیفه خود را به خوبی انجام دهد و علما را به شهرهای خود بازگرداند.

خواجه نصیر رحمه الله برای دانشجویان مدارس و آموزشگاه ها، حقوق ماهیانه تعیین کرده بود. ابن کثیر در البدایه و النهایه می نویسد: «او در سال ششصد و پنجاه و هفت، رصدخانه ای در شهر مراغه بنا کرد و بسیاری از کتاب های بغداد را به آنجا منتقل نمود. مدرسه ای برای آموزش حکمت ساخت و فلاسفه را در آن گرد آورد و برای هر یک، روزانه سه درهم مقرر کرد. مدرسه ای برای آموزش پزشکی بنا کرد و برای آنان، روزانه دو درهم تعیین نمود. به دانش جویان مدرسه فقه، روزانه یک درهم و به دانش پژوهان مدرسه حدیث نیز روزانه نیم درهم می داد.» (۱).

به همین خاطر، استقبال از آموزشگاه های فلسفه و طب، بیشتر از مراکز فقه و حدیث گردید؛ در حالی که پیش از آن، این علوم به صورت رایگان و پنهانی تدریس می شد.

دعوت خواجه نصیرالدین طوسی از علمای عرب و غیر عرب، با استقبال عظیم دانشمندان مواجه شد. آنان دعوتش را پذیرفتند و از دمشق و موصل و قزوین و تفلیس و دیگر شهرهای اسلامی گرد آمدند. مؤید الدین عرضی می گوید: «همه علما گرد او جمع شدند و از عطایای فراوانش بهره یافتند. او نسبت به ما، از پدر مهربان تر بود و زیر سایه اش ایمن و از دیدارش شادمان بودیم.» (۲).

ص: ۲۰۶

۱- البدایه و النهایه، چاپ دار احیاء التراث، ج ۱۳، ص ۲۴۹.

۲- ر.ک: مجله العرفان، مجلد ۴۷، ج ۴، ص ۳۳۰ تا ۳۳۵؛ اعیان الشیعه، ج ۹، ص ۴۱۷؛ الاسماعیلیون و المغول و نصیر الدین الطوسی، سید حسن امین، ص ۵۲.

عجیب است که سخن چینی شاگردان خواجه در نزد هولاکو، موجب شد که نظر خان مغول نسبت به وی تغییر کند. آنان می‌کوشیدند که با این کارها، جایگاه او را به دست آورند. ظاهراً محمود بن مسعود معروف به قطب الدین شیرازی، و نجم الدین علی بن عمر معروف به دبیران و نویسنده کتاب شمسیه، از جمله حسودانی بودند که نزد هولاکو سخن چینی کردند و کار را به جایی رساندند که خواجه از سوی هولاکو، تهدید به قتل شد.^(۱)

با مطالعه تاریخ درباره سقوط بغداد توسط مغولان و مسئولیت این واقعه، درمی‌یابیم که خود خلیفه و اطرافیانش، بیشترین نقش را در تحریک هولاکو داشتند و او را وادار ساختند که به بغداد حمله کند و خود را از شر خلیفه عباسی خلاص نماید. چه بسا با سازش و دست کشیدن از پاره ای سیاست‌ها، امکان پیش‌گیری از این واقعه وجود داشت. مؤیدالدین علقمی در این خصوص، تلاش شایانی کرد؛ ولی موفق نگردید و از سوی حنبلیان و شامیان که مسائل را با تعصبات مذهبی می‌نگریستند، متهم به سوء نیت شد. طبق گزارش‌های تاریخی، تعداد این متعصبان در دوره منتهی به سقوط بغداد، بسیار بود. چیزی که آتش خشم آن‌ها را شعله‌ور می‌کرد، این بود که شماری از پادشاهان مغول، پای بندی خود به مذهب تشیع را علنی کرده بودند.

این که پرسش‌گر بگوید: «همراهی خواجه نصیرالدین طوسی، موجب پیروزی و موفقیت هولاکو و سقوط خلافت عباسی شد»، قابل پذیرش نیست؛ چون هولاکو

سپاهیانی نیرومند و طماع و بلندپرواز داشت که با لذت بیگانه بودند و الفتی با قصر و تجملات نداشتند و برای راحتی و رفاه زندگی نمی‌کردند و به نظامی‌گری عادت داشتند و در سختی و رنج و دشواری بزرگ شده بودند. به همین خاطر، تحمل رنج و مشقت برای شان عادی و طبیعی بود. وقتی انگیزه ای قوی و بلندپروازانه به وجود آمد و

ص: ۲۰۷

هدف، سرنگونی خلافت بزرگ اسلامی شد، هوشیاری آن ها شدت و التهاب بیشتری یافت و تصمیم و اراده آن ها قوی تر گردید.

در برابر چنین جنگجویانی، جامعه ای خفته و راحت طلب قرار داشت که نسبت به وضعیت موجود، رضایت کامل داشتند و در پی لذت آنی، و گریزان از سختی و بلا- و رنج و خطر، و دچار شکاف و پراکندگی بودند. روحیه فرار و گریز و ترس و دودلی و ضعف و سستی آنان، به جنگجویان فاتح کمک می کرد تا ضربات مهلک تری بر پیکر چنین دشمنی وارد سازند. با وضعیتی که این دو گروه داشتند، حضور خواجه نصیرالدین طوسی، نه می توانست بر نیروی جنگجویان مغول بیفزاید و نه در شکست عباسیان نقشی ایفا کند.

دوم: فتوحات صلاح الدین ایوبی

صلاح الدین ایوبی که او را بزرگ ترین فاتح بعد از صدر اسلام می دانید، وضعیتش عجیب و شک برانگیز است. حقیقت، بر خلاف آن چیزی است که در مورد وی شهرت دارد و خیانت او به مسلمانان، روشن تر از روز می باشد.

عقل و تدبیر حکم می کرد که او با عمویش نورالدین، در شام باشد و با هم، جنگجویان صلیبی را زمین گیر کنند؛ ولی صلاح الدین به دشمن پشت کرد و صلیبیان به اهداف خود رسیدند. دهشت انگیزتر و شک برانگیزتر این که پس از آزادسازی قدس، راه صلیبیان را به آنجا باز گذاشت و شهر ساحلی یافا را تقدیم آنان کرد.

همچنان که برادرزادگانش قدس را به صلیبیان واگذار کردند و دیگر نزدیکانش، قلعه های تبین و صیدا و هونین و صفد را تسلیم آنان نمودند. پس دیگر چه فضیلتی برای صلاح الدین باقی می ماند؟

اخیراً نیز می بینیم و می شنویم که علمای وهابی، همانند بن باز و دیگران، با فتاوی خود می خواهند صلح با یهودیان اشغال گر فلسطین و بیت المقدس را شرعیت بخشند؛

دولت های عربی برای برقراری ارتباط با اسرائیل، از هم پیشی می گیرند؛ مسئولان اسرائیلی آشکارا اعلام می کنند که حکام عرب، خواستار برچیده شدن شریف ترین گروه مقاومت در عصر حاضر هستند؛ همان گروهی که توانست ارتش متجاوز اسرائیل را با شکستی مفتضحانه و نکبت بار، در هم کوبد.

و الحمد لله و الصلاة و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۱۴۴ (۸۷): تناقض در تکفیر توهین کنندگان به قرآن و امامت

اشاره

شیعیان که برای اثبات امامت امامان خود، به حدیث ثقلین (۱) استدلالت می کنند، دچار تناقض گویی هستند. آنان توهین کننده به ثقل اصغر (یعنی اهل بیت) را تکفیر می کنند، ولی توهین کننده به ثقل اکبر (یعنی قرآن) را تکفیر نمی نمایند و می گویند که او مجتهد بوده و خطا کرده است.

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله الطیبین الطاهرین. السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

یکم: حدیث ثقلین، دلالت های زیادی دارد؛ از جمله این که مرجع مردم، قرآن و اهل بیت صلوات الله علیهم هستند و از زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله تا روز قیامت، باقی خواهند ماند. و این در صورتی تحقق می یابد که یکی از اهل بیت، زنده بماند تا خداوند، زمین و اهلس را به او واگذار نماید.

ص: ۲۰۹

۱- حدیث نبوی است که می فرماید: «دو چیز گران بها برای شما می گذارم: کتاب خدا و عترت و اهل بیتم». ترمذی در کتاب خود، ج ۵، ص ۳۲۸ - ۳۲۹ آن را نقل کرده است.

من نمی دانم چگونه ممکن است یک مسلمان بتواند به این برگزیدگان پاک، توهین کند؛ در حالی که می داند توهین به آن ها موجب می شود:

۱. سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره اهل بیت تکذیب گردد.

۲. قرآن _ که در آیه تطهیر، بیان کننده عصمت ایشان است _ تکذیب شود.

۳. در دایره ناصبیان و دشمنان اهل بیت صلوات الله علیه قرار گیرد که مسلماً کسی دوست ندارد خود را در این دایره ببیند. در روایات، دشمنان اهل بیت صلوات الله علیهم به گونه ای توصیف شده اند که هیچ کس حاضر نیست به او ناصبی گفته شود یا به آن منسوب گردد.

دوم: اگر مقصود شما از توهین به ثقل اصغر، ایراد شبهه در امامت است، شیعه کسی را به خاطر انکار امامت آن ها تکفیر نمی کند. اگر تکفیر می کرد، حکم به نجاست آنان می داد و با آن ها ازدواج نمی کرد و گوشت ذبح شده توسط آنان را نمی خورد و ارث بردن آن ها از مسلمانان را نمی پذیرفت. شیعیان هرگز در برابر اهل سنت، چنین رفتاری نداشته اند و تنها می گویند که آن ها نسبت به امامت، دچار اشتباه شده اند.

سوم: اموری وجود دارد که انکارش _ و بلکه شک و تردید در آن _ موجب کفر می شود؛ همانند ایمان نداشتن به خدا، یا تردید در وجود خداوند. امور دیگری نیز وجود دارد که انکارش از روی دانش و آگاهی، موجب کفر می گردد؛ مانند این که بدانند رسول خدا صلی الله علیه و آله فلاخن مطلب را فرموده است، اما او بر انکار آن پافشاری کند و بر بطلانش تأکید نماید. این کار، تکذیب رسول خدا صلی الله علیه و آله است و منجر به کفر می شود. ولی اگر حقیقتی را به خاطر داشتن شبهه انکار کند، موجب کفر نمی شود.

برخی از عقاید نیز نتیجه فاسدی دارند و اگر انسان، متوجه آن نتایج فاسد باشد و آن را بپذیرد، مسئولیتش با خود او است. به طور مثال: فردی می داند که اگر قائل شود صفات خداوند، زائد بر ذات او است، تعدد قدیم لازم می آید و نتیجه اش این می شود

که خداوند شریک دارد، در این صورت اگر این عقیده را بیسندد، باید مسئولیت و احکام مربوط به آن را نیز بپذیرد؛ ولی اگر متوجه این لوازم و نتایج نباشد و در صورت متوجه شدن، آن را انکار نماید، مسأله شکل دیگری به خود می گیرد و او به خاطر نتایج و لوازم فاسد، مؤاخذه نمی گردد و آثار احتمالی، بر او مترتب نمی شود.

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۱۴۵ (۶۷): دشنام شیعه به صحابه و احترام سنی به اهل بیت

اشاره

شیعیان با دشنام به بزرگان صحابه و به ویژه خلفای راشدین _ یعنی ابوبکر و عمر و عثمان _ به خدا تقرب می جویند؛ در حالی که حتی یک سنی پیدا نمی کنید که به احدی از اهل بیت دشنام دهد؛ بلکه با محبت ایشان، به خدا تقرب می جویند. این چیزی است که شیعیان حتی با دروغ هم نمی توانند آن را انکار کنند.

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله الطیبین الطاهرین. السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

یکم: خداوند از دشنام به مردم _ هر چند مشرک باشند _ نهی کرده و فرموده است: «وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ» (۱) به کسانی که غیر خدا را می پرستند، دشنام ندهید؛ چرا که از سر دشمنی و ناآگاهی، به خدا دشنام می دهند».

در مورد ویژگی های رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته اند که او اهل دشنام نبود. (۲) امام علی صلوات الله علیه نیز به یارانش می فرمود: «خوش ندارم که شما دشنام دهید. اگر کار

ص: ۲۱۱

۱- سوره انعام، آیه ۱۰۸.

۲- صحیح بخاری، ج ۴، ص ۳۷ و ۳۸ و چاپ دار الفکر، ج ۱، ص ۸۱؛ دلائل الصدق، ج ۱، ص ۴۱۷ و ۴۱۶؛ صحیح مسلم، ج ۸، ص ۲۴؛ الغدیر، امینی، ج ۱۱، ص ۹۱ و ج ۸، ص ۲۵۲؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۱۴۴؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۲، ص ۲۱۰؛ فتح الباری، ج ۶، ص ۴۱۹؛ عمدہ القاری، ج ۲۲، ص ۱۱۶؛ مسند ابی یعلی، ج ۷، ص ۲۲۲؛ نظم درر السمطین، ص ۵۹؛ نصب الرایه، ج ۲، ص ۱۵۱؛ کنز العمال، چاپ مؤسسه الرساله، ج ۷، ص ۲۰۹.

آن‌ها را توصیف کنید و حال‌شان را بازگو نمایید، گفتارتان درست تر و دستاویزتان رساتر خواهد بود».(۱).

امام صادق صلوات الله علیه به اصحابش دستور داد که خوش اخلاق باشند و به زید شحام فرمود: ای زید! با مردم همانند خودشان رفتار کنید و در مسجد آن‌ها نماز بخوانید و از بیماران شان عیادت کنید و در تشییع جنازه آن‌ها شرکت نمایید. اگر توانستید مؤذن یا امام جماعت باشید، حتماً این کار را انجام دهید. اگر این‌گونه باشید، می‌گویند: «این‌ها پیروان جعفر هستند. خدا جعفر را پیامرزد که اصحابش را چه خوب تربیت کرده است». و اگر این‌گونه نباشید، می‌گویند: «این‌ها پیروان جعفر هستند. خدا جعفر را فلان کند که اصحابش را چه بد تربیت کرد».(۲).

شیعیان پای بند تعالیم قرآن و پیامبر و ائمه صلوات الله علیهم اجمعین هستند و در برابر این‌گونه تهمت‌ها، زبان حال‌شان این است که «فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ»؛ (۳) هر کس خواست، ایمان بیاورد و هر که خواست، کفر بورزد». شیعیان یقین دارند که هدف از این اتهام‌ها، رفع دشنام نیست؛ بلکه می‌خواهند جلوی انتقاد از خلفا را بگیرند؛ چرا که انتقاد از آن‌ها، استدلال دوستداران خلفا را تضعیف می‌کند و آن‌ها را به زحمت می‌اندازد.

ص: ۲۱۲

-
- ۱- نهج البلاغه، شرح عبده، ج ۲، ص ۱۸۵؛ بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۵۶۱؛ المعیار و الموازنه، ص ۱۳۷؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۱، ص ۲۱.
 - ۲- من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۸۳؛ وسائل الشیعه، چاپ مؤسسه آل‌البیت، ج ۸، ص ۴۳۰ و چاپ دارالاسلامیه، ج ۵، ص ۴۷۷.
 - ۳- سوره کهف، آیه ۲۹.

دوم: کار افراد نادان _ خواه شیعه و خواه سنی _ نمی تواند معیار باشد. آن ها در هیچ یک از امور دینی، مرجعیتی ندارند که کارشان معیار قرار گیرد. در میان دوستان خلفا، افرادی هستند که به حضرت زهرا و امام علی و امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهم دشنام می دهند و حتی نسبت به عزت الهی، گستاخی می کنند. حال آیا صحیح است که ما با استناد به کار اینان، همه اهل سنت را متهم سازیم؟

سوم: بسیاری از صحابه، نقشی در غصب خلافت و کتک زدن حضرت زهرا صلوات الله علیها نداشتند. پس دلیلی ندارد که شیعه با آنان دشمنی کند. کسانی که دست به چنین کار هایی زدند، شمار معدودی از صحابه بودند که نام شان مشخص است و بیشتر آن ها از قریش بودند.

چهارم: قرآن کریم، فاسق بودن چند تن از صحابه را به ثبت رسانده که تا روز قیامت تلاوت می شود؛ مثلاً درباره ولید بن عقبه می فرماید: «إِنْ جَاءَكُمْ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصِيبَهُمْ غُيُوبًا» (۱) اگر فردی فاسق، خبری برای تان آورد، بررسی کنید تا مبدا ندانسته به قومی زیان برسانید و از کاری که کرده اید، پشیمان شوید». همچنین رفتار و کردار برخی از صحابه منافق را به بدترین شکل ممکن، توصیف می کند و می فرماید که آنان درک و فهم ندارند و پیامبر صلی الله علیه و آله را از پشت حجره ها صدا می زنند. (۲).

پنجم: بنی امیه و در رأس آن ها معاویه و عمرو عاص و مروان و دیگران که از صحابه بودند، به امام علی و امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهم ناسزا می گفتند و به مسلمانان نیز دستور دادند که چنین کنند؛ به طوری که تا هزار ماه، در سراسر سرزمین های اسلامی، آن حضرات را بر فراز منبرها لعن می کردند و دشنام می دادند. کسانی که

ص: ۲۱۳

۱- سوره حجرات، آیه ۶.

۲- سوره حجرات، آیه ۴.

شیعیان را _ به خاطر انتقاد از رفتار خلفا نسبت به امام علی و حضرت زهرا صلوات الله علیهما _ مورد حمله قرار می دهند، پس چرا در مقابل بنی امیه و دیگران ساکتند؟ با وجود چنین فزیه‌هایی، چگونه پرسش گرا ادعا می کند که اهل سنت به هیچ یک از اهل بیت صلوات الله علیهم دشنام نداده اند؟ آیا هزار ماه بر فراز منبر مسلمانان، به امام علی و فرزندانش صلوات الله علیهم اجمعین دشنام ندادند؟ چرا اهل سنت کسانی را دوست دارند و ولایت شان را می پذیرند که دست به چنین کارهایی زده اند؟

و الحمد لله و الصلاة و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۱۴۶ (۱۲۲): اعتراف به تلاش های ابوبکر و عمر، و تکفیر آن دو

اشاره

محمد کاشف آل الغطاء که از علمای شیعه می باشد، درباره علی رضی الله عنه می نویسد: «وقتی که دید دو خلیفه پیش از او _ یعنی ابوبکر و عمر _ در نشر توحید و تجهیز سپاه و گسترش فتوحات، نهایت تلاش خود را مبذول می دارند و خودکامه نیستند، بیعت کرد و راه سازش پیش گرفت» (۱). پس به اعتراف یکی از علمای بزرگ شیعه، ابوبکر و عمر، کلمه توحید را منتشر کردند و سپاهیان را در راه خدا تجهیز نمودند و فتوحاتی به دست آوردند. با این حال، پس چرا آن دو متهم می شوند که سرکرده کفر و نفاق و ارتداد بودند؟ این چه تناقضی است؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله الطیبین الطاهرین. السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

ص: ۲۱۴

یکم: شیعیان منکر این نیستند که خلفای نخستین، دست به کشورگشایی زدند و کشورهای زیادی را فتح نمودند و در زمان آن‌ها، سرزمین‌های اسلامی گسترش یافت.

ولی کارهای دیگری را که از آن‌ها انتظار نمی‌رفت، بر نمی‌تابند؛ مانند کتک زدن حضرت زهرا صلوات الله علیها و سقط کردن جنین او و به آتش کشیدن خانه اش و گرفتن خلافت از صاحب شرعی اش و مخالفت‌های فراوان آنان با شرع و شریعت که خود اهل سنت ذکر کرده‌اند و مورد مناقشه قرار داده‌اند. پس معیار شیعیان، کرداری است که از انسان‌ها سر می‌زند و این معیار، بر اساس قاعده «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ»^(۱) شکل می‌گیرد.

دوم: شیعیان، ابوبکر و عمر را به کفر و نفاق و ارتداد متهم نمی‌کنند و اصولاً چنین روشی را در همه امور، زشت و مردود و ناپسند می‌دانند. دلیل ما بر این مطلب، همان سخن کاشف الغطاء است که در سؤال آمده بود. مشکل اهل سنت آن است که انتقاد از خلفا را بر نمی‌تابند و گفت و گو درباره خطای آنان را به منزله کافر و مرتد دانستن خلفا قلمداد می‌کنند.

سوم: این خداوند است که در کتاب خود، از ارتداد صحابه سخن می‌گوید و این رسول خدا صلی الله علیه و آله است که به ارتداد آن‌ها تصریح می‌کند. ما بارها گفته ایم که منظور از مرتد شدن صحابه، ارتداد از اسلام و شرک و کفر به خدای عظیم نیست؛ بلکه منظور، ارتداد از اطاعت است و عدم پای بندی به تعهدات؛ همانند کفر کسی که مستطیع است و به حج نمی‌رود.

چهارم: سخنان برخی از علمای شیعه که می‌خواهند شکاف میان شیعه و سنی را کمتر کنند، به معنای درستی خلافت شیخین نیست؛ بلکه همانند عملکرد امام علی

ص: ۲۱۵

۱- هر کس به اندازه ذره ای عمل خیر انجام داده باشد، آن را می‌بیند. و هر کس به اندازه ذره ای عمل ناشایست انجام داده باشد، آن را می‌بیند. سوره زلزال، آیه ۷ و ۸.

صلوات الله عليه است که می خواست اسلام و مسلمین را یاری کند تا شکاف و ویرانی در آن راه نیابد.

پنجم: سخن کاشف الغطاء به این معنا نیست که کار خلفا در غضب خلافت، صحیح بوده است. در برابر آنچه که خدا و رسولش در مورد ارتداد صحابه فرموده اند، نمی توان به سخن کاشف الغطاء تمسک جست. علاوه بر این، سخن کاشف الغطاء به حساب همه شیعیان نوشته نمی شود. طبیعی است که یک عالم، نظری بدهد که با نظر دیگر علمای هم مذهبش مخالف باشد. چنین نظراتی در میان شیعه و اهل سنت، فراوان یافت می شود.

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۱۴۷ (۲۰۳): دشنام به عایشه و خلفای سه گانه

اشاره

درباره دشنام شیعیان به عایشه و خلفای سه گانه، چه می توان گفت؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله الطیبین الطاهرین. السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

فرق است میان دشنام دادن و راضی نبودن از کارهایی که پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله انجام گرفت و عایشه و خلفا در آن نقش داشتند. دشنام، به معنای عیبجویی و بدگویی و اهانت به شخص است. امیرالمؤمنین صلوات الله علیه از این کار نهی کرد و وقتی شنید که یارانش به اهل شام دشنام می دهند، فرمود: «خوش ندارم که ناسزا بگویید. اگر کار آن ها را توصیف کنید و حال شان را بازگو نمایید، گفتارتان درست تر و دستاویزتان رساتر خواهد بود» (۱).

ص: ۲۱۶

یک سری مسائل مهم و حساس وجود دارد که باید مورد بررسی دقیق و علمی قرار گیرد. این مسائل، ارزش و اهمیت فراوانی دارند و بر اتحاد و حل مشکلات امت اسلامی، تأثیر مستقیم می گذارند. اگر مسلمانان بتوانند در مورد این مسائل، به نتیجه واحد دست یابند و با هم به توافق برسند و شبهات موجود را حل و فصل نمایند، امت اسلامی دوباره زنده می شود و به تکاپو می افتد و چشم انداز روشنی در برابرش ترسیم می گردد. همچنان که ناهماهنگی در فهم مسائل و ناهمگونی در پردازش آن مسائل، بدترین ضربه را به وحدت امت و حیات و آینده آن وارد می سازد. پس لازم است که این مسائل مورد بررسی قرار گیرد تا درست و غلط و حق و باطل، از هم شناخته شود.

مشکل اساسی این است که چون در نتیجه این بررسی ها، ممکن است کارهای درست و غلط برخی از افراد آشکار شود، ما نمی توانیم مسائل را در همین حد نیز بررسی کنیم؛ چون به محض طرح این موضوعات، مورد اتهام و هجمه های متعصبانه و برخورد های شدید قرار می گیریم.

شیعیان در حوزه فکر و اندیشه، مظلوم واقع شده اند؛ چون به محض این که بحثی علمی را مطرح می کنند و در برابر موضوعی، علامت سؤال قرار می دهند و از درستی و نادرستی آن می پرسند، از سوی افراد متعصب، مورد تکفیر و اتهام قرار می گیرند.

دشنام در قاموس شیعه، مردود و ناپسند است؛ اما اندیشه شیعه بر این پایه استوار است که باید هر چیزی بر اساس معیاری صحیح و روشن و بی طرفانه، مورد بررسی قرار گیرد و دانسته شود که چه کسی درست عمل کرده و چه کسی به خطا رفته است. و باید فرد خطاکار، نتیجه خطایش را ببیند و فرد درستکار، مورد تقدیر قرار گیرد و ما نیز با نیکان همراه شویم و خطای خاطیان را مردود شماریم. اما عده ای با این کار شیعیان مخالفند و در این مسیر، مانع و محدودیت ایجاد می کنند. این همان چیزی است که شیعیان را می آزارد.

شیعیان معتقدند که در امر خلافت، حقی ضایع شد و خطایی صورت گرفت که جنگ کنندگان با علی صلوات الله علیه در جمل و صفین و نهروان، دچار آن خطا شدند. چرا نباید این خاطیان را به مردم بشناسانیم؟ چرا نباید مسئولیت این خطاها را بر دوش خاطیان قرار دهیم؟ چرا نباید بر اساس آئین شرع و دلایل صحیح دینی با آن ها برخورد کنیم؟

شیعیان معتقدند که آشکار کردن خطای فرد خطاکار، دشنام به حساب نمی آید و هیچ اهانتی در بر ندارد؛ بلکه خدمت به حقیقت و یاری رساندن به دین خدا و حفظ و ادای امانتی است که بر عهده همه مسلمانان گذاشته شده است.

موضوعی که شیعیان را حیرت زده می کند، این است که در همان زمان متهم شدن به دشنام که از آن میرا هستند، عده ای با تمام توان، به دفاع از امویانی می پردازند که هزار ماه بر فراز منبرها، به امام علی صلوات الله علیه دشنام دادند و علاوه بر مردم عادی، برخی از علما نیز در طول تاریخ، به امام علی و اهل بیت صلوات الله علیهم توهین کردند و با همین مسلک، کودکان به سن جوانی و بزرگان به سن پیری رسیدند.

شیعیان می دانند که مردم عادی در هر گروه و مذهبی، چندان پای بند احکام شریعت نیستند و در برخورد با مسائل، حدود اسلامی را رعایت نمی کنند. و می دانند که به خاطر رفتار عده ای از علمای مذهب، نباید همه اهل مذهب را سرزنش کرد؛ چرا که در هر گروه و جماعت، عالمانی گستاخ و مردمانی نافرمان وجود دارند که پا را از دایره توازن و اعتدال بیرون می گذارند.

با این حال، عالمان دینی حق ندارند باب گفت و گوی علمی و منطقی را ببندند و در بحث و پژوهش، محدودیت ایجاد کنند و خط قرمز قرار دهند. قید و بند و محدودیت، مربوط به حیطه رفتار می شود و زمانی معنا پیدا می کند که فرد از جهت علمی و فکری، به نتیجه قطعی رسیده باشد. این منطبق قرآن است که به پیامبر اجازه می دهد در بحث با

دیگران، از نقطه صفر آغاز کند و بر اساس قاعده «إِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»^(۱) پیش برود.

و الحمد لله و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله.

ص: ۲۱۹

۱- ما یا شما، بر طریق هدایت یا گمراهی هستیم. سوره سبأ، آیه ۲۴.

فهرست مطالب

بخش پنجم: امامان شیعه علیهم السلام..... ۵

فصل یکم: امامان علیهم السلام..... ۶

پرسش شماره ۸۸ (۲۰۴): اولی الامر و امامان. ۶

پاسخ.. ۷

پرسش شماره ۸۹ (۱۸۱): حکومت امامان و تحقق لطف الهی.. ۱۰

پاسخ.. ۱۱

پرسش شماره ۹۰ (۱۳۱): پشتیبانی خدا از امامان و نابودی دشمنان. ۱۳

پاسخ.. ۱۳

پرسش شماره ۹۱ (۱۱۷): حکومت امامان و حدیث خلفای دوازده گانه. ۱۵

پاسخ.. ۱۵

پرسش شماره ۹۲ (۱۱۲): نقص ایمان و کامل شدن تعداد امامان. ۱۹

پاسخ.. ۱۹

پرسش شماره ۹۳ (۲۴): امامان از نسل امام حسین، نه امام حسن علیه السلام..... ۲۱

پاسخ.. ۲۱

پرسش شماره ۹۴ (۴۰): زاده شدن امام از ران راست... ۲۴

پاسخ.. ۲۴

پرسش شماره ۹۵ (۶۰): خلافت دیگر امامان. ۲۶

پاسخ.. ۲۶

پرسش شماره ۹۶ (۷۱): استفاده نکردن امامان از قدرت خارق العاده ۲۷

پاسخ.. ۲۷

ص: ۲۲۰

پرسش شماره ۹۷ (۱۱۳): سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله دلیلی بر عدم امامت اهل بیت... ۳۰

پاسخ.. ۳۱

فصل دوم: امام حسن و امام حسین علیه السلام..... ۳۷

پرسش شماره ۹۸ (۸۱): حسن و حسین علیه السلام ویژگی ممتازی نداشتند. ۳۷

پاسخ.. ۳۸

سؤال شماره ۹۹ (۹): تناقض در صلح امام حسن و جنگ امام حسین علیه السلام..... ۴۲

پاسخ.. ۴۳

پرسش شماره ۱۰۰ (۱۴۰): تناقضات شیعه در اعتقادات... ۵۰

پاسخ.. ۵۱

اجل بهترین نگهبان است... ۵۳

هدف این روایت... ۶۰

پاسخ امام علی علیه السلام ۶۰

امکان تحریف ماجرا ۶۱

تکفیر عباس و فرزندان... ۶۲

دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله ۶۴

فصل سوم: امام حسن علیه السلام ۶۶

پرسش شماره ۱۰۱ (۲۱): کناره گیری امام حسن علیه السلام به نفع معاویه کافر. ۶۶

پاسخ.. ۶۶

پرسش شماره ۱۰۲ (۱۰۵): مذمت امام حسن علیه السلام توسط شیعیان. ۶۹

پاسخ.. ۶۹

ای خوار کننده اهل ایمان. ۶۹

مقایسه امام حسن علیه السلام با فرزندانش ۷۳

فصل چهارم: امام حسین علیه السلام ۷۴

ص: ۲۲۱

پرسش شماره ۱۰۳ (۶۲): توجه به حسین علیه السلام و بی توجهی به ابوبکر بن علی.. ۷۴

پاسخ.. ۷۴

پرسش شماره ۱۰۴ (۶۸): تشنه جان دادن و علم غیب داشتن حسین علیه السلام ۷۷

پاسخ.. ۷۷

پرسش شماره ۱۰۵ (۱۵۶): کشتن امام حسین علیه السلام سبب ارتداد مردم. ۸۱

پاسخ.. ۸۱

پرسش شماره ۱۰۶ (۱۹۱): ایمان به قضای الهی و اندوه برای امام حسین علیه السلام ۸۲

پاسخ.. ۸۲

پرسش شماره ۱۰۷ (۱۹۲): گریه برای عزت بخش اسلام. ۸۸

پاسخ.. ۸۸

پرسش شماره ۱۰۸ (۱۹۳): همراه بردن خانواده، دلیلی بر نداشتن علم غیب... ۹۰

پاسخ.. ۹۰

پرسش شماره ۱۰۹ (۱۹۴): یزید قاتل امام حسین علیه السلام ۹۳

پاسخ.. ۹۴

یزید قاتل امام حسین علیه السلام ۹۶

الف: فرمان یزید به قتل امام حسین علیه السلام ۹۶

یزید مکافات خود را دید. ۱۰۱

ب: رضایت یزید از کشتن امام حسین علیه السلام ۱۰۳

محکومیت یزید از سوی علمای اهل سنت... ۱۰۳

ج: شواهدی از رفتار یزید. ۱۰۵

جایزه یزید به ابن زیاد. ۱۰۷

اگر پندار شان صحیح بود. ۱۱۰

پرسش شماره ۱۱۰ (۱۹۵): علم غیب حسین علیه السلام و اقدام به خودکشی.. ۱۱۰

ص: ۲۲۲

پاسخ.. ۱۱۱

پرسش شماره ۱۱۱ (۱۹۶): ولایت تکوینی و خودکشی حسین علیه السلام ۱۱۲

پاسخ.. ۱۱۳

پرسش شماره ۱۱۲ (۱۹۹): خون خواهی حسین علیه السلام ۱۱۵

پاسخ.. ۱۱۶

فصل پنجم: امام مهدی علیه السلام ۱۲۰

پرسش شماره ۱۱۳ (۲۶): قدرت گرفتن شیعه و ظهور نکردن مهدی علیه السلام ۱۲۰

پاسخ.. ۱۲۰

پرسش شماره ۱۱۴ (۳۸): قضاوت با قوانین نسخ شده آل داود. ۱۲۳

پاسخ.. ۱۲۴

پرسش شماره ۱۱۵ (۳۹): کشتار اعراب و قریشیان و سازش با یهود و مسیحیان. ۱۲۶

پاسخ.. ۱۲۶

پرسش شماره ۱۱۶ (۴۱): حرمت به زبان آوردن نام مهدی علیه السلام ۱۲۷

پاسخ.. ۱۲۷

پرسش شماره ۱۱۷ (۸۹): هم نام بودن پدر مهدی با پدر پیامبر... ۱۲۸

پاسخ.. ۱۲۸

پرسش شماره ۱۱۸ (۹۰): شک و تردید به خاطر روایات مختلف درباره مهدی.. ۱۳۱

پاسخ.. ۱۳۴

پرسش شماره ۱۱۹ (۱۰۰): وجود مهدی، مستند به گفتار یک زن. ۱۴۱

پاسخ.. ۱۴۱

پرسش شماره ۱۲۰ (۱۱۰): اختلاف میان شیعیان، دلیلی بر عدم ارتباط با مهدی.. ۱۴۳

پاسخ.. ۱۴۳

پرسش شماره ۱۲۱ (۱۳۰): منافات غیبت با قاعده لطف... ۱۴۸

ص: ۲۲۳

پاسخ.. ۱۴۸

پرسش شماره ۱۲۲ (۱۴۷): اثبات وجود مهدی با ادعای یک مرد. ۱۵۰

پاسخ.. ۱۵۰

پرسش شماره ۱۲۳ (۱۵۰): یاری فرشتگان و هراس و غیبت امام. ۱۵۲

پاسخ.. ۱۵۲

پرسش شماره ۱۲۴ (۱۵۷): کشته شدن مهدی و کشته نشدن امامان پیشین.. ۱۵۴

پاسخ.. ۱۵۴

پرسش شماره ۱۲۵ (۱۷۱): تناقض غیبت با لزوم شناخت امام. ۱۵۸

پاسخ.. ۱۵۸

پرسش شماره ۱۲۶ (۱۷۲): عمر طولانی مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و عمر کوتاه پیامبر ۱۵۹.... k

پاسخ.. ۱۶۰

پرسش شماره ۱۲۷ (۱۹۰): جاودانگی و طول عمر مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف.... ۱۶۳

پاسخ... ۱۶۳

پرسش شماره ۱۲۸ (۲۰۰): چرا مهدی می ترسد؟. ۱۶۵

پاسخ.. ۱۶۵

بخش ششم: شیعه و دشمنانش.... ۱۷۳

فصل اول: شیعه و مذهب تشیع. ۱۷۴

پرسش شماره ۱۲۹ (۶۹): ظهور تشیع پس از اكمال دین و وفات پیامبر.... ۱۷۴

پاسخ.. ۱۷۴

پرسش شماره ۱۳۰ (۱۱): نام گذاری افراد به نام عمر. ۱۷۶

پاسخ.. ۱۷۶

پرسش شماره ۱۳۱ (۴۴): کثرت مذاهب، دلیلی بر بطلان تشیع. ۱۷۷.

پاسخ.. ۱۷۸

ص: ۲۲۴

پرسش شماره ۱۳۲ (۵۲): تناقض احادیث، دلیلی بر بطلان تشیع. ۱۷۹

پاسخ.. ۱۸۰

پرسش شماره ۱۳۳ (۳۵): شیعه بدون هیچ دستاوردی.. ۱۸۲

پاسخ.. ۱۸۳

پرسش شماره ۱۳۵ (۱۰۶): فرقه های مختلف شیعه و تکفیر یکدیگر. ۱۸۴

پاسخ... ۱۸۵

پرسش شماره ۱۳۶ (۱۴۳): پدید آمدن منابع حدیثی شیعه در قرون اخیر. ۱۸۶

پاسخ.. ۱۸۷

پرسش شماره ۱۳۷ (۱۶۱): جهل شیعیان پیش از امام باقر علیه السلام ۱۸۹

پاسخ.. ۱۸۹

پرسش شماره ۱۳۸ (۱۶۹): دشمنی شیعیان با جمع کثیری از اهل بیت... ۱۹۱

پاسخ.. ۱۹۱

پرسش شماره ۱۳۹ (۱۷۳): پذیرش سخن عثمان بن سعید یا جعفر کذاب؟. ۱۹۲

پاسخ.. ۱۹۲

پرسش شماره ۱۴۰ (۱۷۴): سرشت شیعه و اهل سنت... ۱۹۳

پاسخ.. ۱۹۴

پرسش شماره ۱۴۱ (۱۷۸): مذمت زراره و دیگر بزرگان شیعه. ۱۹۷

پاسخ.. ۱۹۹

فصل دوم: تهمت به شیعیان. ۲۰۲

پرسش شماره ۱۴۲ (۹۹): دشمنی با صحابه و تکفیر زیدیه. ۲۰۲

پاسخ.. ۲۰۲

پرسش شماره ۱۴۳ (۱۰۴): کمک شیعیان به دشمنان اسلام و مسلمین.. ۲۰۳

پاسخ.. ۲۰۳

ص: ۲۲۵

یکم: خواجه نصیر طوسی در دولت مغول. ۲۰۳

دوم: فتوحات صلاح الدین ایوبی.. ۲۰۸

پرسش شماره ۱۴۴ (۸۷): تناقض در تکفیر توهین کنندگان به قرآن و امامت... ۲۰۹

پاسخ.. ۲۰۹

پرسش شماره ۱۴۵ (۶۷): دشنام شیعه به صحابه و احترام سنی به اهل بیت... ۲۱۱

پاسخ.. ۲۱۱

پرسش شماره ۱۴۶ (۱۲۲): اعتراف به تلاش های ابوبکر و عمر، و تکفیر آن دو. ۲۱۴

پاسخ.. ۲۱۴

پرسش شماره ۱۴۷ (۲۰۳): دشنام به عایشه و خلفای سه گانه. ۲۱۶

پاسخ.. ۲۱۶

ص: ۲۲۶

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

